نهمین دوره
شماره نود و نهم

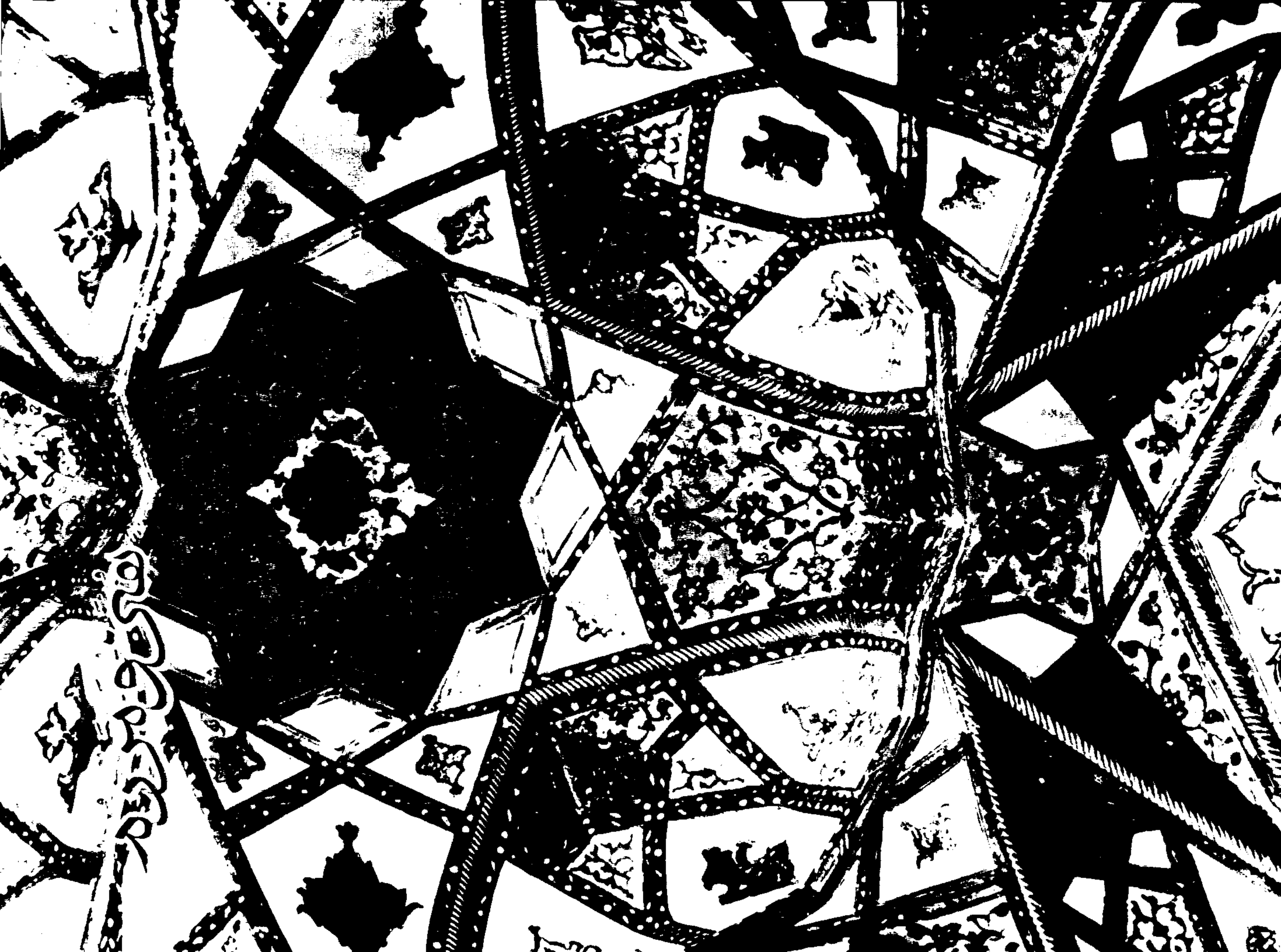

Serial Number 99 January 1971

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.

قسمتی ازتزئینات سقف تالار اشرف ــ اصفهان

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دی‌ماه ۱۳۴۹ — دورهٔ جدید – شمارهٔ نودونهم

در این شماره :

آموزش وپرورش درایران باستان بربنیاد شاهنامه ۲

ایران و درام‌نویسان بزرگ جهان ۱۰

یك پیشنهاد پژوهشی ۱۶

تأثیر موسیقی ایران درموسیقی اسلام ۱۸

رموز قصه از دیدگاه روانشناسی ۲۵

تاریخچهٔ عصارخانه ۳۰

بحثی درکتابشناسی هنری ــ فرشهای ترکمنی ۳۶

صدوسی‌واند اثر فارسی درموسیقی ۴۰

عکاسی ۴۵

رنگ سبز علامت خوشبختی است ۵۲

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۳ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

آموزش و پرورش در ایران باستان بر بنیاد شاهنامه

علیقلی اعتمادمقدم

آگهی ما دربارهٔ دانش‌آموزی وفرهنگ‌جوئی ایرانیان بیشتر از آغاز پادشاهی اردشیر بابکان تا پایان آن دودمانست درحالی‌که می‌دانیم در روزگار اشکانیان ایران در اوج یکی از باشکوه‌ترین دورانهای تاریخیش بوده است ولیکن می‌بینیم هیچگونه یادی ازآن دراین شاهنامهٔ کنونی‌که در دست ماست نشده است . بحث ما اکنون دربارهٔ جعلیات وملحقات یا به‌عبارت دیگر آنچه را که ممکن است برای مقاصدی به این‌کتاب افزوده یا ازآن کاسته باشند نیست وازینرو داخل به‌بحث یادکرده می‌شویم بی‌آنکه‌کوچکترین اظهار نظری بکنیم .

* * *

در زمان اردشیر مردم ایران فرزند خویش را به فرهنگیان می‌سپردند و درهربرزن دبستانی برپا بوده است‌که درآن آتش پرستان به‌آموزش همگانی می‌پرداختند .

همان کودکش را به فرهنگیان　　سپردی چو بودی از آهنگیان
به هر برزن اندر دبستان بدی　　همان جای آتش پرستان بدی

شاهنشاه فرمان داد که همگان در پی آموختن دانش وفرهنگ باشند واز بزرگداشت‌آن کوتاهی نکنند .

دگر آنکه دانش مگیرید خوار　　اگر زیردستید اگر شهریـار
سدیگر بدانی که هرگز سخن　　نگردد بر مرد دانا کهن
زمانی میاسای از آموختن　　اگر جان همی‌خواهی افروختن
چو فرزند باشد به فرهنگ دار　　زمانه ز بازی برو تنگ دار

اردشیر فرموده بود تا هرکه پسری دارد اورا بی‌هنر نگذارد .

سواری بیاموزد و رسم جنگ　　به گرز و کمان و به تیر خدنگ

اورمزد پسر شاپور هنگام برتخت‌نشستن گفت :

دلت دار زنده به‌فرهنگ و هوش　　به بد در جهان تا توانی مکوش

وی در اندرزی‌که به پسرش داد گفت :

ز نادان نیابی بجز بدتری　　نگر سوی بیدانشان ننگری

بهرام‌گودرز در اندرزنامه‌اش به‌کارداران چنین‌گفت :

کسی کش بود مایه و سنگ آن　　دهد کودکان را به فرهنگیان

به دانش راون را توانگر کنید خرد را بدین بر سر افسر کنید

بهرام هنگامی‌که برتخت نشست گفت :

شما نیز دارید دانش بزرگ مباشید با شهریاران سترگ

بزرگمهر به‌انوشیروان پند می‌داد ومی‌گفت :

بدانگه شود تاج خسرو بلند که دانا بود نزد او ارجمند

ز دانش چو جان ترا مایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست
به آموختن چون فروتن شوی سخن را ز دانندگان بشنوی
فزودن به فرزند بر مهر خویش چه درآب دیدن بود چهرخویش
ز فرهنگ و از دانش آموختن سزد گر دلش باید افروختن

در یکی از بزمهای شاهانه موبد موبدان‌گفت دین وشاهی هنگامی نیرومند می‌شود که شاه از دانش‌آموزی سیر نشود هرچندکه دانا باشد

به هفتم سخن گرچه دانا بود زبانش به گفتن توانا بود
نگردد دلش سیر از آموختن به اندیشگان مغز را سوختن

بزرگمهر هنگامی‌که درپیشگاه درانجمن ردان وموبدان سخن میراند گفت :

دبیری بیاموز فرزند را چو هستی بود خویش و پیوند را
دبیری رساند جوان را به تخت شود ناسزا زو سزاوار بخت
دبیریست از پیشه‌ها ارجمند وزو مرد افکنده گردد بلند
چو با آلت و رای باشد دبیر نشیند بر پادشا ناگزیـر
خردمند باید که باشد دبیر همان بردبار و سخن یادگیر
هشیوار و سازندهٔ پادشا زبان خامش از بد به تن پارسا
شکیبا و با دانش و راستگوی وفادار و پاکیزه و تازه روی
چو با این هنرها شود نزد شاه نباشد نشستن مگر پیشگاه

به‌گفته موبد شاهنشاه همیشه از دانندگان دانش می‌آموخت

ز دانندگان دانش آموختی دلش را ز دانش بر افروختی
خور وخواب با موبدان خواستی همه دل به دانش بیاراستی

روزی انوشیروان ازبزرگمهر پرسیدکه فرهنگ یاگوهر کدامیك بهتراز دیگری‌است؟

چنین داد پاسخ بدو رهنمون که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
که فرهنگ آرایش جان بود ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی‌هنرزاروخوارست وسست به فرهنگ باشد روان تندرست

روزی بزرگمهر در سخنرانیش‌گفت :

سپردن به فرهنگ فرزند خرد که گیتی به نادان نباید سپرد

در روزگار خسروانوشیروان مردم سخت درپی دانش‌آموزی بودند

به ایران زبانها بیاموختند روانها به دانش بیفروختند
هر آنکس که از دانش آگاه بود ز گویندگان بر در شاه بود

انوشیروان درپندهائی‌که به هرمزد داد گفت :

به دانش گرای و بدو شو بلند چو خواهی که از بد نیابی گزند
به هر کار کوشا بباید شدن به دانش نیوشا بباید شدن

پرورش

اکنون به پرورش وآموزش کودکان می‌پردازیم و از رشته‌هائی کـه می‌آموختند سخن می‌گوئیم :

ــ پس از کشته شدن سیامك ازو پسری بنام هوشنگ ماند که کیومرث به او فراوان مهربان بود

به نزد نیا یادگار پدر — نیا پروریده مر او را به بر
نیایش به جای پسر داشتی — جزاو برکسی چشم نگماشتی

ــ فرانك مادر فریدون ازبیم اژدهاك کودکش را به مرغزاری دور ازگروه برده اورا به‌نگهبان آن سپرد وازوخواست تا پدروار آن‌کودك را بپرورد

بدوگفت کاین کودك شیرخوار — ز من روزگاری به زنهار دار
پدر وارش از مادر اندر پذیر — وزین گاو نغزش بپرور به شیر

آن مرد پذیرفت‌که اورا بندگی‌کند .

فرانك بدو داد فرزند را — بگفتش بدو گفتنی پند را
سه‌سالش‌پدروارازآن‌گاوشیر — همی داد هشیار زنهار گیر

اژدهاك درپی فریدون می‌گشت تا تباهش‌کند

دوان مادرآمد سوی‌مرغزار — چنین‌گفت با مرد زنهار دار
که اندیشه‌ای در دلم ایزدی — فراز آمدست از ره بخردی

پس‌کودك را ازوگرفت و به‌جائی دوردست برد واورا به مردی دینی درکوه البرز سپرد

یکی مرد دینی بدان کوه بود — که از کارگیتی بی‌اندوه بود
فرانك بدوگفت کای پاکدین — منم سوگواری از ایران زمین
بدان کان‌گرانمایه فرزند من — همی بود خواهد سر انجمن
ببُرد سر و تاج ضحاك را — سپارد کمربند او خاك را
ترا بود باید نگهبان اوی — پدروار لرزنده بر جان اوی
بپذرفت فرزند او نیکمرد — نیاورد هرگز بدو باد سرد

فریدون چون شانزده ساله شد گذشتهٔ خود را از مادر پرسید وفرانك اورا گفت که ترا درکودکی به نگهبان مرغزاری سپردم

بدو دادمت روزگاری دراز — همی پروریدت به بربر به‌ناز
ز پستان آن‌گاو طاوس رنگ — برافروختی چون دلاورنهنگ

چون دشمن از جایگاهت آگاه شد ترا به‌سوی البرزکوه بردم ودرآنجا پنهان ساختم .

ــ هنگامی‌که فریدون فرمان داد تا پسرانش به‌سوی‌کشور یمن نزد پادشاه آن بوم بروند گفت هرچه ازشما بپرسد باید پاسخش را نیکو دهید

ازیرا که پروردهٔ پادشا — نباید که باشد مگر پارسا
زبان راستی را بیاراسته — خرد خواسته گنج ناخواسته

ــ زمانی‌که از ماه آفرید فرزندی از ایرج به‌جهان آمد

جهانی گرفتند پروردنش — بر آمد به ناز و بزرگی تنش

ــ هنگامی‌که از ماه آفرید پسری به‌جهان آمد فریدون نامش را منوچهر گذاشت،

چنان پروریدش‌که باد و هوا — برو برگذشتن ندیدی روا

پرستنده‌ای کش به بر داشتی　　زمین را به پی هیچ نگذاشتی
به پای اندرش مشك سارا بدی　　روان بر سرش چتر دیبا بدی

ــ چون رستم را به دایه سپردند ده دایه اورا شیر می‌دادند

به رستم همی داد ده دایه شیر　　که‌نیروی مردست‌وسرمایه‌شیر
چو ازشیرآمد سوی خوردنی　　شد ازنان وازگوشت پروردنی
بدی‌پنج‌مَرده مراورا خورش　　بماندند مردم از آن پرورش

ــ چون سیاوش به جهان آمد رستم از پیشگاه کاوس خواست تا فرزند را به وی سپارد تا او را پروراند

چنین‌گفت‌کاین‌کودك شیرفش　　مرا پرورانید باید به کش
چو دانندگان ترا مایه نیست　　مراورابه‌گیتی‌چومن‌دایه‌نیست
بسی‌مهتر اندیشه‌کرد اندرآن　　نیامد همی بر دلش بر گران
به‌رستم سپردش دل و دیده را　　جهانجوی پور پسندیده را
تهمتن ببردش به زابلستان　　نشستنگهی ساخت در گلستان

ــ چون‌گشتاسب بدگوئی‌های گرزم را دربارهٔ اسفندیار باورکرد انجمنی در پیشگاه بر پای ساخت وروی به‌بزرگان‌کرد

چه گوئید گفتا که آزاده‌ای　　به سختی همی پرورد زاده‌ای
به هنگام شیرش به دایه دهد　　یکی تاج زرینش بر سر نهد
همی داردش تا که چیره شود　　بیاموزدش راه و خیره شود
بسی رنج بیند گرانمایه مرد　　سواری کند آزموده نبرد

ــ هنگامی‌که اردشیر زاده شد بابك اورا به ناز پروراند

همی پروریدش به‌بر بر به‌ناز　　بر آمد برین روزگار دراز

ــ یزدگرد چون بهرام را به‌منذر سپرد و اورا به‌یمن بردند

ز دهقان و تازی و پر مایگان　　توانگر گزید و گرانسایگان
ازآن مهتران چارزن برگزید　　که اندرگهر بد نژادش پدید
دوتازی دو دهقان زتخم‌کیان　　که بستند بر دایگانی میان
همی‌داشتندش چنین چار سال　　چو شد سیر شیروپراکند یال
به دشواری از شیر کردند باز　　همی داشتندش به‌بر بر نیاز

آموزش

به‌کودکان هنگام آموزش هرگونه هنری را می‌آموختند.

ــ فریدون منوچهر را از هر گونه هنر بهره‌مند ساخت

هنرها که بد پادشا را به‌کار　　بیاموختش نامور شهریار

ــ تور به سلم‌گفت منوچهر که چون بچهٔ شیر نرست نباید تیزدندان‌گردد

چنان نامور بی‌هنر چون بود　　کش آموزگار آفریدون بود

ــ منوچهر به‌جهان پهلوان سام فرمود که فرزندت را هنر بیآموز

به‌خیره میازارش ازهیچ روی　　به‌کس شادمانه مشو جز بدوی
که فرکیان دارد وچنگ شیر　　دل هوشمندان و فرهنگ پیر
بیاموز او را ره و ساز رزم　　همان شادکامی و آئین بزم

پس زال را فرمودکه به هنر بزرگان آراسته شود .

پس‌آنگاه سام ازپی‌پورخویش — هنرهای شاهان بیاورد پیش
جهاندیدگان‌را زکشوربخواند — سخنهای بایسته چندی براند
بدانید کاین یادگار منست — به نزد شما زینهار منست
شما را سپردم به آموختن — روانش ازهنرها بر افروختن
گرامیش دارید وپندش دهید — همان رای و راه بلندش‌دهید

آنگاه دستان را گفت :

بیاموز و بشنو ز هر دانشی — بیابی ز هر دانشی رامشی
زخورد وزبخشش‌میاسای هیچ — همه دانش و داد دادن بسیج

زال فرمان داد تا موبدان نزدش بیایند و درهر رشته اورا آموزش دهند

زهرکشوری موبدان‌رابخواند — پژوهید هرچیزوهرگونه راند
ستاره شناسان و دین آوران — سواران جنگی و کین آوران
شب و روز بودند با او به هم — زدندی همی رای بر بیش‌وکم
به‌رای وبه‌دانش به‌جائی رسید — که چون‌خویشتن‌درجهان کس‌ندید
سواریش چونان بدی درجهان — کزو داستانها زدندی مهان

ــ گاهی پادشاهان پهلوانان خودرا آزمایش می‌کردند ومیزان دانش وهنر وفرهنگ آنان را می‌سنجیدند چنانکه منوچهر زال را دربرابر موبدان پژوهش‌کرد و پس‌ازآن درمیدان تیراندازی وسواری وشمشیربازیش را آزمود .

بخواند آنزمان زال را شهریار — کزوخواست‌کردن سخن‌خواستار
نشستند بیدار دل بخردان — همان زال با نامور موبدان
بدان تا بپرسند ازو چند چیز — سخنهای بنهفته در پرده نیز

. . . .

زمانی در اندیشه بد زال زر — بر آورد یال و بگسترد بر
وزان پس زبان را به پاسخ گشاد — همه پرسش موبدان کرد یاد
چو زال این سخنها بکرد آشکار — ازو شادمان شد دل شهریار
به شادی همه انجمن برشکفت — شهنشاه گیتی زهازه گرفت

دیگر روز به فرمان شاهنشاه درمیدان آوای صنج ودرای هندی وکرنای برخاست

ابا نیزه و گرز و تیر وکمان — برفتند گردان همه شادمان
کمانها گرفتند و تیر خدنگ — نشانه نهادند چون روز جنگ
به‌پیچید هرکس به‌چیزی‌عنان — به‌گرز و به‌تیغ و به تیروسنان
ز بالا همی دید شاه جهان — ز گردان هنر آشکار و نهان
ز دستان سام آن سواری بدید — که‌نه دیده‌بود ونه‌ازکس شنید

منوچهر گفت این‌دلاور جوان — بماناد همواره روشن روان
برو آفرین کرد شاه بزرگ — همان نامور مهتران سترگ

ــ چون سیاوش به‌جهان آمد رستم ازشاهنشاه درخواست‌کردکه آن‌کودك را به وی سپارد تا اورا بپروراند وهنر بیاموزد . چون اورا به زابلستان برد

سواری و تیر وکمان وکمند — عنان‌درکمین‌وچه‌وچون‌وچند
نشستنگه و مجلس و میگسار — همان بازوشاهین ویوزوشکار
زداد و زبیداد و تخت وکلاه — سخن‌گفتن‌ورزم وراندن سپاه

هنرها بیاموختش سر به سر　　بسی رنج برداشت کامد به بر
سیاوش چنان‌شد که اندرجهان　　بمانند او کس نبود از مهان
چو یك‌چند بگذشت‌اوشد بلند　　به‌نخجیر شیر آوریدی به بند

ــ چون‌کیکاوس فرمان داد تا سیاوش از شبستان شاهی دیدارکند وی پدر را گفت :

مرا راه بنما سوی بخردان　　بزرگان و کار آزموده ردان
دگر نیزه وگرز وتیروکمان　　بپیچیدن اندر صف بد گمان
دگر تخت شاهی و آئین بار　　دگربزم و رود ومی ومیگسار
(چه آموزم اندر شبستان شاه　　به دانش زنان کی‌نمایند راه)

ــ هنگامی‌که‌گیو به سوی توران‌زمین می‌شتافت به‌گودرز اندرز داد

تو مر بیژن خرد را در کنار　　بپرور نگهدارش از روزگار
بیاموزش آرایش رزم را　　نشاید مگر رزم یا بزم را

ــ زمانی‌که فرامرز به‌فرمان کیخسرو به سوی هندوستان رفت رستم تا دوفرسنگ اورا همراهی نمود

بیاموختش رزم و بزم و خرد　　همی‌خواست‌کرروز رامش‌برد

ــ کیخسرو رستم را شادباش‌گفت وفرمود

که پروردگار سیاوش توئی　　زگیتی خردمند وخامش توئی
. . .
که اویست پروردگار پدر　　وزویست پیدا به گیتی هنر

ــ اسفندیار به رستم اندرز دادکه درآموزش بهمن‌کوتاهی نکند

بیاموزش آرایش کار زار　　نشستنگه بزم و رزم و شکار
می‌ورامش وزخم چوگان‌وگو　　بزرگی‌وهرگونه‌ای گفت‌وگو

ــ رستم درنامه‌ای‌که به‌گشتاسب دربارهٔ بهمن نوشت‌گفت :

کنون‌این‌جهانجوی نزد منست　　که فرخ‌تر از اورمزد منست
هنرهای شاهانش آموختم　　از اندرز وام خرد توختم

ــ گشتاسب درنامه‌ای‌که به رستم نوشت‌گفت :

که‌یزدان‌سپاس‌ای‌جهان‌پهلوان　　که ما ازتوشادیم وروشن‌روان
نبیره‌که از جان گرامی‌ترست　　به‌دانش ز جاماسب نامی‌ترست
به‌بخت‌توآموخت‌فرهنگ‌ورای　　سزد گر فرستی ورا باز جای

ــ چون اردشیر بابکان به‌جهان آمد

بیاموختندش هنر هرچه بود　　همی نیز برگوهرش بر فزود
چنین‌شد به‌فرهنگ‌وبالاوچهر　　که‌گفتی فروزد همی برسپهر
پس آگاهی‌آمد سوی اردوان　　زفرهنگ و ازدانش آن‌جوان

ــ اردشیر فرمود تا شاپور را به‌فرهنگیان بسپارند

بیاورد فرهنگیان را ز شهر　　کسی‌کش ز فرزانگی بود بهر
نبشتن بیاموختش پهلوی　　نشست سرافرازی و خسروی
همان‌جنگ‌را گردکردن‌عنان　　ز بالا بدشمن نمودن سنان
زمی‌خوردن وبخشش‌وکاربزم　　سپه بستن وکوشش‌وکار رزم

ــ چون مادر شاپور (ذوالاکتاف) دانست‌که فرزندش برای آموختن آماده است

وزو شادمان شد دل مادرش　　بیاورد فرهنگ جویان برش

به‌زودی به‌فرهنگ جائی‌رسید کزآموزگاران سر اندرکشید
چوبرهفت شد رسم‌میدان نهاد هم‌آورد وهم‌رسم چوگان‌نهاد
به هشتم شد آئین تخت و کلاه تو گفتی که اویست بهرامشاه

ــ یزدگرد موبدان را فراخواند تا پسرش‌را براهنمائی‌آنان دانش‌آموزد . ایشان چون به‌پیشگاه آمدند گفتند :

نگه‌کن به جائی که دانش بود ز داننده کشور به رامش بود
ز پر مایگان رایگانی گزین که باشد ز کشور برو آفرین
هنر گیرد این شاه خرم نهان ز فرمان او شاد گردد جهان
چوبشنیدازآن موبدان‌یزدگرد ز کشور فرستادگان‌کرد گرد
همانگه فرستاد کس‌ها به روم به هند و به‌چین و به‌آباد بوم
همان نامداری سوی تازیان بشد تا به بیند ز سود و زیان
بهر سو همی رفت خوانندەای که بهرام را پرورانندەای
بجوید سخنگوی ودانش پذیر پژوهندهٔ اختر و یادگیـر
بیامد ز هر کشوری موبدی جهان دیده و نیك پی بخردی
یکا یك بدین بارگاه آمدند پژوهنده نزدیك شاه آمدند
بپرسید بسیار و بنواختشان به هر برزنی جایگر ساختشان
برفتند نعمان و منذر به شب بسی نامور نیزه‌دار از عرب
بزرگان‌چودرپارس گردآمدند بر نامور یزدگرد آمدنـد
همی‌گفت هرکس که‌ما بنده‌ایم به فرمان خسرو شتابنده‌ایم
که باید چنین‌روزگار ازمهان که تابنده فرزند شاه جهان
به بر گیرد و دانش آموزدش دل از تیرگیها بیفروزدش
ز رومی و از هندی و پارسی نجومی دگر مردم هندسی
هم از فیلسوفان بسیار دان سخنگوی و از مردم کاردان
همه سر به سر خاکپای وی‌ایم به دانش همه رهنمای وی ایم
نگر تا پسندت که آید همی وگر سودمندت که آید همی

یزدگرد برآن شدکه بهرام را به منذر بسپارد ومنذر اورا به یمن بُرد

چوشدهفت‌ساله‌به‌منذرچه‌گفت که این‌رای بامهتری‌بود جفت
چنین‌گفت کای مهتر سرفراز ز من‌کودکی شیرخواره مساز
به داننده فرهنگیانم سپار که آمد کنون گاه آموزگار
بدوگفت منذر که ای سرفراز به فرهنگ نوزت نیامد نیاز
چو هنگام فرهنگ باشد ترا به دانائی آهنگ باشد ترا
به ایوان نمانم که بازی کنی ببازی همی سر فرازی کنی
چنین پاسخ آورد بهرام باز که ازمن توبیکار خردی مساز
مرابخردی‌هست اگرسال‌نیست بسان گوانم بر و یال نیست
ترا سال هست و خرد کمترست نهاد من از رای تو دیگرست
ندانی که‌هرکس که‌هنگام‌جست زکارآن‌گزیندکه باید نخست
تو گر باز هنگام جوئی همی در اندیشه دل را بشوئی همی
همان کار بی‌گاه بی‌بر بود بهین از تن مردمان سر بود
هرآن‌چیزکاندرخورپادشاست بیاموزیم تا بدانم سزاست
سر راستی دانش آید نخست خنك‌آن‌کزآغاز فرجام جست

منذر باشنیدن سخنان بهرام خیره شد ونام یزدان برزبان راند

فرستاد هم در زمان رهنمون — سوی‌سورسان سرکشی‌برهیون
سه‌موبد نگه‌کرد فرهنگ‌جوی — که درسورسان بود با آبروی
یکی تا دبیری بیاموزدش — دل از تیرگیها بیفروزدش
یکی آنکه دانستن باز و یوز — بیاموزدش کان بود دلفروز
ودیگر که چوگان وتیروکمان — همان گردش تیغ با بدگمان
چپ‌وراست‌پیچان عنان داشتن — میان یلان گردن افراشتن
سدیگر که از کار شاهنشهان — زگفتار وکردار کارآگهان
بگوید به بهرام خسرو نژاد — که اندر هنر داد مردی بداد
چوآن موبدان پیش‌منذرشدند — ز هر دانشی داستانها زدنـد
تن شاهزاده بدیشان سپرد — فزاینده خود دانشی‌بود وگرد
چنان گشت بهرام خسرونژاد — که اندر هنر داد مردی بداد
هنر هرچه بگذشت برگوش‌او — به‌فرهنگ یازان بدی هوش‌او
چوشد سال‌آن نامور بردوشش — دلاورگوی‌گشت خورشیدفش
به موبد نبودش به‌چیزی نیاز — به‌فرهنگ وچوگان وهم یوز وباز
به آورد گه بر عنان تافتن — بر افکندن اسپ و هم تافتن

ــ چون قباد از نزد هیتالیان بازگشت دارای فرزندی شد

برین‌گونه‌تاگشت‌کسری‌بزرگ — یکی‌کودکی‌شد دلیر وسترگ
به فرهنگیان داد فرزند را — چنان تازه شاخ برومند را

ــ هنگامی‌که شیرویه شانزده ساله شد

بیاورد فرزانگان را پدر — بدان تا شود نامور با هنر
همی‌داشت موبد مر اورا نگاه — شب‌وروزشادان به فرمان شاه
چنان‌بدکه‌یك‌روز موبدزتخت — بیامد به‌نزدیك این نیك‌بخت
چوآمد به‌نزدیك شیروی باز — همیشه ببازیش دیدی نیاز
یکی دفتری دید پیش اندرش — نبشته کلیله بر آن دفترش

* * *

فرهنگ‌جویان‌وآموزگاران: موبدان ــ دانندگان ــ دیناوران ــ ستاره‌شناسان ــ بخردان ــ مردان‌کارآزموده ــ آموزگاران ــ سخنگویان ــ دانش‌پذیران ــ یادگیران ــ اخترپژوهان ــ هندسه‌دانان ــ کاردانان ــ فرزانگان وسواران جنگی وکین‌آوران بودند که رشته‌های دبیری آموختن ــ زبان‌آموزی ــ سخنگوئی ــ خردآموزی ــ آئین بزم وشادکامی ــ پی‌بردن به چیستانها ــ هنرهای شاهان ــ آئین بار و پادشاهی و بزرگی ــ چوگان‌بازی ــ نخجیرگیری (بهره‌برداری از باز وشاهین ویوز وسگ . . .) سواری ــ رسم جنگ وکارزار (گرزوکمان وکمند وتیر) ــ شمشیربازی ــ راندن سپاه وسپاه بستن را می‌آموختند .

ایران و درام‌نویسان بزرگ جهان

(۱۹)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیك

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

«هندل» که علاقهٔ وافری به‌کار درروی صحنهٔ نمایش داشت ازداستان استرو مردخای وهامان‌دوباراستفاده‌کرده‌وآنرا موضوع دواثرمعروف‌خودقرارداده‌است.هنگامی‌که سی‌وپنجمین مرحلهٔ زندگی خودرا میگذرانید اشتیاق وی به اینکه آثاری برای صحنهٔ نمایش تدارك کند به نتیجه رسید. نخست داستان «آسیس وگالاتیا»[۱] راکه شاعرمعروف معاصرش «جان‌گای»[۲] ساخته بود با موسیقی تلفیق‌کرد وپس ازآن منظومهٔ «هامان و مردخای» را بموسیقی‌گذاشت وبرای کار اخیر مبلغ یك هزار لیرهٔ استرلینگ هدیه گرفت. این دو تصنیف هردو بصورت «ماسك»[۳] تنظیم شده وبدون شك نخستین‌بار درتماشاخانهٔ خصوصی«کانونز»[۴] درلندن، واحتمالاً

---

۱ ـ Acis and Galatea درتاریخ اساطیری اسیس نام چوپانی است ازاهالی سیسیل‌که دوشیزه‌ای بنام «گالاتیا» دل درگرو مهرش دارد. غول یك‌چشمی Cyclops بنام «پولی‌فم» Polypheme که مهر گالاته را در دل دارد و رقیب اسیس است روزی که برفراز تخته‌سنگی درکوه «اتنا» Atena بیاد معشوق وبخاطر جلب‌کردن توجه او نای مینواخته متوجه میشودکه معشوق ورقیب درزیر آن تخته‌سنگ درآغوش یکدیگرند. خشم و رشك اورا برآن میداردکه آن تخته‌سنگ عظیم را برسر ایشان خراب‌کند واززیرآن تخته‌سنگ رودی جاری میشود.

درباغ لوکزامبورگ پاریس برسرفوارهٔ استخر آن پارك منظرهٔ عشقبازی «آسیس» و «گالاته» درزیر تخته‌سنگ ومراقبت «پولی‌فم» با مرمر و برنز بصورت مجسمه ساخته شده است.

موزار درسال ۱۷۸۸ و مندلسون درسال ۱۸۲۸ هریك قطعه‌ای بنابراین مضمون ساخته‌اند. درسال ۹ـ۱۷۰۸ نیز این موضوع درایتالیا بموسیقی گذاشته شده است.

۲ ـ John Gay (۱۷۳۲ – ۱۶۸۵) شاعر خوش‌قریحه وظریف طبع انگلیسی‌که اشعار اپرای‌گدایان Beggar's Opera را تصنیف‌کرده است. این اپراکه درواقع یك «بالاد اپرا» Ballad Opera است (اپرای عشقی عامه‌پسندی که درآن بجای «رسیتاتیو» Recitative مکالمه بکار میبرند. موسیقی آن گاهی اختصاصاً ساخته میشده وگاهی هم ترکیبی بوده است ازآوازهای مشهور ومتداول) درسال ۱۷۲۸ درلندن نمایش داده شد وشصت‌وسه شب متوالی بازی شد.

۳ ـ Masque نوعی نمایش توأم با موسیقی که آنرا مقدمهٔ پیدایش اپرا می‌دانند و عبارت بوده است از نمایش‌هایی که موضوع آن داستانی تمثیلی Allegorical یا مجازی و یا اساطیری بوده و به شعر تنظیم میشده و با آواز وموسیقی و رقص، درصحنه‌هایی مجلل و با شکوه، و با لباسهایی‌گران‌قیمت، دردربار یا درکاخهای اعیان واشراف درروزهای جشن وسرور غالباً توسط رجال وبزرگان بازی میشده است.

نمایشهای ماسك در دربـار جیمز اول James I و چارلز اول Charles I در انگلیس بسیار رایج وهزینهٔ برگزاری آنها بی‌اندازه زیاد بود. هزینهٔ برگزاری یکی ازآنها را درسال ۱۶۱۳ میلادی بمبلغ ۱۰۸۶ لیرهٔ استرلینگ نقل کرده‌انـد. بن‌جانسون Ben Janson و بومان Beaumont و شرلی Shirley و میلتون Milton ازجملهٔ شاعران و درام‌نویسان معروفی هستندکه آثاری‌بصورت ماسك نوشته‌اند. ولی نمایش ماسك بتدریج اهمیت خودرا ازدست داد و درسالهای بعد بصورت بال ماسکه درآمد.

۴ ـ Canons کاخ عظیم و مجللی درلندن که درسال ۱۷۱۲ توسط جیمز بریجز James Bridges رئیس خزانه‌داری نیروهای نظامی انگلیس، که ثروت زیادی تحصیل‌کرده بود بمبلغی درحدود ۲۳۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ ساخته وتالار مجللی برای برنامه‌های موسیقی وماسك درآن بنا شده بود.

درزمان سلطنت جیمز اول وچارلز اول که تأتر درانگلیس روبه‌تنزل گذاشت نمایش ماسك‌متداول شد . این نوع نمایش ابتدا درایتالیا پیدا شد و بعد ازراه فرانسه به‌انگلیس راه یافته است . نمایش ماسك استخوان‌بندی یك اثر دراماتیك نداشت ومخلوطی بوده است ازشعر و موسیقی . تصویری که ملاحظه می‌کنید یك پرده نقاشی‌است ازبرگزاری نمایش ماسك درسده شانزدهم در انگلیس .

درسال ۱۷۲۱ بمعرض نمایش گذاشته شده است .

اما داستان هامان و مردخای درحقیقت یك داستان عشقی وتاریخی است ، ودرکتاب استر درتورات آن را چنین نقل کرده‌اندکه اَخَشِوْرُش[۵]، که ازهند تا حبش ، برصدوبیست وهفت ایالت پادشاهی میکرد ، درسال سوم سلطنت خود مجلس ضیافتی درشوش ترتیب داد وگروه‌کثیری ازبزرگان وسروران پارس و ماد را بدان دعوت‌کرد تا جلال وشکوه دربار خودرا بدیشان بنماید . وشتی[۶]، ملکهٔ خشایارشا نیز بهمین مناسبت مجلس ضیافتی برای زنان برپا کرد .

درروز هفتم این جشن ، چون خشایارشا ازنشئهٔ شراب سرمست شد فرمان داد وشتی را با تاج شاهی بکاخ وی بیاورند تا حاضران زیبایی اورا ببینند .

وشتی ازپذیرفتن فرمان شاه سرپیچی کرد وخشایارشا خشمگین شد وپرسیدکه مجازات وی ، برای سرپیچی ازفرمان شاه چیست ؟ یکی‌ازبزرگان پاسخ‌دادکه وشتی نه فقط به‌خداوندگار خود ، بلکه به بزرگان مملکت نیز اهانت‌کرده وچون زنان ازرفتار وی آگاه شوند دیگر اطاعت شوهران نکنند وجا داردکه شاهنشاه وشتی را ازمقام خود معزول سازد وملکهٔ دیگری انتخاب کند . فرمان صادر شد و وشتی معزول گردید . درصدد جستجوی دختری که سرآمد دوشیزگان کشور باشد برآمدند .

درشهر شوش مردی یهودی ، بنام مردخای ، ازتخمهٔ بنیامین ، زندگـــی میکردکه

---

۵ – Ahasuerus صورت تصحیف یافته کلمهٔ خشایارشاست .

۶ – Vashti درجلد اول کتاب تاریخ باستان مرحوم مشیرالدوله ، صفحه ۸۹۷ ببعد ، نام این ملکه وشتئی آمده است .

مجلس تاجگذاری استر ملکه ایـران . این تصویر از یك قطعه پرده قالیچه‌نماکه درشهر فلورانس درایتالیا ساخته‌اند تهیه شده است .

عموزاده‌ای بس زیبا داشت بنام هدسه[۷] که درایران تحت تعلیمات عمویش مردخای تربیت یافته بود . این دوشیزهٔ زیبا پس‌از وشتی ملکهٔ ایران شد و با وجود اینکه همه‌کس ازیهودی بودن مردخای آگاه بود ملیت هدسه برهمگان پنهان مانده بود زیرا مردخای باو سپرده بود ملیتش را فاش نکند . پس ازیکسال‌که اورا برای مقامی‌که درانتظارش بود تربیت‌کردند درروز معین بحضور خشایارشا معرفی شد وخشایارشا اورا بردیگر دوشیزگان برتری داد وتاج برسر وی نهاد وازآن روز اورا استر نامیدندکه به پارسی بمعنی ستاره است .

سردار محبوب شاه‌که هامان نام داشت ودشمن سرسخت مردخای بود درصدد برآمدکه با طرح نقشه ، همهٔ یهودیان را قتل عام‌کند . با این نیّت نزد شاهنشاه رفت وگفت درکشور تو مردمی هستندکه آداب مخصوص بخود دارند وفرمان تورا اطاعت نمیکنند ومن ده هزار وزنهٔ نقره بتو پیشکش میکنم‌که اجازه دهی نسل ایشان براندازم ــ شاه انگشتری خودرا بدو داد وگفت هم نقره وهم این مردم را بتو بخشیدم ، با ایشان هرچه خواهی‌کن . هامان دستور قتل‌عام همهٔ یهودیان را درسراسرکشور صادرکرد .

چون مردخای ازماجرا آگاه‌گشت سخت اندوهگین شد وشرح واقعه نزد استر برد . استر برای نجات همکیشان خود برآن شدکه دست بکار متهورانه‌ای بزند . لباس ملوکانه به تن کرد وبی‌خبر وبی‌اجازه به‌کاخ شاه درآمد و ازاو درخواست‌کردکه با هامان میهمان او باشند. شاه پذیرفت . درمجلس میهمانی ، شاه ازملکه خواست‌که هرچه آرزو دارد ازاو بخواهد . استر اجازه خواست آنرا درمیهمانی روزبعدکه برای ایشان ترتیب خواهد داد عنوان‌کند .

---

۷ ــ Hadassah درلغت بمعنی مورد است .

درضمن هامان دستور داده بودکه برای بدارآویختن مردخای داری به ارتفاع ۵۰ آرش برپا کنند .

درشب آن روز، هنگامی‌که ملازمان خشایارشا سالنامهٔ سلطنت را برایش میخواندند به‌کشف سوء قصدی‌که چندی پیش بضد وی صورت‌گرفته ، و مردخای آنراکشف‌کرده بود اشاره کردند . شاه پرسید درمقابل این خدمت چه اجر و دستخوشی به مردخای داده شده ، گفتند هیچ . درهمین موقع هامان بحضورآمد ، خشایارشا ازاو پرسید چه بایدکرد دربارهٔ کسی‌که شاه بخواهد اورا سرافرازکند . هامان بتصور اینکه مقصود شاه خود اوست‌گفت لباس شاه بپوشد وتاج شاه برسر نهد وبراسب شاه سوارگردد و اول مرد دربار درجلو او حرکت‌کند وبمردم بگوید که هرگاه شاه بخواهد کسی را سرافراز سازد باوی چنین کند . خشایارشا دستورداد‌که هم‌اکنون این حکم را درحق مردخای عمل‌کن . هامان عمل‌کرد ولی سخت ملول بود .

درمجلس میهمانی ملکه ، شاه باز از استر خواست‌که آرزوی خودرا بگوید . استر گفت من وملّتم دشمنی سرسخت داریم . شاه پرسیدکیست آن دشمن ، ملکه هامان را بنمود . شاه خشمگین شده وبکاخ خود رفت وهامان دانست‌که جانش درخطر است ، به تضرع بر بستر استر افتاد . پادشاه بازگشت وبتصور اینکه هامان قصد هتك حرمت ملکه را داشته گفت آیا درحضور من قصد اهانت به ملکه را دارد ؟ ملازمان روی هامان را پوشانیدند وبدستور شاه اورا برهمان داری‌که برای مردخای فراهم آمده بود بردارکردند وخانه‌اش به استر بخشوده شد ومردخای بخدمت شاه درآمد وشاه انگشتری خود بوی سپرد . استر باز ازپادشاه تقاضاکردکه فرمانی راکه هامان برای قتل یهودیان صادرکرده است باطل سازد وخشایارشا بایشان اجازه داد هرچه خواهند برای آزادی یهودیان بنویسند وبه مُهر شاه ممهورکنند وبفرستند وکسی را جرأت تخطی نباشد . استر نامه نوشت‌که ازدشمنان یهودیان انتقام‌گرفته شود ویهودیان آزادی واحترام یافتند وروز چهاردهم ماه آذار[۸] را به شکرانهٔ این پیروزی جشن‌گرفتند وآنرا جشن «فوریم»[۹] نامیدند[۱۰] .

اما دربارهٔ این داستان‌که خلاصهٔ آن دراینجا نقل شد عقاید ضدونقیض فراوان است ازجملهٔ نکات مهم موردبحث یکی اینست‌که‌گفته شده استر بجای وشتی ، ملکهٔ خشایارشا شد واین ازجمله مسائلی است‌که بسیاری ازمحققان تاریخ درآن تردید کرده‌اند . بنابه تحقیقات اکثر محققان‌کتاب استر درسدهٔ دوم پیش ازمیلاد نوشته شده ونویسندهٔ آن مسلماً به منابعی ازتاریخ ایران دست داشته ولی آنچه دراین داستان آورده با اسناد تاریخ‌کاملاً تطبیق نمیکند . بعید نیست‌که مؤلف‌کتاب آنرا ازیك منبع قدیمی اقتباس‌کرده وبرای منظور خاص خود درآن دست برده باشد .

خشایارشا ازسال ۴۸۶ تا ۴۶۵ پیش‌ازمیلاد سلطنت‌کرد و اگر ادعای بعضی ازمحققان که‌گفته‌اند مردخای پسرعمو و مربی استر، توسط بخت‌النصر دوم[۱۱] تبعید شده است درست باشد

---

۸ ــ نام ماه اول بهار ازسال رومیان وششمین ماه سریانی(برهان‌قاطع چاپ دکترمعین) ودوازدهمین ماه سال یهودی .

۹ ــ Purim

۱۰ ــ برای توضیح بیشتر ازداستان استر به‌کتاب مقدس عهد عتیق ، کتاب استر . وهمچنین به‌کتاب تاریخ باستان مرحوم مشیرالدوله ، جلد اول صفحه ۸۹۷ مراجعه شود .

۱۱ ــ نابوکُدنصر Nabuchodonoser یا نبوکدرزر Nebuchodrezzer مقصود بخت‌النصر دوم ملقب به‌کبیر است‌که از ۶۰۵ تا ۵۶۲ ق. م. سلطنت‌کرد وازجملهٔ فتوحات بزرگ او یکی فتح سرزمین یهودا Judah وشهر بیت‌المقدس بوده است . محاصرهٔ بیت‌المقدس هیجده ماه طول‌کشید وبالاخره‌گرسنگی موجب شکست مردم آن شهر شد . قسمت اعظم یهودیان به اسارت به بابل برده شدند ودرآنجا ایشان را به‌کار کشت و زرع واداشتند وعدهٔ معدودی هم به مقامات عالی نائل شدند . برای‌کسب اطلاع بیشتر به‌کتاب «اساطیر بابل وآشور» Myths of Babylonia and Assyria تألیف دونالد ماکنزی Donald Mackenzie وهمچنین به‌کتاب دانیال درکتاب مقدس مراجعه‌کنید .

این‌دو واقعه یعنی تبعید مردخای وانتخاب شدن استر بعنوان ملکهٔ ایران درست یك قرن با هم اختلاف دارد مگر اینکه بگوئیم پدران مردخای درتمام این مدت درایران بسربرده بوده‌اند. بهرحال درکتاب عزرا ازکتاب مقدس ، درباب دوم ، آیهٔ دوم ازجملهٔ کسانی‌که به فرمان‌کورش کبیر درسال اول پادشاهی‌اش ازقید اسارت آزاد شده وعازم اورشلیم ویهودا هستند یکی هم مردخای است . آیا این همان مردخای عموی استر است یا مردخای دیگر معلوم نیست .

نکتهٔ دیگری‌که تردید را دربارهٔ اصالت این داستان افزایش میدهد اینست‌که دراین داستان ، بنام حضرت مسیح اصلاً اشاره نمیشود . با این وصف حالت و روح مذهبی‌ازآن احساس میتوان‌کرد . مجاهدت استر درراه خدمت به ملتش ، واینکه برای نجات قوم یهود جان خودرا به مهلکه انداخته واعتقادش باینکه این وظیفه‌ایست مقدس وآسمانی‌که بعهدهٔ وی محول شده ازجملهٔ عوامل زیبا وجالب توجه این داستان است . ازاین مواردکه بگذریم دربارهٔ اعتبار واصالت تاریخی آن همانطورکه‌گفته شد تردید وجود دارد . حتی حاخام‌ها و فقیهان قوم یهود درسدهٔ اول میلادی مطمئن ویا متفق‌القول نبودندکه آیا باید داستان استررا درکتاب مقدس بیاورند یا نه .

پیشوایان مذهب مسیح هم دربارهٔ اصالت این داستان اظهار تردیدکرده‌اند . ازقول مارتین لوتر[۱۲] نقل کرده‌اند که گفته ایکاش این داستان وجود نداشت. درسال ۱۹۴۷ درحدود بحرالمیّت[۱۳] قسمتهایی ازکتاب مقدس‌را بشکل‌طومار یافتندکه تاریخ تحریر آنها از۲۰۰ ق.م. تا ۱۰۰ میلادی است وکتاب استر جزء آنها نبود .

عدهٔ دیگری ازمحققان نیز عقیده دارندکه چون احساسات ملی قوم یهود دراین داستان بی‌اندازه شدید است تاریخ تحریرآن باید قاعدتاً چند سالی بعد ازجنگهای «ماکابی»[۱۴] باشد چون شوروهیجانی‌که درنتیجهٔ جنگهای مزبور برملت یهود مستولی شده بوده دراین داستان میتوان بخوبی احساس‌کرد .

نکتهٔ دیگر همین موضوع جشن پوریم یا فوریم است‌که درست دو روز بعد ازجشنی‌که برای تجلیل ازپیروزیهای شاهزادگان «ماکابی» برگزار میشده برقرارکردند . علاوه براین جشن پوریم درکتاب ماکابی دوم[۱۵] نخستین‌بار بعنوان جشن مردخای معرفی شده است . بعضی احتمال داده‌اندکه این جشن اصلاً خارجی است واستدلال میکنندکه‌کلمهٔ پوریم آهنگ واشتقاق عبری ندارد عده‌ای هم میگویند این‌کلمه اصلاً فارسی است . بهرحال وضع‌کلمهٔ پوریم قدیمی‌تر ازتدوین‌کتاب استر است .

بطورکلی‌کتاب استر حاکی است از احساسات ملی قوم یهود ونفرت و انزجار تند به غیریهودیان . اقدام به قتل‌عام اقوام غیریهودی نکته‌ایست برخلاف مقررات مذهبی یهود بصورتی‌که درکتابهای دیگر عهد عتیق ، ازجمله‌کتاب دانیال بیان شده است وتدوین‌کننده‌کتاب باین نکته توجهی نکرده است . با وجود آنچه به اختصار بیان شدکتاب استر بی‌اندازه موردعلاقه پیروان مذهب یهود است وهرسال درجشن‌پوریم درکنیسه با نمازمخصوصی‌که بعنوان‌شکرگزاری

---

۱۲ ـ Martin Luther (۱۵۴۶ ـ ۱۴۸۳) پیشوای مذهبی معروف آلمانی .

۱۳ ـ The Dead Sea

۱۴ ـ «یهودا ماکابیوس» Juda Maccabes بایاری وهمراهی ٤ برادرش‌که جمع‌آنهارا شاهزادگان «ماکابی» مینامیدند ازمیهن‌دوستان‌این‌قوم بودندکه برضد انتیوکوس‌اپیفانس Antiechus Epiphanus ازجانشینان اسکندر مقدونی ، شورش‌کردند .

۱۵ ـ کتاب اول ماکابی دربارهٔ جنگهاییست‌که برادران ماکابی برای بدست‌آوردن استقلال اززمان John Hyrcanus (۱۰٤ – ۱۳۵ ق . م .) که حاخام اعظم و فرمانروای یهودیان گردید بزبان عبری نوشته شده ووقایع حدود ٤۰ سال را شامل میشود وظاهراً بنابرمشاهدهٔ وقایع نوشته شده است ، کتاب دوم‌که وقایع ۱۵ سال را شامل میشود عبارتست ازنقل معجزه‌ها وداستان‌های مذهبی وقوانینی‌که پروتستانها آنها را رد کرده‌اند .

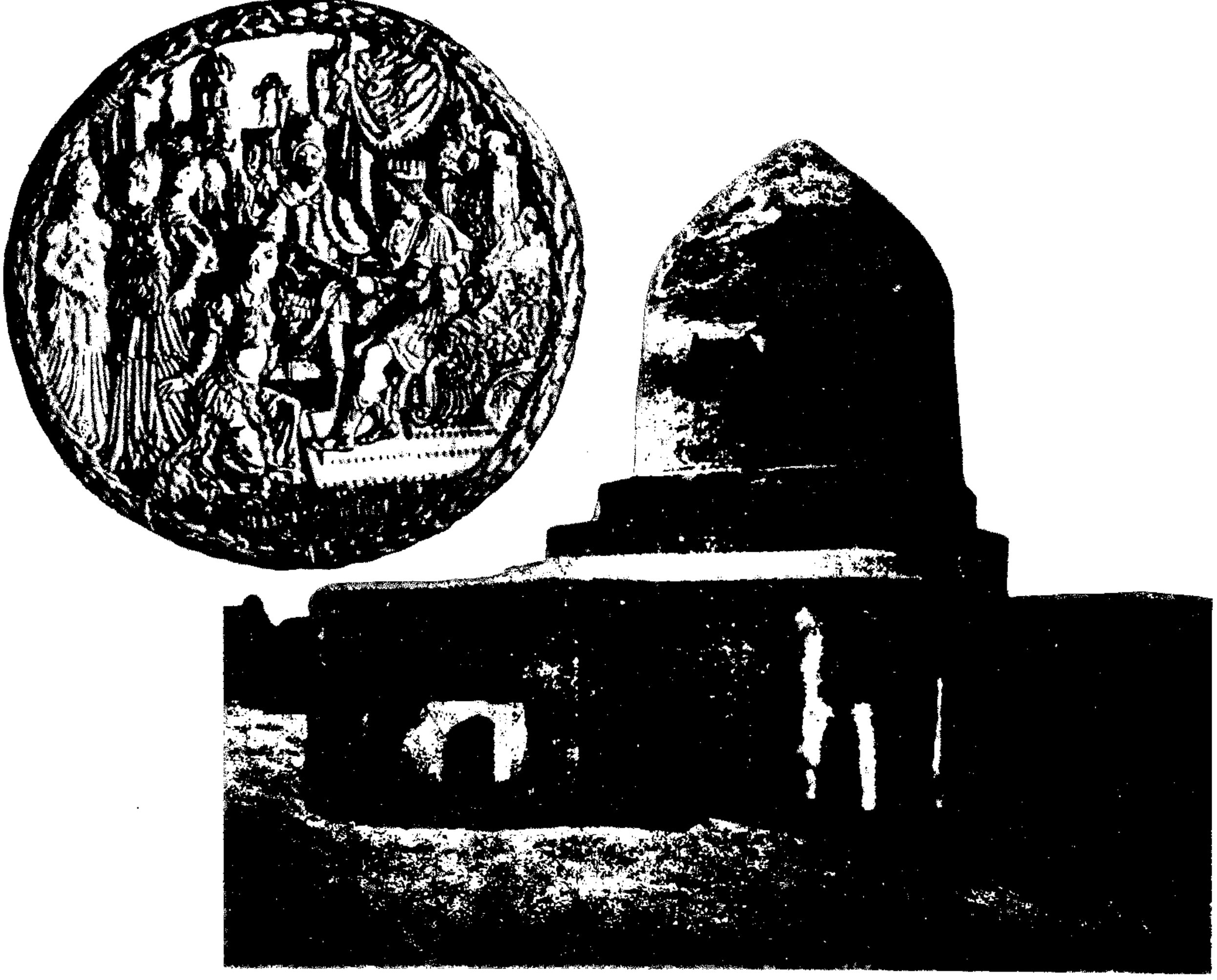

بالا : نقش برجسته‌ای مربوط به‌سده هیجدهم که درناحیهٔ فلاندر (شمال بلژیك) تهیه شده و درآن ملکه استررا درحضور خشایارشا شاهنشاه ایران نشان میدهدکه درحال تکریم و تعظیم است . پائین : گور استر و مردخای در همدان .

بدرگاه خداوند میگذارند خوانده میشود وبنابه روایت کتاب استر، این جشن را مردخای بیادبود آزادی یهودیان بپایمردی استر ، و رهایی ایشان ازنابودی بدست هامان ایجادکرده است .

درمورد شخص استرهم اختلاف عقیده زیاداست . بعضی‌اورا با امسترس[۱۶] زن خشایارشا تطبیق کرده‌اند ولی چون پدر امسترس یکی ازسرداران وسپاهیان سپاه خشایارشا بوده ، این عقیده رد شده‌است . بعضی‌دیگر ازمحققان نیز داستان استررا باکشمکش بین خدایان بابلی مطابق کرده‌اند باین ترتیب که استررا با ایشتار[۱۷] و مردخای را با مردوك[۱۸] وشتی را با ماشتی[۱۹] خدای عیلامی ، و هامان را با هومان[۲۰] خدای دیگـــر عیلامی مطابقت داده‌اند . ولی با این احتمالات موضوع داستان بکلی تغییرمیکند وآن را بکلی ازاعتبار می‌اندازد .

---

۱۶ ــ Amestris
۱۷ ــ Ishtar
۱۸ ــ Mardook
۱۹ ــ Mashti
۲۰ ــ Human

یک پیشنهاد پژوهشی

دلیل اینکه نام خوزستان در روزگاری «عیلام» بوده چیست؟

امام شوشتری

کسانی که سروکار باکتاب دارند میدانندکه درپنجساله اخیر از راه نوشته هـای فرنگی در کتابها وروزنامه‌ها و مجله‌ها ، نامهائی راه یافته است که ازبس درسخنرانیها دهان به دهان ودرنوشته‌ها خانه بخانه تکرار گردیده است ، مردم آن نامها را صددرصد درست وراست می‌پندارند وهیچکدام ازپژوهندگان ، گوئی بخود حق نمیدهند درباره یکی از این نامها و ریشه و بن تاریخی آن جست‌وجوئی کند و آن نامها از بس تکرار شده‌اند چنان راست‌نما گردیده‌اند که درنظر هیچکس خرده‌پذیر نمی‌آیند وشك‌بردار جلوه نمی‌کنند .

تا آنجاکه میدانیم ، روزی که این نامها در نخستین‌بار، بکتابهای ما راه یافته است ، نیز چنین جستجوئی نشده و هیچکس درپی این کار بر نمیآمده است که به‌بیند آیا فلان نام‌که می‌گویند درزمانی نام فلان تیکه از کشور ما بوده و بکار می‌رفته است ، ریشه و بنی دارد یا از رده نامهایی است که کسانی نهاده‌اند و ریشه وبن درستی ندارد[1] .

افسوس که گروهی از ما بنام اینکه فلان نویسنده فرنگی در نوشته‌هایش چنین نامی را بکار برده است ، دیگر درپی شناختن ریشه و بن آن نام ودرستی یا نادرستی آن برنیامده‌ایم وبی‌جستجو وپژوهش چندان اینگونه نامها را تکرار کرده ورواج داده‌ایم که بسیاری از آنها درکتابهای دبستانی ودبیرستانی ودانشگاهی ما ، درسیمای سخنان مسلم وثابت شده وخرده ناپذیر درآمده است وازبس در پنجاه ساله اخیر آنها را تکرار کرده‌اند ، همه راست‌نما شده ودیگر کسی حتی از گروه پژوهندگان برآن نمی‌شود جستجو کند و به‌بیند : ازاین‌گونه نامها کدام درست است ودارای ریشه و بن تاریخی است وکدام نادرست ونامی من‌درآورده است که برخی برپایه غرضهای بازرگانی وکیشی یا سیاسی نهاده و رواج داده‌اند .

چون درست بودن یا نادرست بودن بسیاری از این نامها در شناختن گذرگاه راستین فرهنگ آدمیان اثر بسیار دارد ، بویژه شناختن ریشه وبن‌بسیاری ازاین نامها ، می‌تواند گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگ وهنر ایران را چنانکه بوده است برایمان روشن کند ، پیشنهاد میکنم مجله «هنرومردم» جستجو درباره ریشه و بن این نامها را یکان یکان درترازوی جستجو و پژوهش نهد واز دانشمندان تاریخ وزبان‌شناس خواهش کند دراین پژوهشها شرکت کنند وهرکدام نتیجه کار وپژوهش خودرا بشکل گفتاری بنویسند و برای چاپ درمجله بفرستند .

بنظر میرسد اگر این پژوهش‌ها بشکل مسابقه درآید باز بهتر خواهد بود .

باری هرچند از هم‌اکنون نمیتوان گفت و نباید گفت : برخی ازاین نامها پایه علمی درستی ندارد واینگونه نامهارا در نخست یکی به سلیقه خود نهاده و بکار برده است سپس دیگران آنرا تکرار کرده‌اند وازبس تکرار شده ، راست‌نما گردیده است ، با اینحال ما حق داریم درباره هریك از زمینه‌های تاریخی ازنو جستجو کنیم ودلیل‌ها وسند های هرسخن را از دیدگاه منطقی علمی درترازوی پژوهش گذاریم وببینیم آیا فلان نام که امروز بنیاد بسیاری از داوری‌های تاریخی گرفته میشود ، خود راست ودرست است و پایه و بنی دارد یا برابر مَثل رایج میان فارسی زبانان خود آن پا درهوا است .

درقانون‌های دادرسی همه‌کشورها ازجمله آئین دادرسی مدنی ایران اصل مسلمی هست بدین‌گونه : هریك از دوسوی دعوا حق دارند دیدن و بررسی کردن اصل سندی را ازسوی دیگر دعوا بخواهند تا درپیشگاه دادگاه آنرا بررسی کنند هرچند دارنده آن سند رونوشت گواهی شده رسمی آن سند را پیش از تاریخ بدادگاه داده و در دسترس سوی دیگردعوا نهاده باشد .

این نکته یکی از حقوق مسلم هریك ازاصحاب‌دعواست

---

۱ – «تلك اسماء سمّیتوها انتم وآباءکم مانزّل‌الله بهامن سلطان». قرآن مجید .

واگر سوئی که رونوشت سندی را بدادگاه داده از نشان دادن اصل آن سند درمدتی که دادگاه معین میکند شانه خالی کرد ، دیگر آن سند از رده دلیلها بیرون است ودادگاه نمیتواند برآن بنگرد .

بیگمان در زمینه جستجوها وداوریهای تاریخی منطق علمی حکم میکند که چنین حقی برای هرجستجو کننده و پژوهنده نیز هست و هرجوینده‌ای حق دارد بپرسد : بچه دلیل فلان بخش از فلان کشور درفلان زمان دارای فلان نام بوده است ؟ سند چنین گفته‌ای چیست ؟ . اصل آن سند کجاست ودراختیار کیست؟. سند مربوط به‌چه زمانی‌است؟. کی آنرا ترجمه‌کرده و کی و کجا ترجمه شده است ؟. و چگونه میتوان آنرا دید ؟.

روشن نشدن هریك ازاین نکته‌ها سبب میشود که پژوهنده درباره ادعائی که شده است دچار شك شود ودرستی ادعا را نپذیرد .

نکته‌ای که گفتم حق مسلم هر پژوهنده درتاریخ است از هرملتی که باشد . حقی‌که منطبق بهشیوه علمی است برای هریك از پژوهندگان تاریخ ، بی‌درنظر گرفتن رنگ ودین ونژاد . بویژه که چنین حقی برای کسانی که موضوع جستجوی تاریخی پیوستگی به میهن ایشان نیز دارا باشد ، در چنین صورتی این حق گیراتر وبرنده‌تر و بهره‌گیری از آن بایاتر خواهد بود .

چون همانگونه که درسخنان گذشته نوشتم روشن شدن پایه تاریخی بسیاری ازاین نامها درشناختن گذرگاه تاریخ فرهنگ ایران اثر فراوانی دارد ، ازاینرو بنظر میرسد پژوهندگان ایرانی بیش ازهرکس دارای چنین حقی‌اندوباید درجستجوهای تاریخی خود ازآن بهره‌گیری کنند تا سخنان و نوشته‌های ایشان برمنطق علمی استوار گردد نه تکراری از آنکه دیگرانی گفته و نوشته‌اند .

بهره‌گیری ازاین حق مسلم یکی از پایه‌های نخستین پژوهش علمی در فن تاریخ است واگر برآن شده‌ایم پژوهش های خودرا از شیوه داستان‌نویسی بالاتر بریم ودارای آب‌و رنگ علمی سازیم ، باید درآنچه گفتم بسیار پافشارتر و سختگیر نیز باشیم .

برپایه این نظراست که پیشنهاد میکنم مجله – هنرو مردم – هرچند گاه یکی ازاین نامهارا میان دانشمندان به مسابقه گذارد . هم‌اکنون برای گشودن در چنین پژوهشی، پیشنهاد میکنم نخست درباره پیشینه نام «عیلام»که گاهی آنرا بشکل «ایلام» می‌نویسند چنین جستجوئی انجام گیرد .

می‌گویند : روزگاری واژه «عیلام» نام خوزستان‌بوده است ولی دلیل این سخن چیست ؟ بهتراست برای یافتن پاسخ این پرسش جستجوئی گردد تا دانسته شود آیا برای اثبات سخنی که گفته شده باینکه روزگاری نام خوزستان «عیلام» بوده است دلیل علمی خردپذیری وجود دارد یا نه ؟

اجازه دهید برای روشن شدن راه پژوهندگانی که در زمینه نام «عیلام» به جستجو خواهند پرداخت بیافزایم :

۱ – ادعا شده است که واژه «عیلام» نام خوزستان بوده است پیش از آغاز شدن شاهنشاهی ایران ، حتی گفته‌اند که این نام در روزگار شاهنشاهی هخامنشیان نیز رواج داشته وشناخته بوده است .

پس برای ثابت کردن این دعوا باید سندی ازآن زمان نشان داده شود که نشان دهند آن سند چگونه بدست آمده و بچه زبانی و بچه خطی نوشته بوده وکدام دانشمند آن خطرا خوانده و ترجمه کرده است . هم‌اکنون آن سند کجاست . واگر پژوهنده دیگری بر پایه اصل حق مسلم درخواست‌دیدن «اصول اسناد» بخواهد آن سند را ببیند به کجا باید رجوع کند ؟

۲ – باید از تکرار سخنان نویسندگان سده‌های اخیر بعنوان دلیل که هرکدام درنوشته‌های خود این نام را بی‌یاد کردن دلیل آن بازگفته‌اند وسندی برای اثبات نظر خود که دارای ویژگیهای گفته شده در بند یکم این پیشنهادباشد نشان نداده‌اند ، خودداری گردد .

زیرا منطق علمی «غیب‌دانی» از هیچکس را هرچند بزرگترین دانشمندان باشد نمی‌پذیرد وادعای بی‌دلیل را از هرکه اقامه شود بدور میاندازد .

نه تنها امروز که روزگار دانش و فرهنگ است ، منطق علمی چنین اقتضائی دارد ، در روزگاران پیش نیز این‌گونه سخنان را داستان‌سرائی وافسانه‌گوئی می‌شمردند و هوشمندان برای آنها ارزش علمی نمی‌شناخته‌اند .

از اینجاست که می‌بینید حتی در کتابهای سده های میانه ، زمانی که دانشمندان بزرگ گفته‌های کسانی مانند هشام کلبی و مانندگان اورا در باره زندگی پیغمبران بنی‌اسرائیل نقل میکنند ، همه‌جا مطلب را با سخنانی مانند «یقال – گفته شده» و «زعموا – پنداشته‌اند» و مانند اینها می‌آورند تا مبادا خواننده کتاب ایشان به پندارد نویسنده کتاب به آنچه از زبان هشام کلبی ودیگر قصه‌گویان مانند او آورده است آنها را درست میشمارد .

آنچه تا اینجا گفته شد پیشنهادی است برای یك‌پژوهش علمی از دیدگاه منطق علمی . و جا دارد در باره بسیاری از نامهائی که درتاریخ ایران مشهور گردیده است چنین جستجوی بیطرفانه‌ای انجام‌گیرد تا درست ازنادرست وسره از ناسره شناخته گردد .

تأثیر موسیقی ایران در موسیقی عهد اسلامی

(۲)

علی سامی

*** تألیفات دانشمندان ایرانی درباره موسیقی**
*** عقیده محققان غربی درباره تأثیرموسیقی ایران درموسیقی اسلام**
*** نقش ایرانیان درایجاد و تکمیل آلات موسیقی**
*** نام سازهای اصیل ایرانی دردیگر نقاط جهان**

تربیت کنیزان یکی از کارهای رایج آن زمان بود و استادان ماهر مانند ابراهیم واسحق سعی میکردند که بـا استعدادترین کنیزان را فنون موسیقی وکمال و شعر وشاعری بیاموزند تا به بهای گزافی بفروشند واغلب بهای آنها تا چندین هزار دینار میرسید . سعید برادر سلیمان‌بن عبدالملك کنیزك زیباروی با کمالی را نوشته‌اند که به بهای یك‌میلیون درهم (قریب هفتاد هزار دینار) خرید[1] .

صاحب کتاب اغانی نوشته است که جعفربن هادی برای فروش کنیزکی بنام «بذل» به محمد امین قرار شد امین قایق جعفر را پر از طلا نماید وآن طلا بیش از یك میلیون دینار برآورد شده است واین برترین بهائی است که در زمان خلفا برای خرید یك کنیزك صاحب کمال داده شده است .

ابن‌اثیر مینویسد کـه بزرگترین و بیشترین شماره اسیران در سال ۹۱ هجری بدست موسی‌بن نصر گرفتار آمدند . دراین مصاف موسی‌بن نصر از افریقا ششصدهزاراسیر گرفت و شصت هزار آنرا بدمشق جهت ولیدبن عبدالملك خلیفه اموی فرستاد و همین مورخ مینویسد که موسی پس از بازگشت‌از آندلس سی هزار دوشیزه از دختران و بزرگان اعیان با خود آورده بود .

تجارت کنیز وبرده درآن عصر درتمام کشور اسلامی رایج بود . دربغداد خیابانی بود بنام شارع «دارالرقیق» و مأمورانی که از طرف دربار خلفا برای حفاظت سوداگران برده و کنیز مشغول بودند «قیم‌الرقیق» مینامیدند. کنیزگان از اقوام وکشورهای مختلف آورده میشدند و آنها هندی ، مکی ، مدنی ، سودانی ، ترکی ، ارمنی ، رومی بودند .کاخ وسرای خلفا و ثروتمندان پراز انواع کنیزان بود . متوکل خلیفه عباسی چهارهزارکنیز داشته است . باکثر ازاین‌کنیزها موسیقی و آواز میآموختند واینان در نتیجه فرا گرفتن علم موسیقی و نغمه و آواز به علوم ادبیه هم آشنا میشدند و گاهی کنیزها شعر میگفتند . این قبیل کنیزها به بهای گزاف خرید وفروش میشدند . عریب (زن خواننده معروف) به پنجهزار دینار فروش رفت .

ابراهیم موصلی بیشتر از سایرین به تربیت و تهذیب کنیزان‌میکوشید وبرحسب گفته فرزندش اسحق ، او نخستین کسی بود که فن خواندن ونوازندگی وطرب را به کنیزان سفید زیباروی پربها آموخت . ابراهیم با کمك یزید حوراء شرکتی تشکیل داده بود و کنیزان را خریداری کرده ، پس ازآموختن فنون ادب وموسیقی به بهای گزاف میفروخت .

تألیفات ورسالات دانشمندان ایرانی واسلامی درباره موسیقی ایرانی

درقرن دوم هجری ابراهیم ایرانی (معروف بموصلی) کتاب «النغم‌والایقاع» وابن خرداذبه‌کتاب «الادب‌والسماع» وکتاب «اللهووالملاهی» ، و درقرن سوم ابوالعباس سرخسی

---

۱ ــ شماره ٦ مجله پیام نو فـروردین ۱۳٤۳ نوشته آقای حسینعلی ملاح .

کتاب «الموسیقی‌الکبیر» ، وابوبکر اهوازی پزشك ودانشمند شهیرایرانی کتاب «فی‌الجهل‌الموسیقی» را تألیف کردند . مفاتیح‌العلوم خوارزمی از جمله کتابهائی است که شرح‌آلات موسیقی درآن ذکر شده است . ابوالفرج اصفهانی متوفی ۲۸۶ ه . ق ، کتاب «الاغانی» ، محمد زکریای رازی‌متوفی ۳۱۱ ه . ق یك کتاب درموسیقی و یك کتاب در آواز ، ابونصر فارابی متوفی ۳۳۹ ه . ق کتابی بنام الموسیقی و ابوالحسن برمکی کتابی راجع بنوازندگان تنبور دارند . خواجه نصیرالدین طوسی رساله‌ای درموسیقی ، صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی متوفی ٦٥٦ ه . ق دوتألیف مهم : یکی رساله شرقیه درخواص موسیقی ودیگری کتاب «ادوار»راجع بدستگاهها نوشته‌اند . محمد آملی متوفی ۷۱٦ صاحب کتاب نفائس‌الفنون ، قطب‌الدین محمود شیرازی پزشك معروف متوفی ۷۱۰ ه . ق دردرةالتاج و عبدالقادر مراغه‌ای ، همه درباره موسیقی ایران ضمن تألیفات خود مطالب واطلاعاتی ضبط کرده‌اند .

عبدالقادر حافظ مراغه‌ای معروف بابن‌غیبی‌متوفی۸۳۸ ه . ق چند تألیف مهم در موسیقی دارد : «جامع‌الالحان» ، «شرح ادوار» که درآن کتاب ادوار صفی‌الدین را تشریح کرده است . دوکتاب مختصر دیگر بنام «مقاصدالالحان» ، ودیگری«مختصرالالحان»، کتاب پنجم اوبنام «کنزالالحان» تاکنون بدست نیامده است واز پسرش عبدالعزیز دوکتاب موسیقی باقی مانده است که در کتابخانه نور عثمانیه اسلامبول مضبوط است[۲] .

ابونصر فارابی دریکی از تألیفات خود درباره تنبور خراسانی مطالبی دارد . این تنبور که دردربار خلفای‌عباسی وسایر اقوام رواج‌داشت ، درکشورهای مجاور بنام «تنبوره»، درچین «تیپولا» ودر آلبانی که بدانجا از راه یونان راه یافت بنام «تامورا» معروف گشت . فارابی از یك سازسیمی کاملی سخن میگوید که توسط یك ایرانی بنام ابن‌احوص السغدی در قرن سوم هجری اختراع شده ونام آن «شاهرود» بوده است .

درقرن هفتم هجری صفی‌الدین ارموی دوکتاب بنام «الادوار» و «رسالةالشرقیه» نوشت . وی از پیشگامان فرضیه تقسیم ابعاد موسیقی به هفده قسمت میباشد . قطب‌الدین محمود شیرازی تاریخ موسیقی ایران را بنام «درةالتاج» در قرن هفتم هجری نوشت .

نخستین دانشمندی که بزبان فارسی درباره اصول‌موسیقی کتاب نوشت ، ابوعلی‌سینا میباشد (۳۷۰ تا ٤۲۸ ه . ق) و کتاب او «النجاة» پس از ترجمه شاگردش بنام «دانشنامه علائی» نامیده شد و بعداً یکی دیگراز شاگردانش در قرن چهارم کتاب «الکافی‌فی‌الموسیقی»را نگاشت که‌درآن‌اطلاعات جالبی از اصول موسیقی ایرانی و خراسانی میدهد . ابوعلی سینا در دوازدهمین رساله «الشفا» قسمتی درباره موسیقی دارد[۳] .

کتاب کنزالتحف درنیمه قرن هشتم بفارسی نوشته شده ودر آن صوت وشرح و شکل آلات موسیقی داده شده است. دراین کتاب و کتاب ابن‌غیبی مخصوصاً متذکر شده که ایرانیان نخستین ملتی هستند که شرح آلات وادوات‌موسیقی را بتفصیل بیان کرده‌اند .

ابونصر محمدابن فارابی حدود ۲٦۰ ه . ق (برابر ۷۸۰ م) درقریه دسیج از شهرستان فاراب خراسان بزرگ قدیم بدنیا آمده است . او درنواختن عود تبحر بسزائی داشته واز دانشمندان بزرگ زمان خود بوده است . رسائلی در منطق واخلاق وسیاست‌وریاضیات‌وشیمی وفلسفه وموسیقی‌نوشته‌است. این آثار بزبان لاتین ترجمه و درمدارس ودانشگاههای اروپا تا دیرزمانی تدریس میگردیده است . فارابی‌را پس ازارسطو معلم دوم دانسته‌اند .

کتاب های معروف او در موسیقی «الموسیقی‌الکبیر» و«کلام فی‌الموسیقاء» و «احصاءالایقاع» و «کتاب فی‌النقره مضاف الی‌الایقاع» میباشد . ازاین تألیفات کتاب اولی فقط در دست است . کتاب دیگری هم بنام «احصاءالعلوم» درباره موسیقی نوشته که درقرون وسطی بزبان لاتین و عبری ترجمه ومورد استفاده دانشجویان ودانشمندان اروپائی بوده است .

ابن‌خرداذبه دانشمند شهیر ایرانی نیز تألیفاتی در موسیقی دارد . او ضمن علوم و فنونی که فرا گرفته بود موسیقی‌را نیز دربغداد نزد اسحق موصلی یاد گرفته ورسالاتی درباره این فن دارد مانند : کتاب «الادب والسماع» وکتاب «اللهووالملاهی» که همین رساله آخری دردست میباشد .

ابوزید عبدالرحمن‌بن‌خلدون درباره نفوذ موسیقی‌ایران درعرب واسلام مینویسد :

« عربها پیش از اسلام قبل از اینکه بموسیقی و سایر هنرهای زیبا آشنائی پیدا کنند در شعر و ساختن‌قطعات منظوم دست‌داشتندوهنگامی که‌هنوزچادرنشین‌بودندموسیقیشان محدود بآوازهائی بود که برای تهییج وراهنمائی شترهابکار میبردند . بعدها که شهرنشینی گزیده واسلام اختیار کردند، آنچه از عادات ورسومشان که برخلاف دستورهای قرآن بود ترك گفتند وآنچه مطابق آن و ممدوح بود ، نگاهداری

---

۲ ــ مجله موزیك شماره ۱ سال پنجم خردادماه ۱۳۳۵ نوشته آقای دکتر مهدی برکشلی تحت عنوان : «اصالت موسیقی ایران» .

۳ ــ مجله موزیك شماره اول سال پنجم خردادماه ۱۳۳۵ مقاله آقای دکترمهدی برکشلی تحت عنوان : «اصالت موسیقی ایران» .

کردند . چون خواندن قرآن با صوت نیکو ، پسندیده و مستحب بود ، آوازهای بومیشان را برای خواندن آن بکار بردند . بعدهاکه بسایر کشورها دست یافتند وهنرهای زیبا بویژه موسیقی را درنهایت کمال درایران ویونان مشاهده کردند ، ذوقشان تحریك شده تا آنجاکه موسیقی‌دانان کشور های دیگر را جلب و تشویق نمودند و بزودی بین آنان خوانندگانی نظیر خوانندگان ایرانی تربیت شد که از آن جمله‌اند «نشیط» که اصل او ایرانی بود و «سائب خاثر» اهل مدینه . دراین عصر است که عربها ذوق ایرانی را درموسیقی پذیرفتند وبعدهاهنرمندانی مانند «ابن سریج» آنرا روبتکامل بردند تا درزمان خلفای عباسی بوسیله ابراهیم و پسرش اسحق ونوه‌اش «حماد» بدرجه کمال رسید . بغداد از این پس مرکز موسیقی عالی گردید و آهنگهای ساخته استادان فوق باشکالی که امروز هم میشنویم درآن پرورش یافت .»

عقیده ونظریه دانشمندان ومحققان دیگر درباره تأثیر موسیقی ایران درموسیقی اسلام

درخلال مطالب گذشته درهرجا که مناسب‌بود قسمتهائی ازنوشته مورخان و محققان درباره تأثیر موسیقی ایران در موسیقی عهد اسلامی نقل گردید ودراین مقاله به قسمتهای مهم دیگر نظرات و عقاید آنها درباره این موضوع اشاره میشود .

دکتر هانری فارمر[4] اهل اسکاتلند رئیس کمیسیون تحقیقات تاریخ موسیقی عرب اسلامی بسال ۱۹۳۲ و عضو کمیسیون تاریخ موسیقی و گام آن کنگره که دو تألیف مهم درباره موسیقی عرب دارد : یکی تاریخ موسیقی عرب چاپ لندن سال ۱۹۲۹ ودیگری کتاب «معلم عود مغربی» مقاله مستدل و مشروحی تحت عنوان «تأثیر و نفوذ ایران در تعبیه آلات موسیقی» که ترجمه آن عیناً نقل میشود[5].

«نکته مسلم آنست که درتعبیه آلات موسیقی ، نفوذی که ایران دریونان کرد ، بیش از تاثیری است که یونان درایران نموده است وچنانکه از نقش برجستهٔ عیلامی کول فرعون هویدا میباشد ، هنگامی که درایران انواع چنگ وجود داشت ، دریونان جز «لوره» یعنی بربط چیز دیگری نبود وگیتار را یونانیان ازهمسایگان شرقی خویش اقتباس کرده بودند و بهمین سبب آنرا گیتار شرقی می‌نامیدند . از تصویر نوازندگان شوش که بربناهای آشور بانی‌پال نقش‌شده بود ، خوب آشکار است که درتعبیه آلات موسیقی ، ایرانیان محتاج آن نبودند که از یونان تعلیم بگیرند . حجاریهای‌طاق بستان وداستان پهلوی «خسرو وپسر» نیز ثابت میکند که در ایام پادشاهی ساسانیان ، ایران هنوز دراین کار پیشقدم بوده است .

استرابو وآتنایوس و ژولیوس پولوکس ، نویسندگان یونانی در آثار خویش بسیاری از آلات موسیقی بیگانه را نام برده‌اند واز این آلات موسیقی «باربی‌توس» و «پاندورا» بی‌شك ازایران است .

«باربی‌توس» همان عود قدیم ایران یعنی بربط میباشد وآنرا باین سبب بربط نامیده‌اند که کاسه‌اش بشکل‌سینه (بر) مرغابی (بط) است و «پاندورا» همان‌عود دسته بلندی‌است که درایران طنبور مینامند ومیگویند که این کلمه ترکیبی است از دهنه و بره بعلت شباهتی که طنبور بدهنه بره دارد .

پس از تصرف ایران درقرن اول هجری بدست عرب ونشردین‌اسلام ونفوذآن بگوشه وکنارجهان تأثیری‌که ایران درآلات موسیقی داشت درهمه‌جا راه‌یافت. چنانچه اصطلاحات موسیقی این مدعی را ثابت میکند ونویسندگان آن زمان بصحت آن معترفند .

تازیان که ایران را تسخیر کردند خود چنانکه اغلب متخصصین صنایع مستظرفه اقرار دارند ، تحت سلطه و نفوذ علم وادب وهنر ایرانیان قرار گرفتند . در قسمت آلات موسیقی این نفوذ حتی پیش از ظهور اسلام ، یعنی هنگامی که ایران بر عراق عرب فرمانروائی داشت ، شروع شد و دراین عهد است که چنگ (دربین‌النهرین جنگ میگفتند) وهمچنین تنبور وبربط درآن کشور رواج یافت . گمان میرود که اعراب ساز دیگری را که دارای کاسه میان باریك ومعروف به رباب است نیز درهمین زمان اقتباس‌کردند و بعد کمانه را بآن افزودند واین اساس سازهای کمانه‌دار جدید شد .

دراوائل ظهور اسلام بود که اعراب عود فارسی را از ایران اخذ کردند واین خردادبه متوفی حدود سال ۳۰۰ ه . ق میگوید که سُرنای ودونای را هم از ایرانیان گرفتند. اعراب از خود مزمار داشتند اما لوله‌آن استوانه.شکل وباین واسطه پرده صوتش معیوب وناقص بود ، ولی لوله سرنای مخروطی شکل و پرده صوت آن بی‌نقص بود . قصّابه نیز که آلت قدیم موسیقی عرب است ، سازی ناقص بود ، چراکه بزودی جای خودرا بسازی داد که بنام فارسی نای خوانده میشود .

نه تنها کوك اوتار عود براصول وقواعد ایرانی مبتنی بود (چنانکه بکاربردن‌کلمات فارسی «بم وزیر» ثابت‌میکند)

---

٤ ــ H. G. Farmer

٥ ــ مجله روزگار نو شماره ۲ پائیز ۱۹٤۲ صفحه ٤۰ چاپ انگلستان .

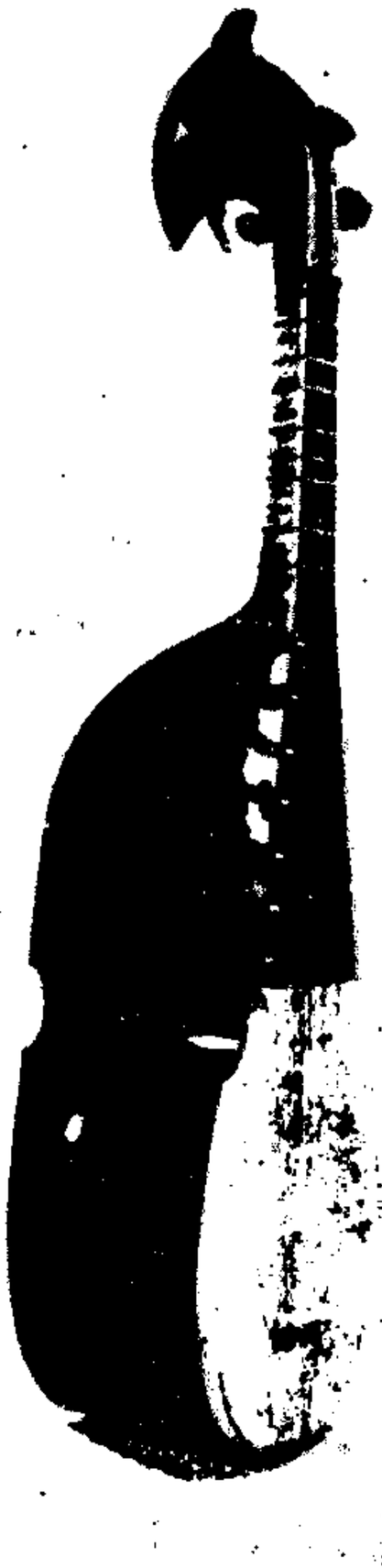

رباب

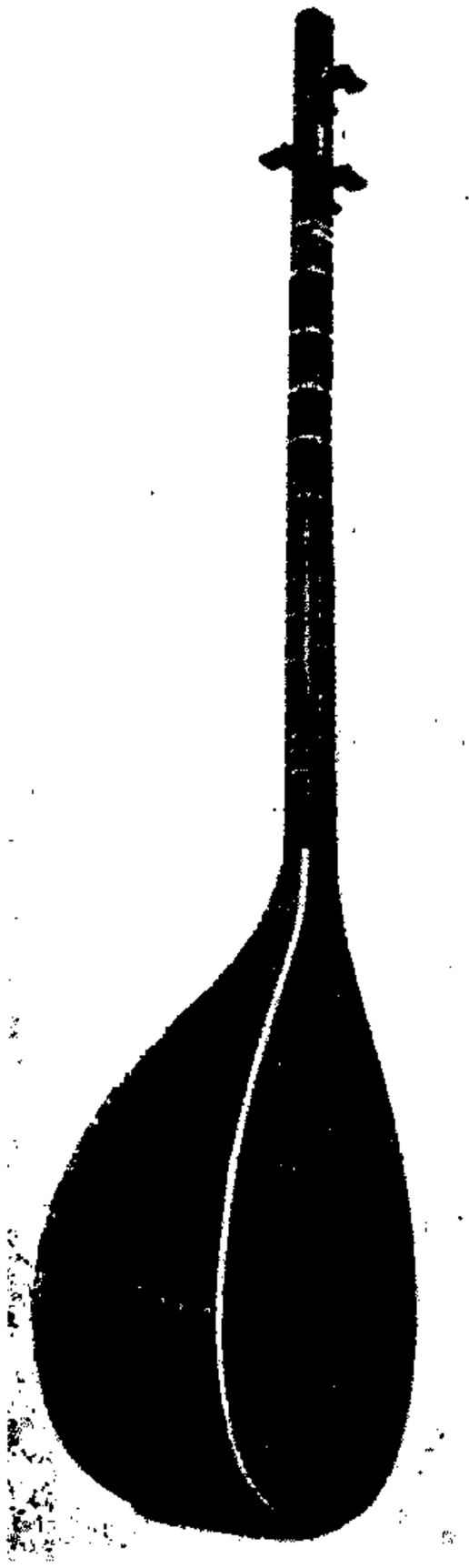

تنبور

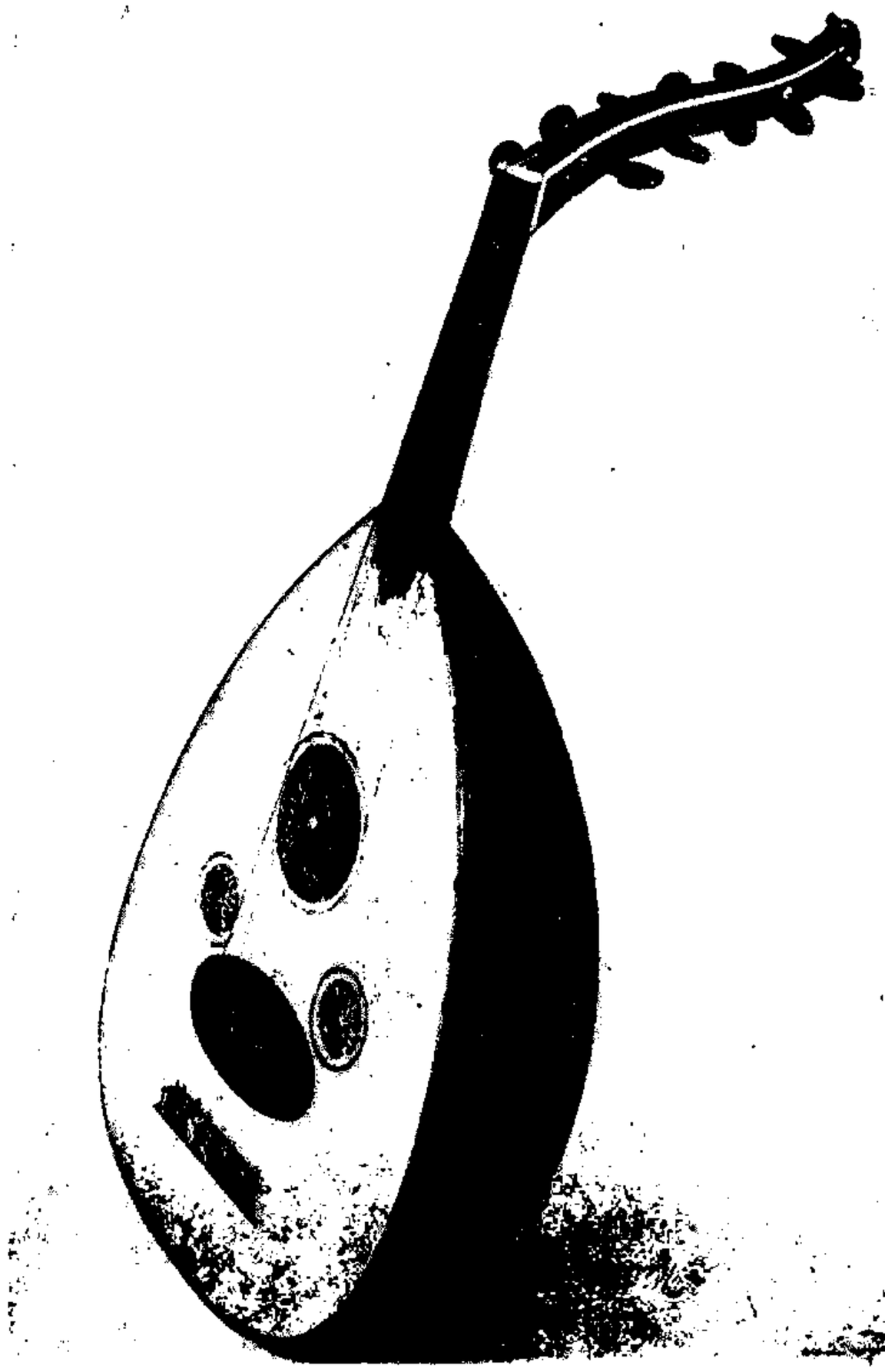

عود

بلکه استعمال دساتین بردسته آلات موسیقی برای موازنه پرده یعنی آهنگ نیز تقلید از ایران میباشد وکلمه دستاتین براین مدعا شاهد است ووجود دستان فـارسی در عود نیز نشان میدهد که یك بعد مخصوص ایرانی جزء گام عربی شد .

درقرن سوم هجری یك ایرانی آلتی موسیقی اختراع کرد که فارابی معروف آنرا کاملترین ساز سیمی خوانده است . این ساز موسوم به شاهرود و مخترع آن حکیم ابن احوص‌السغدی (سال وفات حدود ۳۰۰ هـ . ق) بود و ساز دیگری که آنرا طنبور خراسانی مینامیدند ودراوائل خلافت عباسیان در دربارایشان رواج یافت ، نیز در موسیقی عربی تأثیر بسیار کرد . چندی بعد صفی‌الدین عبدالمؤمن (متوفی ٦٩٤ هـ . ق) دوساز دیگر اختراع کرد : یکی مغنی ودیگری نزهه . مغنی عودی بود بسیار کامل و نزهه قانونی بشکل‌مربع مستطیل . در دو کتاب خود یعنی «تحقیق در ساز های شرقی» ۱۹۳۱ و «نسخ خطی راجع بموسیقی عربی موجود در کتابخانه بادلیان» ۱۹۲۵ شرح این دوساز را بیان کرده‌ام.»

ویل دورانت مورخ و محقق عالیمقام معاصر در کتاب چهارم عصر ایمان دربحث مربوط به‌تمدن اسلامی مینویسد:[٦]

٦ ــ صفحه ۲۱۳ جلد یازدهم .

«درآغازکار موسیقی نیز چون پیکرسازی در اسلام حرام بود و گناه بشمار میرفت . البته تحریم موسیقی درقرآن نیامده ولی بموجب یك حدیث مشکوك که بحضرت پیغمبر نسبت داده‌اند ، ابراز موسیقی مؤذن شیطان است وهرکه را تواند باطاعت وی جلب میکند ، بدین‌دلیل با آنکه عالمان دین وپیروان مذاهب چهارگانه از موسیقی که مایه تهییج شهوت میشد ، بیزار بودند ، ولی بعضی ازآنها موسیقی را خود بخود گناه نمیدانستند . مردم ، که معمولا رفتارشان از عقائدشان عاقلانه‌تراست ، ضرب‌المثلی داشتند که : «شراب چون پیکرمیباشد وسماع چون‌روح ، ومسرت زاده‌آنهاست .»

موسیقی در همه مراحل زندگی اسلام نفوذ داشت . در قصر امیران و بسیاری از قصور بزرگان ، نغمه‌گران را بخدمت میگرفتند ، تا قصائد شاعران را به آواز بخوانند وکسان را به طرب آرند . یك‌مورخ تواناکه صلاحیت قضاوت دراینگونه مسائل را دارد ، سخنی حیرت‌انگیز میگوید : «مقامی که رشته های موسیقی بنزد عربان یافت بمراتب بالاتر از اهمیت آن در تاریخ هرمنطقه دیگر بود .» . . . .

. . . . . ظرافت تفکرانگیزموسیقی درروح مسلمانان ، اثری خارق‌العاده داشت . سعدی از پسری سخن دارد که به نغمه داودی مرغ هوا را از رفتار بازمیداشت . غزالی دروصف وجد گوید : «حالتی است‌که از استماع موسیقی حاصل‌شود.» یکی ازمؤلفان عرب درکتاب خویش فصلی را بکسانی که از شنیدن موسیقی از خود رفته یا جان داده‌اند ، اختصاص داده است . گرچه دین درآغاز کارموسیقی را ممنوع کرده بود ، ولی بعدها موسیقی در حلقه ذکر و مراسم درویشان بکار میرفت .

موسیقی اسلام ازآهنگ‌ها و فرمهای قدیم شامی آغاز گرفت واز موسیقی ایران و هند مایه فراوان گرفت ، آنگاه درنتیجه ارتباط با موسیقی یونان که آنهم مایه آسیائی داشت راه کمال پیمود .

کندی وابن‌سینا واخوان‌الصفا دراین باب کتابهای مفصل دارند . کتاب موسیقی فارابی معروفترین تألیفات قرون وسطی درموسیقی نظری است واگر از همه کتابهای موسیقی یونان که بما رسیده برتر نباشد ، کمتر نیست . مسلمانان از قرن هفتم موسیقی قابل ثبت را بوجود آوردند. وظاهراً اینکار دراروپا تا قبل از سال ۱۱۹۰ میلادی (قرن دوازدهم) معمول نشد . . . .

. . . . باوجود علاقه فراوانی که مسلمانان بموسیقی داشتند ، مقام نوازندگان باستثنای هنروران معروف این فن ، درنظر ایشان حقیر بود . از طبقه نخبه کمتر کسی از مقام خود تنزل میکرد که این هنر جالب دل‌انگیز را تعلیم بگیرد . بهمین جهت درخانه بزرگان موسیقیگری ، خاص کنیزان بود . بنظر بعضی از فقها شهادت خواننده ونوازنده در محکمه پذیرفته نمیشد . رقص نیز خاص کنیزان بود . هنگامی که عربها با ایرانیان و یونانیان ارتباط یافتند ، موسیقی‌دانان بنظرشان محترم‌تر گردیدند . خلیفه‌های اموی وعباسی بموسیقی‌دانان بزرگ عطایای خوب میدادند . سلیمان‌ابن عبدالملك برای یك مسابقه میان موسیقی‌دانان مکه ۲۰٫۰۰۰ سکه نقره (۱۰٫۰۰۰ دلار) جایزه معین کرد . ولید دوم برای آوازه خوانی مسابقه‌هائی ترتیب میداد و جایزه یکی از این مسابقه‌ها (۳۰۰٫۰۰۰ سکه نقره) معادل (۱۵۰٫۰۰۰ دلار) بود . شاید این ارقام بعادت مردم مشرق زمین مبالغه‌آمیز باشد . مهدی یك آوازه خان مشهور از اهل مکه را بدربار خویش خواند . هارون‌الرشید ابراهیم موصلی را بدربار آورد و ۱۵۰٫۰۰۰ درهم (۵۰٫۰۰۰ دلار) بدو بخشید و ۱۰٫۰۰۰ درهم مقرری ماهانه برایش تعیین کرده ودر برابر یك آواز ۱۰۰٫۰۰۰ درهم باو جایزه داد . ابراهیم صدائی نیرومند داشت که بمیزان هشت‌دانگ میرسید. مأمون درباره وی میگفت : «هروقت برای من میخواند احساس میکنم که قلمرو من وسیعتر میشود .»

«ژول روانه» مینویسد[7]: « . . . . . با اینکه می‌توان فرض نمود شعر وموسیقی نزد عرب بادیه‌نشین با هم آغاز شده ورو بتکامل رفته است ، درحالیکه از اشعار آنزمان قطعاتی در «هجا» و «مرثیه» و «رجز» و «مفاخره» و یا از «معلقات سبعه» دردست داریم و شعرای آندوره را مانند «عنتره» و «امرؤالقیس» کم‌وبیش میشناسیم ، کمترین نشانه‌ای از موسیقی آنها باقی نمانده است تا مارا بیافتن قوانین آن راهنمائی کند و آنچه از آهنگهای موسیقی عرب در دست داریم بلاشك بعداز اسلام ساخته و پرداخته شده است . . . . »

این محقق نتیجه میگیرد که : «عربها پیش از اسلام یك نوع موسیقی خاص داشته‌اند که برای سرودن اشعار بکار میبردند مانندآنچه‌هم‌اکنون نزدبرخی‌ازقبائل‌چادرنشین عرب یافت میشودکه حدودآن ازیك «چهارم» «ذوالاربع» ویایك پنجم «ذوالخمس» تجاوز نمیکند . جنس ساختمان وفورمول آن باموسیقی بعدازاسلام بکلی متفاوت است[8] وبرای استدلال بیان ، فارابی را بعنوان یکی ازشواهد عرب نام میبرد وچنین توضیح می‌دهد : «فارابی ازمؤلفان قرن دهم میلادی‌اسبابهای موسیقی زمان خودرا مانند عود ، تنبورشیراز ، رباب ، مزمار وسرنا بطور دقیق تشریح نمود و انگشت‌گذاری آنهارا با

---

7 - Jules Rouanet, encyclopédie de la musique.

8 - Encyclopédie, histoire de la musique. P. 2684.

اعداد دقیقی نشان داده است . بین این سازها تنها تنبور بغداد است که دردمشق مرسوم بوده و پرده بندی آن با دیگر اسبابها متفاوت است . دو گامی که برروی آن نواخته میشود سوای گامهای دیگر است و پرده‌های آنرا فارابی «دساتین جاهلیت» وآهنگهای خاص آنهارا «الحان جاهلیت» نام نهاده است . . . .»

. . . . دورنیست آنچه را فارابـــی بجاهلیت منسوب میدارد ، بقایای آهنگهای قدیمی باشد که بین اعراب پیش از اسلام متداول بوده است .»

ژول روانه بطور صریح درجای دیگر اعتراف مینماید که موسیقی عرب امروز همان است که در عصر فارابی‌موجود بود وخواص اصلیش پابرجا مانده وکوچکترین تغییروتحولی که شایان ذکرباشد درآن رخ نداده است[9] .

«کارل آنجل» دانشمند انگلیسی در کاتالك اسبابهای موسیقی متعلق بموزه سونگزنینگتون چنین اظهار میکند : «بنظر میآید ایرانی‌ها اززمانهای پیشین فاصله‌های کوچکتر ازنیم‌پرده نیز در موسیقی خود بکار میبردند . هنگامی که اعراب بفتح ایران نائل آمدند ، ایرانیها بدرجه عالی تمدن رسیده و هنرهای زیبای آنها بویژه موسیقیشان از عربها جلوتر واسبابهای موسیقی آنها کاملتر بوده است . اعراب بزودی سازهای ایرانی را پذیرفته ودستگاههای موسیقی ایران را تقلید کردند ، وگامی که در قدیمترین کتابهای آنان دیده میشود ، همان دستگاه قدیمی گامهای ایران میباشد کـــه درآن یك هنگام Octave دارای ۱۷ قسمت بوده است .»[10]

«دکتر هانری فارمر انگلیسی اصل موسیقی ایران و عرب را از قوم سامی میداند که در موسیقی یونان نیز مؤثر بوده است و میپذیرد که نخستین اطلاع ما از گامهای عرب، از فارابی است و بی‌شك گامی را که فارابی برای تنبور بغداد ذکر میکند و با گامهائیکه درسایر اسبابهای آنزمان نواخته میشده ، فرق بسیار دارد ، همان است که درایام قدیم‌جاهلیت عرب برروی این اسباب نواخته میشده است و میتوان آنرا پایه واساس گامهای قدیم عرب شناخت . چنانچه به گمان «لاند»[11] پایه واساس گام فیثاغورس نیز بوده است .

بنا باستدلال فوق گامهائیکه درسایر سازهای آنزمان نواخته میشده ، سوای گامی بوده است که بر روی تنبور بغدادمعرفی شده‌وآهنگهای‌عربی امروزکه‌بتصدیق‌محققان‌شرق وغرب پایه‌هایش برگامهای «فارابی» و «صفی‌الدین» استوار است ، ازمقام‌هائیکه بر روی سازهای ایرانی فوق با گامهای فارابی وصفی‌الدین نواخته میشده است ، پدیدار گشته ، نه با گام و تنبوربغداد ، و این گامها برای موسیقی عرب آنروز ،

سرنا

اکتسابی بود وبی‌شك از ایران بآن دیار رفته است[12] .

درجای دیگر «فارمر» میگوید : حدود گام موسیقی عرب پیش ازاسلام از یك هنگام (ذوالکل) متجاوز بوده است واین درست درهمان تاریخ است که سعیدابن مسجح[13]

---

۹ ــ صفحه ۲۶۸۱ همان دائرةالمعارف .

۱۰ ــ صفحه ۶۰ Catalogue des instrument de la Musique.

11 - J.P.N. Land recherches sur l'histoire de la gamme Arabe les publication du congres international des orientaliste layde 1885.

۱۲ ــ مجله موزیك شماره ۱ و ۲ سال پنجم خرداد و تیر سال ۱۳۳۵ صفحه ۱۲ و ۱۳ مقاله آقای دکترمهدی برکشلی تحت عنوان : «اصالت موسیقی ایران» .

۱۳ ــ ابن مسجح (بکسر میم و فتح جیم) اصلاً زنگی و درحجاز می‌زیست .

پس از مراجعت از ایران باصلاح وتشکیل موسیقی پرداخته است[۱۴] . هانری فارمرباقی ماندن نامهای‌فارسی «زیر» و«بم» را بر روی سیمهای اول و چهارم عود عربی باین سبب میداند که ابن مسجح دراوائل قرن ششم میلادی پیش از فتح ایران بدست اعراب بدربار ایران فرستاده شد تا در آنجا آواز و نواختن عود بیاموزد . نامبرده پس از مراجعت سیم اول عودرا به سبك ایرانیها (یك پرده‌ونیم) پائین آورد وهمچنین سیم چهارم آنرا یك پرده‌ونیم بالا برد واین دوسیم بنام بم وزیر فارسی نامیده شدند . درصورتیکه دوسیم وسط بنام «مثنی» و «مثلث» باقی ماندند . باین ترتیب سیمهای عود عربی‌نیزمانند عودفارسی با فاصله«چهارم‌درست» «ذوالاربع» واداشته بودند . این موضوع بوسیله اکثر ازدانشمندان و محققان نامیده میشود[۱۵] و [۱۶] .

نقش ایرانیان درایجاد وتکمیل آلات موسیقی

چنانکه ازکنزالتحف و کتب «ابن غیبی‌المراغـی» آشکار است ، ایرانیان نخستین قومی بشمار میآیند که شرح آلات موسیقی را بتفصیل بیان کرده‌اند . نویسندگان این رسالات شرح داده‌اند که انواع سازها را از چه چیز و چگونه میساخته‌اند . درآنها نه تنها شکل واندازه ساز هارا ذکر نموده ، بلکه راجع بکوك ساز و پرده صوت کـه براثر تماس انگشتان باسیم ساز ایجاد میشود ، نیز اطلاعات فنی بدست داده‌اند . ازاین اطلاعات جالب توجه ، یکی آنست که درکنزالتحف مسطور است . دراین کتاب که در قرن هشتم هجری تألیف گردیده ، نوشته‌اند که عودسازان ایرانی را عادت برآن بود که برای رسا کردن صوت ، خاك شیشه درکاسه ساز بکار برند . با اینهمه پانصد سال بعد یك عودساز اروپائی جسارت آنرا داشته است که این کاررا «اختراع» خود بنامد .

میگویند که شیخ حیدر (متوفی ۸۹۸ هـ . ق) که یکی ازمؤسسین سلسله صفویه است «چارتار» را اختراع کرد و بنا بقول معروف مخترع «شش‌تـار» شخصی موسوم بـه «ضیاءالدین شیرازی» است . «قرادوزان» را که یك نوع تنبور ودر ترکیه وآلبانی بسیار مطلوب است قودوز فرهادی اصفهانی در قرن دهم هجری اختراع نمود وقلی‌محمد که از نوازندگان دوره سلطنت بابر میباشد غچك را تعبیه کرد و آن کمانچه‌ایست عالیتر وکاملتر .

حتی دردوره اخیر نیز درایران ، باصلاح و تکمیل آلات‌موسیقی کوشیده‌اند . مثلا در۱۲۹۰ هـ . ق شخصی‌همدانی کمانچه‌ای باسم رموز اختراع کرد ودر ۱۳۰۰ هـ . ق میرزا غلامحسین دونوع کمانچه دیگر را که یکی موسوم به مدیلان ودیگری موسوم به طرب‌انگیز است متداول ساخت .

چنانکه پیش ازاین نوشته شد ، با انتشار دین اسلام باکناف عالم ، تأثیر ایران در آلات موسیقی بهمه‌جا رخنه کرد و حتی در نقاطی هم که اسلام انتشار نیافته بود راه یافت . یعنی ازطرف مغرب بسواحل اقیانوس اطلس واز شمال به سیبری واز جنوب بهندوستان و جزایر هند شرقی نفوذ کرد . نظری اجمالی‌بوسعت میدان این نفوذ شاید خالی از فایده نباشد .

تنبور که درکشورهای مجاور ایران بـه «تنبوره» معروف شد ، بتدریج بچین رسید و به تنپولا موسوم گشت . دریونان آنرا «تام‌پوراس» نامیدند واز یونان بآلبانی رفت وآنرا «تابورا» خواندند و ودر روسیه «دومرا» گفتند . چون از روسیه به سیبری و مغولستان راه یافت به «دومبره» و «دمبور» موسوم گردید . دربیزانس آنرا پاندورا نام دادند وسایر اقوام اروپائی که بوسیله بیزانس باین آلت موسیقی آشنا شدند بر آن نام «پاندوره» و «ماندوره» و «باندوره»و کلماتی دیگر که همه‌صور مختلف کلمه پاندورا میباشد ، نهادند .

انواع دیگر این ساز از قبیل سه‌تار در ممالك همسایه چون هندوستان وترکیه رواج بسیار یافت ودر چین نیزرایج ومعروف به «سی‌تره» گردید وشاید اصل‌سازی که در اروپا به تی‌اوربا موسوم شد همان طرب یعنی تنبور دسته‌دراز ایرانی باشد .

رباب نیز مانند تنبور درکشورهای بسیاری راه یافت و در چین به لپاپو ، در سوماترا به «اربو» موسوم گشت ولی «اربو» ربابی بود که بآن کمانه افزودند وباین صورت وارد انگلستان وسایر ممالك مغرب شد وبه «روبب» یا «ربل» یا «ربك» معروف‌گشت .

سازدیگری که از نوع رباب است و غچك نامیده‌میشود نیز درممالك دیگر رواج یافت و درروسیه گی‌گاو در نروژ کیگ‌یا ودر فرانسه گی‌گا نامیده شد ودر سرزمین چین که درطرف دیگر عالم واقع است آنرا «گشاکو» خواندند .

سازهای دیگری که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از ایرانیان اقتباس شده ، سُرنای ، نفیر ، دهل ، نقاره ، وقانون بود و بیشتر اینها از طرف شرق تا خاك چین راه یافت .

از آنچه نوشته شد ، میتوان دریافت که موسیقی دنیا تا چه حد مدیون ایران است .

---

۱۴ – صفحه ۳۸۵ کتاب مؤتمرالموسیقی‌العربیه چاپ مصر ۱۹۳۲ .
۱۵ – صفحه ۱۷۵ Grove dict, Vol. II
۱۶ – مجله موزیك همان شماره .

رمز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۲)

جلال ستاری

قصه وافسانه به اعتقاد یونگ (ونیز فروید) محصول ناهشیاری جمعی است . قصه ها که به اعتقادبرخی‌ازدانشمندان با منظومه های حماسی وافسانه‌ها از شاخه‌های اساطیر بشمار می‌آیند ، آینه تمام‌نمای روان بشر یا جلوهٔ خاطرات وتجارب دوران کودکی نوع بشرند که بردنیای خارج پرتوافکن شده‌اند . رنه‌گنون (R. Guénon) قصه را حافظهٔ جمعی می‌نامد و به اعتقاد رانك اساطیر رؤیای جمعی مردمانست .

دنیای قصه وداستان دنیای موهومی است فارغ از قوانین طبیعی که به کام دل آسان می‌گردد ، جهان رؤیائی مطلوبی است آفریدهٔ خیال آدمی که درآن انسان هرچه بخواهد می‌کند وبر همه چیز فرمان می‌راند ، پس دراین جهان ارزش آدمی بیش از اعتبار نوامیس طبیعی است و قوانین سنگدل طبیعت که بدآیند انسان است فسخ شده‌اند . جهانیست خوش‌آیند آدمی ، نمودار فردوس برین یا بازگشت انسان به بهشت روی زمین .

مضامین قصه وداستان بیان نمادین یا رمزی خواسته‌های مردمانست و چون ترجمان آرزوهای آدمی است از واقع چشم می‌پوشد یا آنرا باژگونه می‌نماید . در قصه حقیقت تاریخی قلب می‌شود ، آدم ناتوان توانا و زورمند می‌گردد، دخترك زیبا و گمنام روستائی به همسری شاه درمی‌آید ، زنان که دراسارت مردان‌اند به آزادی ورهایی می‌رسند و شاهان گردن بخدمت آنان می‌نهند . ناهشیاری همه عجز و ضعف آدمی را باژگونه جلوه می‌دهد یا جبران می‌کند .

روش روانکاوی در تفسیر قصه ها همان شیوهٔ تعبیر رؤیاها یا خوابگزاری است : اسطوره و قصه بیان همان خواسته‌هائیست که درخواب نیز پدیدار و برآورده می‌شوند ، یعنی تحقق آرزوهای اساسی نوع بشر در عالم خیال است ، آرزوهایی که در نخستین آدم های روی زمین شگفته وبارور شده ومیوه‌های تلخ و شیرینش نسلا بعدنسل به‌ما رسیده‌است. پس اسطوره دوای درد آدمی، درمان بیماری های روانی ونگاهدار تعادل روانی انسانست.

گفتیم که‌نقش‌قصه‌هاوافسانه‌هاواساطیرجبران‌سرکوفتگی‌ها، سرخوردگی‌ها وناتوانی‌های بشر است ؛ ازینرو نشانه عقده‌هائی که از دیرباز بشر را آزرده‌اند و خشمگین‌ساخته‌اند دراساطیر برجای مانده است . افسانه و قصه جبران محرومیت هائی است که بحق یا ناحق نصیب آدمی شده است وآدمی هنگامی به خیال بافی می‌پردازدکه خودرا ازمزیت وافتخاری فراخور حال خویش محروم می‌پندارد . اما افسانه و قصه و اسطوره نمایانگر آشفتگی‌ها و پریشانی‌های روانی مردمان نیستند ، نمودار خوشبختی و بهروزی و پیروزی انسانند . بدینگونه قصه واکنش تدافعی آدمی در برابر هرگونه ناتوانی یعنی نمایش احساسات و عواطف متضاد با احساس واقعی ضعف ، عجزوتیره‌روزی است . امیل فاگه (Faguet) گفته است‌هزارویکشب خواب و خیال مردم تن‌آسانی است که آرزو دارند به هنگام گردش معادن جواهر بیابند . پس سرچشمهٔ اساطیر و قصه ها عالم فوق انسانی یا فوق طبیعی نیست ، دنیای درونی انسانست . وارونه کردن سیر وقایع ، سر آفرینش وابتکار بشر در هرزمینه است ، انسان از موهبت این قدرت پشت روشن سرنوشت تاریك خویش را می‌بیند . این اساطیر و افسانه‌ها مایهٔ دلگرمی و امیدواری و تقویت روح و ارادهٔ مردم درلحظات سخت و دشوار زندگی بوده‌اند ، چون اسطوره هر سر و رمز و نا ایمنی و ترس را از میان می‌برده واحساساتی آرام‌بخش جایگزین آن می‌کرده است . البته بمرور که علل ترس وتشویش از قوای ناشناختهٔ طبیعت از بین می‌رود علت وجودی اساطیر نیز نیست میشود یعنی اسطوره چون به واقعیت بدل شد می‌میرد .

باری نقش قصه وداستان جبران حقارت و ضعف و حفظ تعادل روانی آدمی با نمودن سراب توفیقی موهوم

دیوها و انسانها از کتاب هزار و یکشب .

دربرابر شکستی واقعی است ، اما این سراب باید آنقدر فریبنده باشدکه با جبران ناتوانی ودرماندگی انسان ، احساس تلخ واقعیت دلشکن ودردناك را پاك زایل کند . این مقصود با تایید پیروزی قهرمان درپیکار با نیروئی سهمگین بدست می‌آید، ازقبیل نبرد پسری بی‌سازوبرگ بابزرگسالی‌نیرومند و مسلح (داستان داود وجالوت واولیس و پولیفم) ، غلبهٔ کودك بر بزرگسال ، رهائی دخترجوان از نامادریش ، کشته شدن اژدها بدست قهرمان ، از پا درآمدن غول بدست کوتوله (ویشنو برای نبرد با غول (Bali) خـودش را کوچك می‌کند وبراو پیروز می‌شود) وازهمین‌روست که برخی از خدایان فقط درگاهواره مجسم و تصور شده‌اند[1] . گاه تخیل شیئی معمولی را نیز وسیلهٔ رهائی ورستگاری و جبران ناکامی‌های آدمی می‌سازد . مثلا کوزه آرد یا شیری که مردی در عالم خیال از فروشش سود کلان می‌برد ، اما

---

۱ – «از نمونه‌های کردارهای جابرانه و نابخردانهٔ (کیکاوس) داستان اوشنر را ذکرکرده‌اند . بروایت داتستان دینیك (فصل ۳۸ بند ۳۳) این مرد که همه خردمندی بود ، پسر دختر پائورواجیریای مزداپرست بود . در دینکرت (کتاب هفتم فصل اول . بند ۳۶ – ۳۷) چنین آمده است‌که اوشنر درشکم مادر بودکه قَرَجم بدو پیوست وسخن گفتن آغاز نهاد ، بسیاری از سخنان شگفت‌انگیز بمادرگفت و پس‌از زادن با پاسخ‌گفتن به فراچیه جادوگر و پرستندهٔ دیوان منش بد را مغلوب‌کرد . بعدها وزیر ورئیس مشاوران کی‌اوس شد . . . وایرانیان را با تعلیمات اخلاقی خویش تربیت‌کرد وسرانجام بفرمان کی‌اوس کشته شد» ، کریستن‌سن ، کیانیان ، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا .

اسب سحرآمیز ازکتاب هزار و یکشب .

ناگهان حرکتی ناشیانه می‌کند وکوزه‌می‌شکند و همه آرزوها به‌باد می‌رود .

یونگ نشان داده است که دو اصل نرینه ومادینه که یکی مثبت و فعال وآن دیگر منفی و منفعل است بر سراسر جهان هستی حکمفرماست . این ثنویت همان دوگانگی لی‌بیدوست‌که دو جنبهٔ مادی و معنوی ، برونی و درونی ، فعال و منفعل ، سازنده و پذیرنده دارد . بر این اساس افسانه‌ها و اساطیر ونمادهای آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند : افسانه‌هائی که اشخاص مرد صفت و مثبت و فعال (مرد یا زن مردصفت) برای جبران حقارت ضعف خود پرداخته‌اند وخیال‌هائی‌که اشخاص زن‌صفت‌ومنفعل (زن یا مردزن‌صفت) به همان نیت بافته‌اند . هریك ازین دو دسته ، اشخاص ومناظر و زبان حال ورویدادهای خاص خودرا دارد . اندیشهٔ اساسی داستانهای دسته اول کسب افتخار ومضمون اصلی داستانهای دسته دوم تأمین نعمت و برکت است . ضمناً درهریك ازین دو دسته دوگونه قصه وداستان می‌توان یافت : قصه‌های تمام وکمال مردانه و زنانه ودراینصورت خلق‌وخوی مردانه درمرد وخصایص زنانه در زن تجسم یافته است یا مخلوطی ازاین‌دو حالت (androgynisme) که جنسیتی‌است گنگ ونامشخص. پس بطور کلی چهاردسته داستان زائیدهٔ خیال چهارگونه‌آدم تشخیص می‌توان داد : مردان مرد (صورت وسیرت مردانه) که قدرت‌جو ، دلیر وفرمانده‌اند و چون برسر راه خود موانعی گذرناپذیر ببینند باآفریدن‌اساطیروافسانه‌های‌پهلوانی وقهرمانی آرزوی خویش را برمی‌آورند . این‌اشخاص‌سازنده

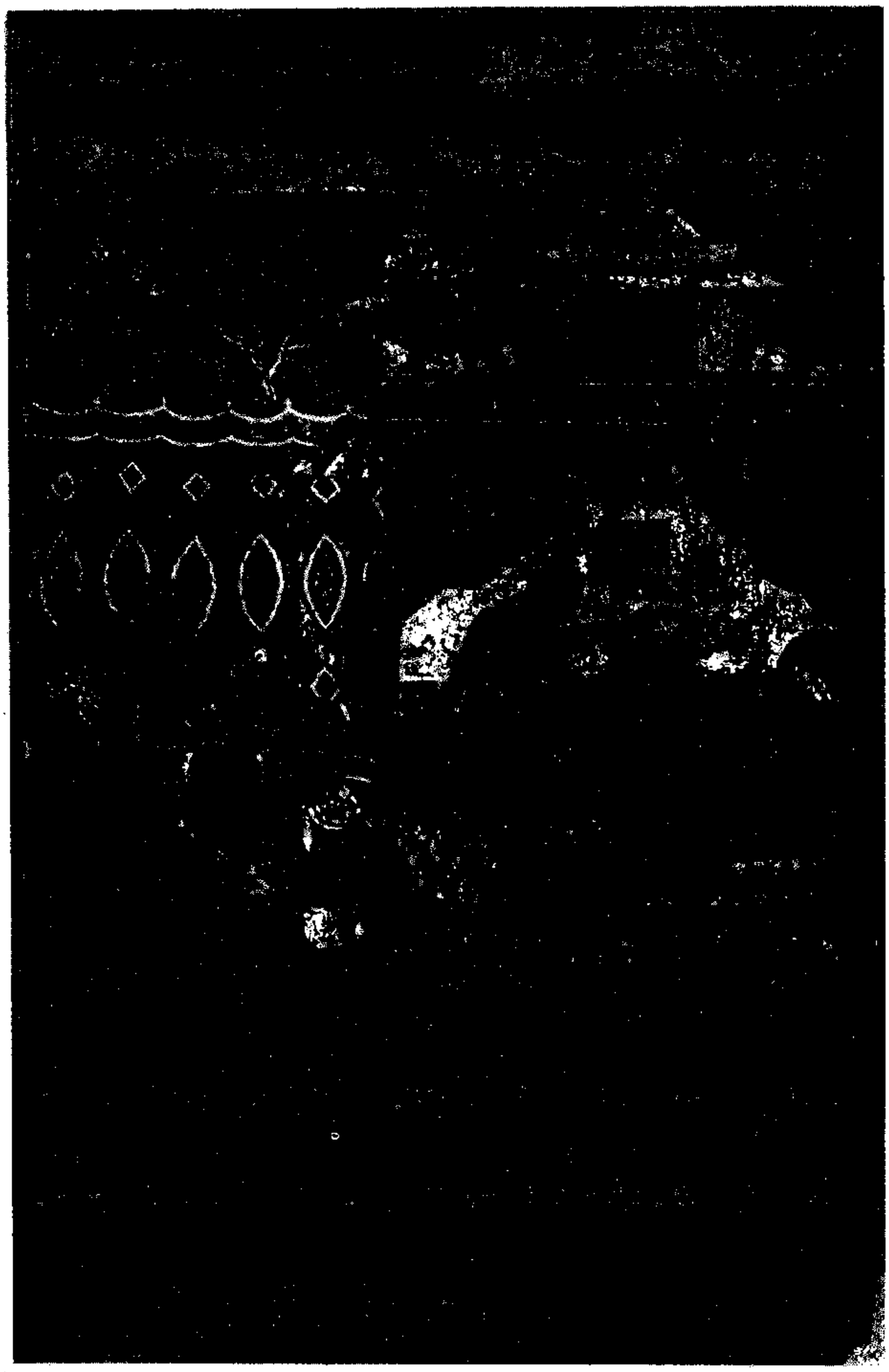

مجلس خون بوزینه برای مداوای
شاهزاده از کتاب طوطی‌نامه .

حماسه‌ها و کارنامه های اعجازآمیز پهلوانان و قهرمانان و شاهان و خدایان نیرومند و پیروزند . اندیشه اساسی دراین گونه قصه‌ها ستایش فرماندهی ، قدرت وافتخار است واین‌سه انگیزه درستایش زمان یا خدایان نرینهٔ آسمان وجود دارد ، حال آنکه ستایش فراوانی ونعمت و باروری مربوط به‌پرستش مکان یا الهگان زمینی است . درهمین دسته زن مرد صفت برای جبران ضعف جنس خود به صورت زنی جنگجو ودلاور ونیرومند و پیروز در کارزار جلوه‌گر می‌شود . دراین‌حالت خصلت مردانگی‌دروجود زن‌تجسم یافته است ، اما درصورتیکه خصلت زنانگی دروجود مرد متجلی گردد ، قهرمان بصورت جوانی باروی ساده و جامه‌های فاخر مزین به در و گوهر ، سخندان ، ظریف ، لطیف و بسیار حیله‌گر درمی‌آید (واین

مکر و حیله‌گری‌خاص زنانست) ، از قبیل ملکزادگان یا نجیب‌زادگانی که در قصه‌ها عاشق دلخسته دختران ملوك می‌شوند .

اما درقصه‌هائی که قهرمانانش بتمام و کمال زن (در صورت و سیرت زن) هستند نتیجه واپس‌زدگی آرزوهای زنانه به صورت مناسبات عاشقانه موهوم چون سرگذشت یوسف وزن تحقیر شدهٔ عزیز مصر که مردی پاك وارسته‌را دلدادهٔ بی‌قرار خویش می‌خواهد جلوه‌گر می‌شود وزنانی که خواستار عشق وعاشقی‌اند اما تنها و بیکس مانده‌اند به خیالبافی های پرعطوفتی کشیده می‌شوند که قصه پریان یا قصه های‌رؤیاآمیز وصلت شاهزاده با دختری گمنام چکیدهٔ آنست. **Cendrillon** که بقول استرابون ودیودور یك داستان بسیار کهن مصری است بهترین نمونه این‌گونه خیال‌پردازی است . قصه‌وصلت شاه با دخترشبان یا نامزدی آسمانی زنی‌گنهکار با خداوند ، پسر خداوند یا مردی خداوار نیز از همین قماش است . مضمون همهٔ این قصه‌ها رسیدن به سلطنت ، قدرت وافتخار است ، چون مضمون نمونه وار رسیدن مردی فقیر وبی‌کس به مقام پادشاهی : دریك قصه ایرانی بازی را پرواز می‌دهند وباز بر سر هرکس نشست‌آنکس به پادشاهی برگزیده می‌شود. وباز نظیر این مضمون ، داستان نمونه‌وار شاهزاده خانمی است‌که تاج شاهی را بر سر همسر خود می‌نهد ، اما درقصه ایرانی حتی الزام و شرط خوش‌آیند ومورد‌پسند زن‌بودن‌نیز وجود ندارد .

پس تخیل آدمی برای جبران ضعف ، نقص یا کمبود های خویش درقالب قصه وافسانه واقعیت تلخ را باژگونه می‌سازد . همه فضایل وملکاتی که به خدایان‌وقهرمانان‌نسبت می‌دهیم درست همان چیزهائیست که نداریم . همچنین نقش کهنترین قصه‌ها و افسانه‌ها که ازمصر باستان به‌یادگار مانده جبران ضعف و حقارت بردگان در برابر شوکت ونعمت زورمندان‌است ، ازینرودراین‌قصه‌ها سروران‌ریشخندمی‌شوند. فرعون کتك می‌خورد ، زنش او را فریب می‌دهد ، دزد به گنجینه‌اش دستبرد می‌زند واین همه انتقامی است که مردم محروم از بزرگان قوم وفراعنه می‌گیرند چون با تحقیر زورمندان وقویدستان با آنان همسر وبرابر می‌شوند ودر حقیقت تیره‌روزی‌های خویش را بر فرعون که تجسم پدر ملت‌است فرا می‌افکنند. البته همیشه وهمه‌جانباید درجستجوی نمادهای عمیق بود وچنین پنداشت که هرتصویر ونام ورقم و شیئی در قصه وافسانه دارای نقش یا مفهومی رمزی است . حتی درمهم‌ترین اساطیر وقصه‌ها درکنار عناصر نمادی اصیل عناصر دیگری وجود دارد که اززندگی عادی یا سنن محلی وبومی سرچشمه گرفته یا زائیده تفنن قصه‌گوست . بعضی قصه‌ها وافسانه‌ها نیز که صورتی نمادی دارند بازماندهٔ رسوم بسیار قدیم است و گاه بعضی حوادث زندگی عادی که بعللی کنجکاوی مردم را برمی‌انگیخته‌اند بصورت قصه و حکایت درآمده‌اند .

یکی از مهمترین علل رنج قوم و ملتی اینست که در زادوبوم گرامی خویش دچار حمله دشمن یا مصیبتی طبیعی چون قحطی گردد . این‌گونه مردمان بناچار برای جبران محرومیت خویش قصه‌ها می‌آفرینند و به یاری قهرمانان و خدایان در عالم خیال بر واقعیت دلشکن پیروز می‌شوند . مثلاً اگر زمینی خشك و بی‌حاصل است ساکنانش چنین می‌اندیشند که این خشکی ریشه‌ای آسمانی وفوق انسانی‌دارد ونتیجهٔ جنگ خدایان با غولانی است‌که می‌خواستندجایگزین خدایان درآسمان گردند ، اما خدایان با پرتاب سنگ وکلوخ غولان را کشتند و خشکی زمین یادگار آن پیکار است . این افسانه آرام‌بخش است زیرا اگر سرزمینی به‌خواست و ارادهٔ خدایان خشك شده باشد ، رنج ونا ایمنی مردم آن سرزمین به احساس ایمنی بدل می‌شود وآدمی خودرا قادر به جبران مصیبت‌ها و آباد گردانیدن زادوبوم خویش‌می‌بیند. سرزمینی که در آغاز سبز وخرم بوده وناگهان بخواست خدایان بصورت صحرائی پرازسنگ وکلوخ درآمده است بازآباد می‌تواند شد . اما علاوه براین‌گونه قصه‌ها که بطریقی منفی‌پندار آزادی و اختیار را در ذهن خیال‌پرداز مردم اسیر و ستمدیده ایجاد می‌کنند ، قصه‌های دیگری نیز هست که توهم برابری وآزادی را به طریقی مثبت یعنی با نمایش پیروزی‌های اعجازآمیز بوجود می‌آورند وآن حدیث مردم تنگدستی است که ناگهان باکشف گنجی دولتمند می‌شوند یا دختران روستازاده‌ای‌که به همسری شاهزادگان درمی‌آیند. قصه‌های هزارویکشب یا حکایت **Cendrillon** ازین‌قبیلند.

بطورکلی ترس ازنیستی ونابودی دو علت دارد : پیری و بی‌غذایی . برای پیکار با این تـــرس مردمان اساطیر جاودانگی وابدیت واساطیر خیرو برکت را آفریده‌اند که اولی مربوط به زمان ودومی وابسته به مکان است . همه خدایان زمان خدایان پدری بودند که در آسمان بسرمی‌بردند وهمه‌خدایان مکان الهه‌های مادری که در زمین جای‌داشتند. خدایان مربوط به زمان دوستار حکمرانی ، قدرت وافتخارند والهگان وابسته به‌مکان خواستاربرکت وفراوانی. درقصه‌های نوع اول سخن از قهرمانی و پهلوانی وپیروزی وکشورگشائی وروز وروشنائی است و مضمون قصه‌های نوع دوم نعمت و برکت ، دارائی ، قصر ، جواهر ، پارچه‌های فاخر ، غار ، شب ، زمین و گنجینه است .

(بقیه دارد)

تاریخچهٔ عصّارخانه

نوشته : عباس بهشتیان
با همکاری سازمان حفاظت آثار باستانی ایران

عصارخانه (کارخانه روغن‌کشی)، درگذشته و حال، روشنگر ویژگیهایی درزمینه‌های‌اقتصادی، صنعتی‌وکشاورزی مناطق اطراف خود بوده است. بخصوص، شیوه‌ی معماری عصارخانه‌های کهن جلب توجه فـراوان میکند وکیفیت ساختمانی این آثار، ازلحاظ انواع تیرها وسنگها وآسیاها وخمره‌ها ونیز نحوه‌ی نصب هریك، نگرنده را میگیرد.

مبنای شیوه‌های ساختمانی عصارخانه به دوران قبل‌از صفویه برمیگردد وچنانکه ازشواهد تاریخی دریافت میشود، شهریاران بزرگ خاندان صفوی به تقلید از روشهای مالوف عصارخانه سازی، بناهایی دراصفهان برپا داشتندکه ازجمله است عصارخانه شاهی درنزدیکی چهارسو شاه، عصارخانه شاهزادگان درمحل بازارچه بلند وعصارخانه نزدیك بازارچه حبیب‌الله‌خان بیدآباد.

بطورکلی اصفهان ۱۷ عصارخانه داشت‌که متأسفانه در قرن اخیر ۱۳ عصارخانه ویران شد. درمیان ٤ عصارخانه باقیمانده ازهمه کهن‌تر عصارخانه‌کوچه جهودهاست که در مجاورت‌کوی قندیل سازها قراردارد وشگفت‌آنکه ازهرجهت کامل وسالم است.

عصارخانه دیگرنزدیك‌گرمابه شیخ‌بهایی(کوچه جماله) واقع است‌که با همان شیوه قدیمی اداره میشود. سومین عصارخانه، شاهی نام دارد ودربازار مخلص، هم‌زمان با مدرسه ملاعبدالله ودیگر آثار تاریخی شاه‌عباس‌کبیر ساخته شده‌است. چهارمین عصارخانه پاسنگ نام دارد ودر محله پاسنگ واقع است. اهمیت این آثار بیشتر از آن جهت است‌که‌ازاصول‌فنی وشیوه حمل‌ونقل ستونهای سنگین وصعب‌الانتقال دردوران معماری‌گذشته، نشان دارد.

پیدایی عصارخانه

ازنیازهای دیرینه بشر روشنایی بود تا بواسطه آن ازدام ظلمت وتاریکی برهد. با پیشرفت زمان درهرگوشه وکناررراه و رسمی برای مبارزه با عفریت سیاهی شب ایجاد شد، که استفاده ازدانه‌های روغنی یکی ازاین راهها بود. پیش ازآن شمع اهمیتی بسزاداشت، لیك بیشتر درخانه اعیان و رجال ودرباریان بکار میرفت. خواجه شمس‌الدین میگوید :

شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفت
مگر آنکه شمع رویت بر من چراغ دارد

بی‌تردید، عوام، درشهر ودرروستا، استفاده ازروشنایی دانه‌های روغنی را برتر میشمردند وبررسی دقیق‌آثار باستانی، گواه این مدعاست‌که روغن چراغ بزرگترین عامل مؤثر درتأمین روشنایی موردنیاز مردم بوده است. درمسجد جامع اصفهان، که ازآثار قرون اولیـه عصر اسلامی‌ست، جای چراغهای روغنی فراوانی در دالانها وشبستانها بچشم میخورد. وقف‌نامه‌های موجود نیز تماماً حاکی ازآنستکه درگذشته سرمایه‌های هنگفتی‌برای‌تأمین‌روغن‌چراغ مساجدوامامزاده‌ها، اختصاص میدادند. صائب میگوید :

آب در روغن چو ریزد ناله خیزد ازچراغ
صحبت ناجنس آتش را به افغان آورد

شاید یکی ازشرایط مؤثر درمصرف روغن چراغ سهولت تهیه آن بود، که درشهر و روستاکیفیتی همسان و هماهنگ داشت.

آغاز کار

یحتمل ابتدایی‌ترین دستگاه روغن‌گیری «چوغن‌گری» بوده‌است. این‌دستگاه شامل‌دوسنگ «بزرگتر» و«کوچکتر» بود وبوسیله‌ی‌گاو یا شتر بگردش درمی‌آمد وتنها برای‌گرفتن روغن‌کرچك وبزرك بکار میرفت. گویا این قبیل‌کارخانه‌ها

هنوزهم درشهر یزد دایرست . درچهارمحال بختیاری نیز میتوان نمونه‌های متروکی ازاین قسم کارخانه را یافت .

فشار روزافزون احتیاجها ، سبب پیدایی کارخانه‌های پیشرفته‌تر شد واندك اندك عصارخانه شکل گرفت . این‌نوع کارخانه نخست دراصفهان تأسیس یافت وبعد به نواحی اطراف آن سرایت کرد ، به‌گونه‌یی که دراستان اصفهان قریب پنجاه کارخانه روغن‌کشی وجود داشت .

کیفیت ساختمانی عصارخانه

عصارخانه ، درشکل کلی ، عبارتست از بنایی دوطبقه که درآن پایه‌ها عموماً با استفاده ازشفته آهکی وسنگ ودیوارها وسقفها بیشتر با خشت وگاه آجرساخته شده است . طبقه بالای عصارخانه ، که قسمت ورودی را نیزتشکیل میدهد ، شامل انبارهای بزرگ خمره‌ها ومجموعه‌یی ازظروف است که روی برخی‌ازاین ظروف لعابهای فیروزه‌یی و زمردین و لاجوردین دیده میشود . دستگاهی بنام گرمخانه نیز دراین طبقه احداث کرده‌اند که به منظور بودادن دانه‌های روغنی ، مورد استفاده قرار میگیرد . طبقه زیرین عصارخانه به دستگاه روغن‌گیری اختصاص داردکه مشتمل‌ست برسنگهای آسیای کافشه وآسیای گندم خوردکنی و ارده مالی، که بنایی‌ست کاملاً مدور ازسنگ وآجر وبا ارتفاع تقریبی یك متر . روی این بنا دوسنگ بزرگ مدور قرار دارد . درمیان یکی ازسنگها ، که سطح فوقانی‌آسیارا فرش‌میکند ، سوراخی‌ست که تیرچوبی‌استوانه‌یی شکلی را درآن جا داده‌اند (میله وتوره) . سنگ دیگر ، که بزرگترست، بوسیله تیرچوبی (که چهارمتر درازا دارد وغالباً ازچوب زبان‌گنجشگ ویا وسك ساخته میشود ولکه نامدارد) ، به شتر یا گاو عصاری مربوط میشود . شترعصاری بی‌شك نر است و با پشته‌یی مرکب ازگونی وکرباس و زنجیر، مهار میشود تا بتواند سنگ‌ها را بگردش درآورد . دراین‌گردش ، ابتدا دانه‌های خام روغنی سائیده و نرم میشود و آنگاه در مرحله‌یی دیگر به صورت خمیر درمی‌آید . درواقع دانه‌های آسیا شده را باآب مخلوط میکنند وآنچه را حاصل میشود ، کله میگویند . درمرحله‌یی دیگر کله‌ها را درسبوهای ضخیم دایره مانندی‌که کوپی می‌نامند جمع‌آوری میکنند و برای روغن‌گیری آماده میسازند . سنگهای عصارخانه‌ها عموماً از نوع لاسوست (کوه سخت ومنسجمی درحوالی اردستان) .

روش روغن‌گیری

نخست کوپی‌های مملو ازخمیردانه‌های روغنی را یکایك برروبهم می‌چینند و با استفاده ازتیرکوچکی بنام کارماله کمی

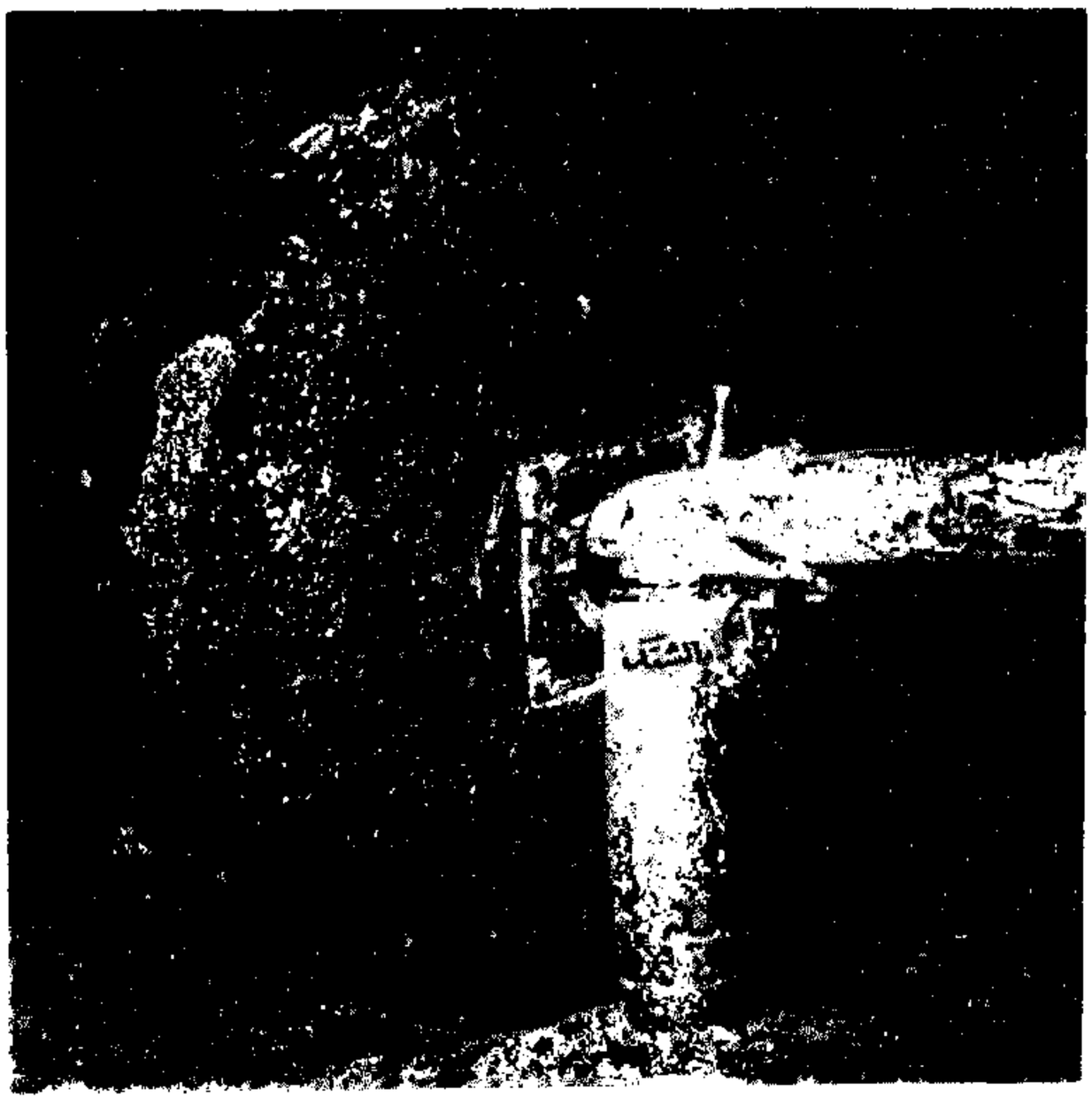

سنگ حصار خانه و تخمیر (له‌کردن) دانه‌های روغنی .

فشار برکوپی‌ها وارد میکنند تا اصطلاحاً «زیرکار برای تیر بزرگ» مهیا شود . بعد چند قطعه چوب قطورگردکه شاگرده نامدارد درقسمت پائین تیر بزرگ قرار میدهند وآنگاه تیر بزرگ را برای فشردن دانه‌ها بتدریج سرازیرمیکنند . درکنار تیر بزرگ (تیلوه) خمره بزرگی را درزمین نصب کرده‌اندکه روغن بدست‌آمده وارد آن میشود . برای آنکه فشار ناشی از تیرهای روغن‌گیری تحمل شود ، دیوار بزرگی‌که بوسیله سنگهای بسیار محکم وکلاف‌بندی شده احداث میشود ، درنظر گرفته‌اند . این دیوار قطور و فوق‌العاده مستحکم است و اسپر یا کونه تیر نامدارد . ته تیر بزرگ درداخل اسپر مهارمیشود. یکساعت پس ازروغن‌کشی اولیه ، سنگ بزرگی ، که بوسیله طناب و دوله و قرقره بالا و پائین میرود ، برروی تیربزرگ قرار میدهند تا فشار بیشتری وارد آید و روغن دانه‌ها کاملاً گرفته شود . بیست وچهار ساعت بعد تیررا به‌کیفیت نخست برمیگردانند وتفاله دانه‌ها ویا به قول اهل فن بزرها را بیرون می‌آورند .

آسیا نیز یکی ازوسایل کارخانه‌های روغن‌کشی‌ست . این دستگاه بوسیله شترعصارخانه بگردش درمی‌آید و دارای

عملیات سائیدن دانه‌های روغنی بوسیله سنگ .

دوچرخ بزرگ‌ازچوب چنار ویك چرخ کوچك‌ازچوب کوکن ویا وشمه است . دوسنگ لاسو نیز درزیر و روی آسیا به‌کار رفته است . سنگ زیرین حالت مفروش دارد وسنگ زبرین بوسیله میله‌یی آهنی برروی چرخ کوچك (کرتنا) استوار میشود . گردش سریع کرتنا سنگ زبرین را میچرخاند .

درگذشته چندین نوع آرد دراین آسیاها بدست می‌آمد. نظیر آرد جو و گندم وبرنج ، اما ، عصارخانه‌ها غالباً آسیا را برای گرفتن پوست وروغن کافشه به‌کار میبردند .

این نوع آسیاها درگذشته فراوان بود ودرخارج از عصارخانه‌ها نیز مورد استفاده قرار میگرفت ، اما ، امروز چندتایی بیش باقی نمانده است .

یکی‌دیگر ازدستگاههای عصارخانه ارده مال نامداردکه دوسنگ زیر و روی آنرا برسکویی به ارتفاع یك متر متکی کرده‌اند وسنگ‌رویی‌بوسیله تیری (لکه) که شترمیچرخاندش، میگردد و ارده ، که ازبهترین‌خوراکهای زمستانی‌ست ، بدست می‌آید . دانه خام ارده کنجد است که ابتدا پوستش را میگیرند وبعد بو میدهند وازمغزآن ارده تهیه میکنند . درگذشته ارده دیگری بنام تنده ، ازمغز هلو و تلخه زردآلو ، تهیه میشد .

استفاده از تفاله

۱ ــ کیکج : درنواحی خشك وکم‌آب اطراف اصفهان ، نظیر برخوار، سمیرم ، نجف‌آباد ، کرون ، پران وجوزدان ، کیکج کشت میشودکه موقع بهره‌برداری ازآن اوایل‌خردادماه است . گرفتن روغن کیکج ، به علت سختی دانه‌اش ، جز در عصارخانه‌ها امکان ندارد . عصارها روغن کیکج را منداب نامند . روغنی‌ست که پیوسته مورد استفاده قرار میگیرد ودر خوش سوزی شهرتی بنام دارد . به‌علاوه ، روغن منداب داروی مؤثری‌ست برای درمان‌بیماریها ویا تقویت جسمی شتر.

ارزش شتر

شتر درخاورمیانه و ازجمله ایران ، عامل ارزشمند دیرینه‌یی بوده است و درحمل‌ونقل محصولات و امتعه تجارتی ازآن استفاده کرده‌اند. این حیوان صبور وقانع پیش‌ازپیدایی وسایط نقلیه موتوری بزرگترین وسیله حمل‌ونقل بود وسه تیره شتر دوکوهان ، نر تبریزی و لوك ، شهرت داشت . شتر لوك صبورترین و با استقامت‌ترین انواع شترست . سعدی می‌گوید :

حاجی تونیستی شتراست ازبرای‌آنك
بیچاره خار میخورد و بار میبرد

شتر معمولاً درزمستان وبخصوص دردوماهه دی وبهمن دوچار بیماری مستی میشود وتغییر حالت میدهد وموهایش شروع به ریختن میکند ، پوستش به خارش می‌افتد وبه حالت «گری» گرفتار می‌آید . تنها علاج این بیماری منداب است که دردونوبت بربدن شتر بیمار میمالند . منداب در رنگسازی نیز مورد استفاده فراوان دارد . به علاوه ، درزمینهای مرطوب ، بذرکیکج به عنوان‌کود درختی ، خاصه برای بادام و جوزق ، به‌کار میرود .

۲ ــ کافشه : یکی ازدانه‌های روغنی مفیدست که در حوالی اسفندماه کشت میشود ودربهار بدست می‌آید . این گیاه را درتمام استان اصفهان میکارند . روغن کافشه درگذشته بهترین روغن برای تهیه انواع شیرینی ، بویژه ذلوبیا و بامیه وسوهان ، بود ومصرف خوراکی فراوان داشت . دانه این گیاه هنوز هم بعنوان خوراك کبوتر مورد استفاده قرار میگیرد .

۳ ــ خشخاش : پیش ازمنع کشت خشخاش ، روغن خشخاش مورد استفاده بود . کشت این گیاه درمهرماه انجام میگیرد ومحصولش در اوایل خردادماه بدست می‌آید . دانه مفید خشخاش را درعصارخانه‌ها بو میدادند وپس از سایش

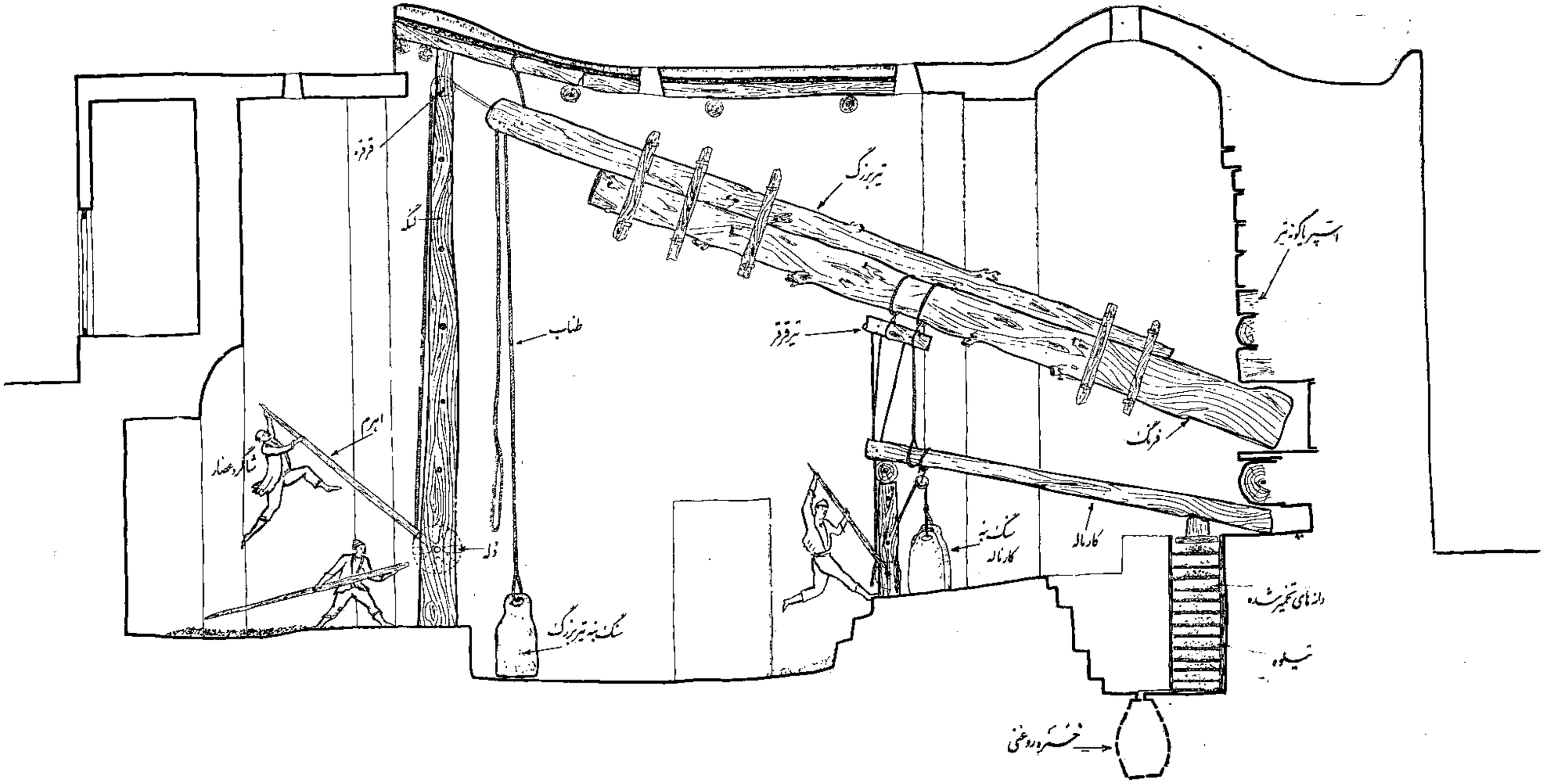

نقشه مقطع عصارخانه .

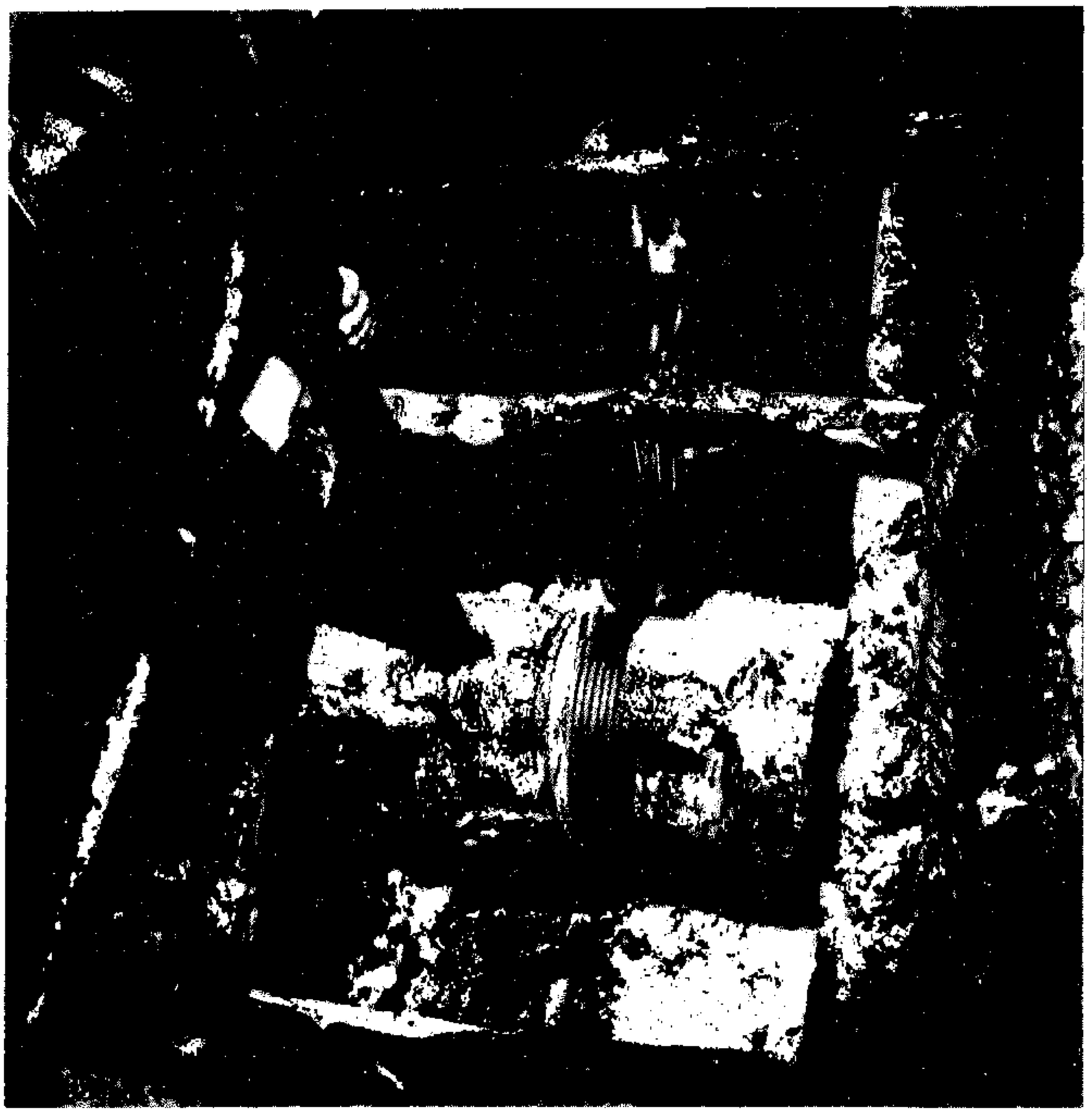

عصارخانه شیخ ــ شاگرد عصار مشغول انجام عملیات باکار ماله .

وتخمیر ، روغن مخصوصی بدست می‌آوردندکه به مصرف روشنایی وتهیه صابون میرسید . بذر خشخاش نیز به عنوان کود ، خاصه برای گیاهانی چون جوزق ، خربوزه ، هندوانه ، شلتوك‌وغلات ، بکارمیرفت ودرزمستان ، غذای‌عمده حیوانات اهلی نظیرگاو وشتربود . درپاره‌یی موارد روغن تازه خشخاش مصرف خوراکی داشت .

٤ ــ بید انجیر (کرچك) : این‌گیاه پائیزه است ودرتمام بخشهای اصفهان ویزد بدست می‌آید و روغن آن هم‌اکنون نیز دربعضی‌کارخانه‌های روغن‌کشی ، تهیه میشود . درگذشته روغن‌کرچك را همراه با روغن سایرگیاهان ، نظیرخشخاش وکیکج ، میگرفتند ، که مصرف خوراکی ودرمانی نیزداشت .

٥ ــ بزرك : این‌گیاه‌که درچهارمحال بدست می‌آید ، درگذشته بهترین ماده برای روشنایی بود . درحال حاضر روغن‌بزرك بیشتردرنقاشی و رنگ‌آمیزی در و پنجره‌ها به‌کار میرود وبه مصرف غذایی دامها وکودهای‌گیاهی نیزمیرسد .

٦ ــ کنجد : گیاهی‌ست شبیه بزرك‌که درحوالی یزد و اردکان و برخی شهرهای خراسان نظیر سمنان ، به عمل می‌آید. بگونه‌یی‌که وصفش گذشت، اردہ معروفترین‌ماده‌یی‌ست که ازکنجد میگیرند و اردہ مالی عملی‌ست‌که این روزها نیز رواج دارد .

عصارخانه‌های اصفهان

همانطورکه در مقدمه آمد ، چهار عصارخانــه کوچه جهودها ، شیخ بهایی ، شاهی و پاسنگ دراصفهان باقی‌ست . دراین میان عصارخانه شیخ بهایی جالب است . این عصارخانه

یکی ازقدیمی‌ترین کارخانه‌های روغن‌گیری اصفهان به‌شمار میرود وقبل‌ازآنکه به صورت فعلی‌درآید به طریق‌چوغن‌گری اداره میشد. نمونه سنگهای دستگاه قدیمی این کارخانه در انباری نگهداری میشود.

ازاین مقوله‌که بگذریم تا سال ۱۳٤٦ عصارخانه سرقبر آخوند دربازارمجلسی(نزدیك مسجد جامع) برجا بود، که به علت بی‌توجهی فروریخت. نه عصارخانه معروف دیگر نیز دراصفهان وجود داشت‌که عبارت بودند از:

۱ ــ عصارخانه عظیم بازارعریان‌که ازموقوفه‌های مسجد جامع بود وبدستور یکی ازعلمای متنفذ دوران قاجاریه درهم کوبیده شد.

۲ ــ عصارخانه بازار غاز درامتداد بازارمیدان میر، که درسال ۱۳۱۱، به علت احداث خیابان هاتف، ازمیان رفت.

۳ ــ عصارخانه شاهزادگان واقع درشمال بازارچه بلند (محل فعلی دادگستری اصفهان). این عصارخانه درسال۱۳۱۳ هجری قمری بدستور مسعود میرزا ظل‌السلطان، ویران شد.

٤ ــ عصارخانه دردشت واقع در اول‌کوچه ارابه‌چی‌ها که بدستور حسین‌نعمت‌بخش، خراب شد. دراین‌کارخانه تیری بنام جهان‌نما وجود داشت، که درنوع خود منحصربفرد بود.

٥ ــ عصارخانه بازار حسین‌آباد. این عصارخانه در نزدیکی دروازه حسن‌آباد قرارداشت وحدود شصت سال قبل ویران شد.

٦ ــ عصارخانه بیدآباد. این عصارخانه دربازار بیدآباد ونزدیکی مسجد وحمام میرزا باقر واقع بود وامروز اثری ازآن برجا نیست.

۷ ــ عصارخانه بازارگلشن. این عصارخانه درمحلی مجاورسرای فخر دایربود وحدود هشتاد سال پیش ویران شد.

۹ ــ عصارخانه چارسوی شیرازیهاکه امروز تنها نامی ازآن برجای مانده است.

بعضی ازافراد مطلع دوعصارخانه دیگررا، یکی درمحل چارسوی علیقلی‌آقا ودیگری درمحل سه پله، متذکرشده‌اند. به علاوه، پیرمردی ازاهالی‌کوی تلواسگان عصارخانه دیگری را درخرابه‌های نورباران، بیاد دارد.

عصارخانه‌های دیگر

خارج ازشهر تاریخی اصفهان نیز عصارخانه‌های‌فراوانی وجود داشت‌که پاره‌یی ازآنها پا برجاست. ازجمله میتوان عصارخانه بزرگ بن اصفهان سده (همایون شهر) راکه مجاور چارسوی بازارست، نامبرد. سنگ این عصارخانه را ازبازار عریان آورده‌اند.

درنجف‌آبادنیز ده‌کارخانه عصاری‌به‌این‌شرح وجوددارد:

۱ ــ عصارخانه بزرگ واقع دربازار نجف‌آباد.

۲ ــ عصارخانه سیدرضا واقع درخیابان شاه‌که یکی ازسنگهای عصارخانه قهدریجان را باین محل انتقال داده‌اند.

۳ ــ عصارخانه حاجی حسن‌آقا واقع درخیابان شاه.

٤ ــ عصارخانه حاجی فتح‌الله واقع درخیابان شاهپور که یکی ازسنگهای عصارخانه بزرگ میدان هاتف را باین عصارخانه منتقل‌کرده‌اند.

٥ ــ عصارخانه سیدمحمود واقع درخیابان شاه‌که یکی دیگر ازسنگهای عصارخانه قهدریجان را باین عصارخانه آورده‌اند.

٦ ــ عصارخانه حاجی درویش واقع درمزرعه شاه‌آباد نجف‌آباد.

۷ ــ عصارخانه باباامین واقع درخیابان قباد.

۸ ــ عصارخانه بابامراد واقع درخیابان قباد.

۹ ــ عصارخانه محمود عمونوروز واقع درخیابان قباد.

۱۰ ــ عصارخانه اسماعیل نادر واقع درخیابان قباد.

بجز سه عصارخانه نخست، بقیه ده عصارخانه نجف‌آباد کوچك است، اما روش روغن‌گیری دراین عصارخانه‌ها، باآنچه پیشترآمد توفیری نمیکند.

درگذشته درمحل تیران‌کردن نیز عصارخانه بزرگی وجود داشت‌که ازمیان رفته است. درلنجان هم‌کارخانه‌های روغن‌کشی معروفی چون‌کیادگان (درقلعه قدیمی‌کیادگان)، ریز (درمحله نزدیك میدان)، «غلام خاص» و«آقا» و«حاجی یدالله» (درسده)، چم‌گردان(کنارنهرکمال‌آباد)، زین‌العابدین (دردهکده‌کینو) ومبارکه (دردهکده مبارکه)، وجود داشت که امروز تقریباً ازمیان رفته است. بایدگفت‌که تا چند سال قبل عصارخانه بزرگی درقهدریجان، نیجیر سمیرم، پوده، کمباآن وتالونچه وجود داشته است‌که به‌عمد ویا بواسطه بی‌توجهی نابود شده‌است.

درشهرکرد هنوز چندعصارخانه وجوددارد ودرقهوه‌رخ عصارخانه بسیار زیبای سیدحسین دردامنه‌کوهی بـا هیمنه وجلالی خاص، به‌چشم می‌آید. سنگ بزرگ وزیبای این عصارخانه را ازمیدان‌هاتف‌آورده‌اند. برروی سنگ عصارخانه سیدحسین اشعار نغزی حجاری شده‌است وازجمله این بیت:

غرض‌نقشی‌است‌کز ما بازماند که هستی را نمی‌بینم بقایی

دراطراف شهرضا نیز عصارخانه‌های زیادی وجود داشته است وازقرار معلوم درخود شهر چهار عصارخانه باقی است‌که معروفترین آنها حاجی‌حسین نام دارد. به علاوه، درگلپایگان عصارخانه‌هـایی‌کهن یافت میشود و در اردستان و زواره ویرانه‌های چند عصارخانه وجود دارد. ضمناً، به نظرمیرسد که درمورد عصارخانه‌هـای قم وکاشان نیز باید تحقیقات دامنه‌داری را آغازکرد.

بحثی در کتابشناسی هنری

فرشهای ترکمنی

نوشته سیاوش آزادی – نشریه موزهٔ هنرهای‌عامیانه هامبورگ

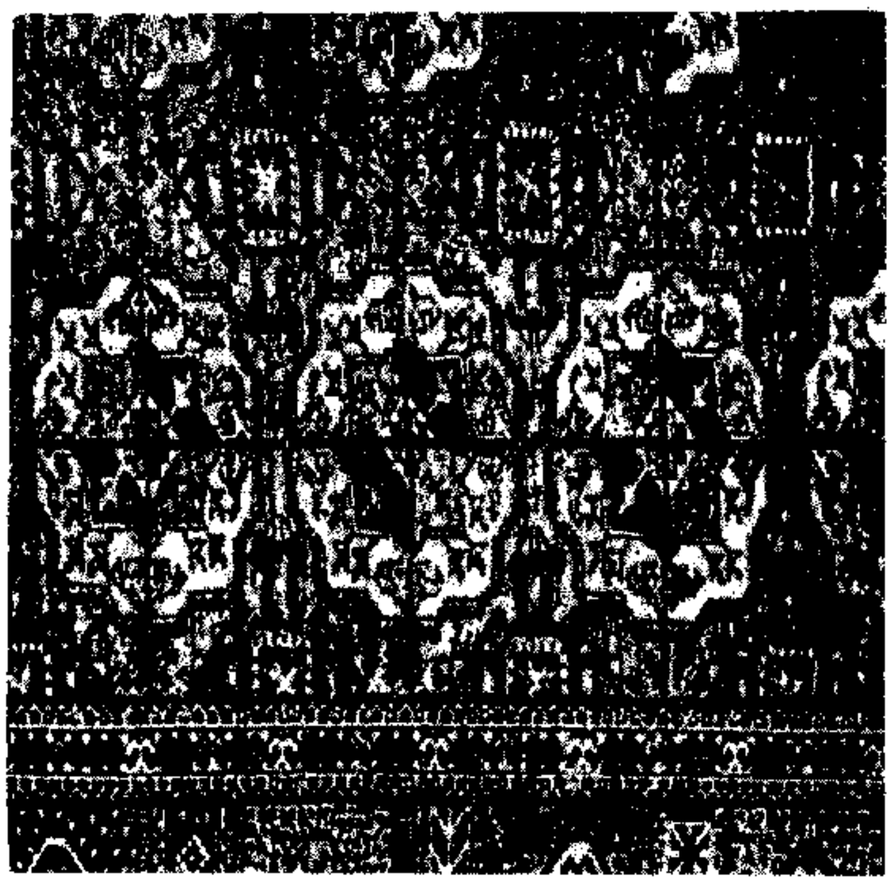

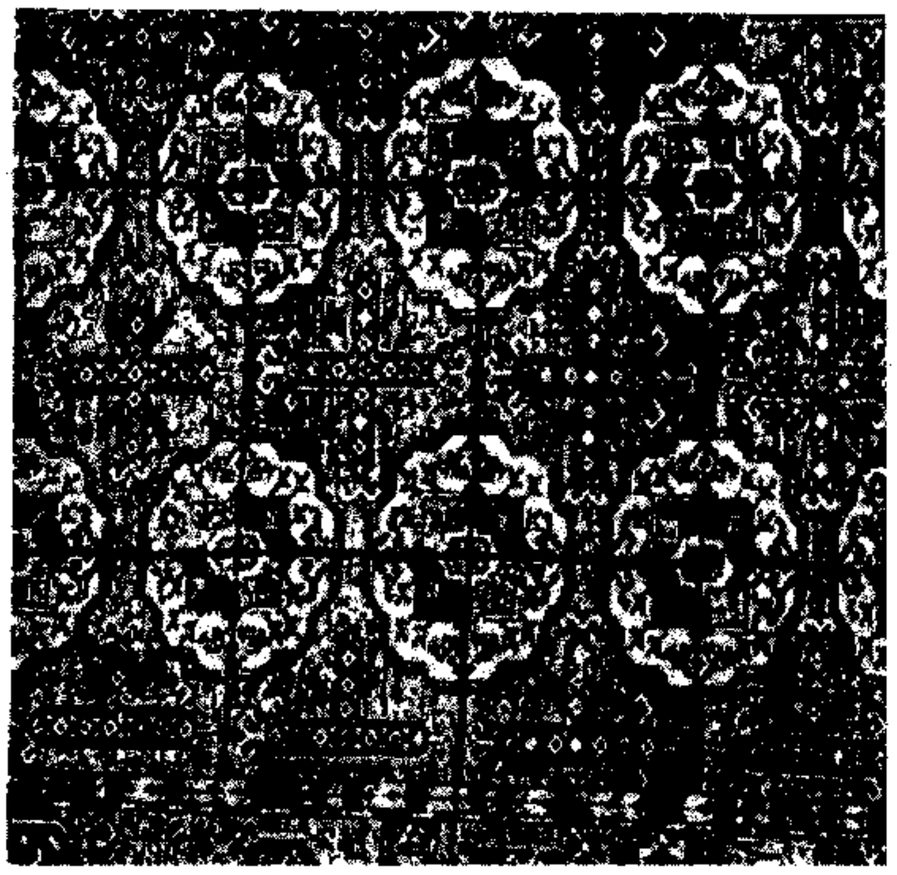

قالی‌شناسی رشته‌ای است ازهنرشناسی‌که درکشورهای اروپایی بسیار پیش رفته و بسط یافته است و کارشناسان بزرگی که ازلحاظ علمی درآن تخصص دارند از آن دیار برخاسته‌اند و کتابهای برجسته و مهمی شامل پژوهش‌ها و بررسیهای باریك وجالب توجه نشر شده است . بی‌اغراق دراین رشته هزارها کتاب به زبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی وروسی منتشر شده است و ماهی نیست که چندین ده کتاب دراین خصوص به این زبانهای خارجی چاپ نشود. دریغ که درکشور ما که ازسازندگان‌وصادرکنندگان‌بنام‌ومسلم این کالا است این علم چندان رونقی ندارد و شماره کتابهایی که دراین رشته به زبان فارسی چاپ شده ازشمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و هنوز آنچنان که باید توجهی بدان نمی‌شود .

با اینهمه جای خوشوقتی است که از میان هموطنان ما کسی چون آقای سیاوش آزادی برخاسته و کتابی بلکه کتابهایی دراین باره منتشر ساخته است که شهرت جهانی دارد . این چهارمین اثری است که این قالی‌شناس دربارهٔ فرشهای ترکمنی منتشر ساخته است .

کتاب مورد بحث ما مشتمل است بریك تحقیق تاریخی از اصل وتبار ترکمنان که برای تهیهٔ آن از منابعی چون لغت ترك محمودکاشغری وجامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله و شجرهٔ تراکمه تألیف ابوالغازی بهادرخان که در زمان شاه عباس اول سالها دراصفهان می‌زیسته گرفته تا نویسندگان متأخری همچون بارتلد و وامبری و هوآرت و کارل‌یان و هوتسما و بسیاری دیگر بهره‌گرفته ونام تیره‌های ترکمن وتوتمها و طمغاهای هریك را براساس منابع مهم بر شمرده است و ضمناً به تاریخ قالی‌بافی درمیان ترکمنان توجه کرده و همچنین اهمیت این هنر و ضرورت آن را درزندگی روزمرهٔ این مردم نمودار ساخته است .

آزادی‌دراین‌کتاب ازرنگهایی که‌برای‌تهیهٔ‌فرشهای‌ترکمنی

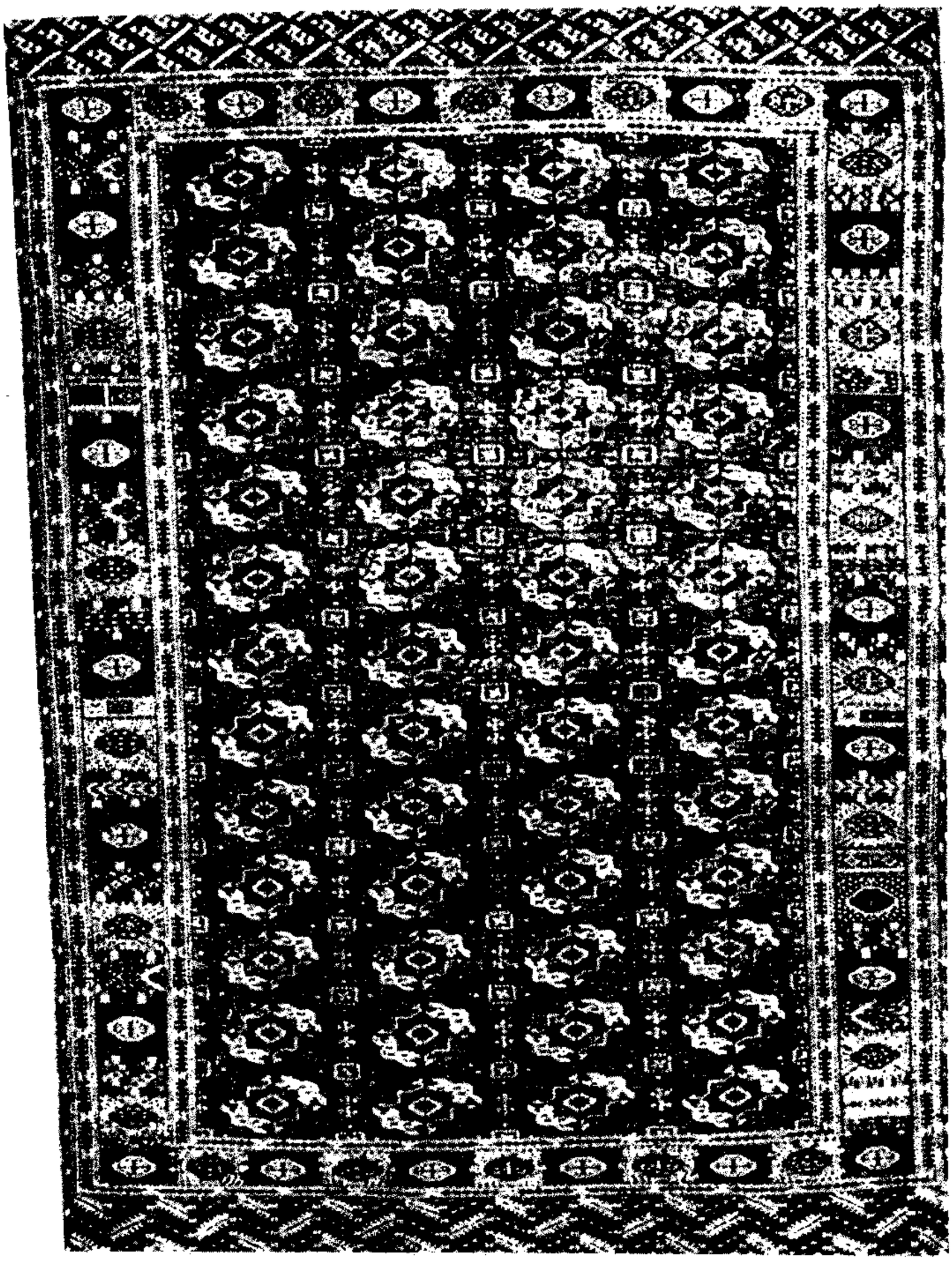

به کـار برده می‌شود تا شیوهٔ تهیهٔ آنها و مواد و مصالح فرش بافـی و گره ها و نقشها و گلهای خاص هریك از تیره‌ها سخن گفته است . نقشه‌ای هم از مرزهای خراسان و محل سکونت تیره های مختلف درج کرده است که بسیار سودمند است ودرپایان کتابشناسی مفصلی از هشتاد اثر برجسته‌ای که دربارهٔ فرشهای ترکمنی به زبانهای‌آلمانی وروسی وانگلیسی وفرانسوی منتشر شده است به دست داده .

از این گذشته ٥٦ تصویر رنگی از نمونه فرشهای گوناگون تیره‌های مختلف و مفرشها و جلها و توبره‌ها و جوال‌ها و خورجین ها و بقچه‌ها و مانند آنها که وسایل ضروری زندگی ترکمنان است از موجودی موزه‌های برلن و لوبك و هامبورگ و مجموعه‌های خصوصی چاپ کرده است . قدمت بعضی از این نمونه‌ها به صدوچند و حتی دویست سال هم می‌رسد .

شك نیست که این کتاب از استادی واحاطهٔ کامل مؤلف آن داستان می‌زند و نشان می‌دهد که با چه دقت وباریك‌بینی طرح این کتاب را ریخته و کوشیده است نکته‌ای فروگذار نکند وکتابی هرچند مختصر ولی جامع به دست دهد .

1 - Siawosch Azadi, Turkmenische Teppische, Hamburg, 1970.

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«جعفرخان از فرنگ برگشته»

مَثَل بالا بافراد کم‌مایه‌ای اطلاق میشود که گمان میکنند چیزی میدانند و درمقام فضل‌فروشی چند واژهٔ پیش‌پا افتادهٔ خارجی را چاشنی کلام کنند . بعض جوانان کم‌سواد چند صباح که بخارج از کشور سفر کرده باشند با مُلَغْلَق‌گوئی و استعمال کلمات بیگانه و تلفیق رَطْب ویابِسْ هم عِرْض وآبروی خویش میبرند وهم سامعهٔ شنونده را آزار میدهند . باینسته افرادکه خوشبختانه معدود ونادر هستند از باب طَنْز و تعریض گفته میشود « جعفرخان از فرنگ برگشته » یعنی خودستائی میکند درحالیکه چیزی بارش نیست .

اکنون‌ببینیم این‌جعفرخان کیست که‌نامش‌ضرب‌المَثَل و وِرْد زبانها شده‌است :

★★★

جعفرخان از فرنگ برگشته نام وعنوان یك نمایشنامهٔ کمدی است که آقای حسن مقدم «علی‌تورزو» درسال یکهزارو سیصدویك هجری‌شمسی برشتهٔ‌تحریر کشید وازطرف بازیگران «ایران‌جوان» در سالن تئاتر گرانْدهُتل تهران بر روی صحنه آمده است . دراین نمایشنامه از جوانی بنام جعفرخان بحث میشودکه مدتی را بقصد تحصیل دانش در دیار فرنگ «اروپا» گذرانید . موقعیکه بوطن مألوف بازگشت ضمن اَدا و اَطْوارلوس وبیمزه، بجای لغات واصطلاحات شیرین‌فارسی از لغات فرانسه که درآن روزگار بیشترخریدار داشت استعانت میجُست . برای این جناب جعفرخان مجلس رسمی و محفل اُنْس و خانه و آشپزخانه عَلَی‌السّویه بود و هرجا بمقتضای زمان ومکان چند لغت واصطلاح خارجی چاشنی میکرد تا مایه ومیزان فضل وکمالش برشنوندگان روشن گردد ! درحالیکه اگر ازهمین‌جناب مستطاب راجع بتمدن وفرهنگ همان‌کشور بیگانه سئوال میشد نه‌تنها درگِل میمانْد بلکه زبان خارجی را که سالها درآنکشور بسر برده است روی اصول قاعده ودستور «گِرامْر» واقف‌نبود . گمان میرود آقای حسن‌مقدم درتنظیم این نمایشنامه از واقعهٔ شیرین وآموزنده‌ایکه در زمان وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه اتفاق افتاد الهام‌گرفته باشد. جریان واقعه بشرحیکه در جُنْگ خطی آقای احمد احمدی آمده باینشرح میباشد :

«درجُزء چهل‌ودو نفر محصلی‌که در سال ۱۲۷۵ قمری در ایـام وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه بفرنگستان فرستاده شدند جوانی بودکه درفن صحافی مهارت بهمرساند و بعداز برگشتن بطهران ونمودن هُنَر خود لقب صحافباشی‌گرفت . موقعیکه این محصلین از فرنگ برگشته وبرای معرفی باعتضادالسلطنه مقابل حوض مدرسهٔ دارالفنون صف‌کشیده بودند تصادفاً اعتضادالسلطنه روی بصحافباشی‌کرد و حوض را باو نشان داد و گفت « این را چه میگویند ؟ » **صحافباشی بزبان فرانسهٔ فصیح و غلیظ گفت « باسَنْ » .** اعتضادالسلطنه امر داد که چوب وفلکی حاضرکردند وبدستور او پاهای صحافباشی را بچوب بستند . چون چند چوبی خـورد از زیر فلك گفت «**اُوزْ**» . اعتضادالسلطنه گفت باز بزنید و چنین‌کردند و طولی‌نکشیدکه صحافباشی فریاد برآورد : **«حوض، حوض» و حاء حَطّی و ضاد غلیظ عربی را کاملاً از مخارج خود بتلفظ درآورد وبساط حقه‌بازی را که شاید میخواسته است بعدها بگستراند از همان اول برچید وبعدها مثل آدم حرف زد» .**

این نوع سخن را در عُرفْ و اصطلاح ادب مُلَغْلَقْ گویند . **ملغلق سخنی‌است که متکلم بتکلف آنرا بلغات بیگانه آمیخته کند وشنونده را ازآن سخن خوش نیاید .** متأسفانـه درمیان معدودی جوانان اروپا وآمریکارفتهٔ خودمان‌که بلغات بیگانه کمابیش آشنائی دارند این شیوهٔ ناپسند معمول ومتداول است وفی‌المثل بجای پیچیده «**کُمپْلیکه**» ، بجای مرد خوب و با ادب «**جِنْتِلْمَنْ**» ، بجای احساسات «**سانْتیمان**» . . . بکارمیبرند. هیچ متوجه نیستند که با این ملغلق‌گوئی واستفادهٔ

بیمورد از لغات خارجی خودرا مسخرهٔ ظرفاء قرار میدهند وهمه‌جا همه‌کس با طنز وکنایه وپوزخند ازآنان یاد میکنند . مقصود نگارنده انتقاد از زبان بیگانه نیست چه بسط علوم و معارف در دنیای امروز ایجاب میکندکه پژوهندگان علم ودانش یك یا چند زبان زندهٔ دنیا را حتماً فراگیرند وچنانچه غفلت ورزند بیگمان احاطه برشتهٔ تحقیقی وتخصصی برای‌آنان خالی از اشکال نخواهد بود ولی **دانستن زبان خارجی نباید مانع از آن شودکه زبان مادری را فراموش‌کنیم و از لغات بیگانه بمنظور تفرعن و خودستائی‌که مبیّن سفاهت و بلاهت است استفاده نمائیم .**

هنگامیکه نگارنده در دانش‌سرایعالی تحصیل میکرد روزی یکنفر استاد فرانسوی با یکی از استادان معمّم ایرانی درحیاط جنوبی دانش‌سرایعالی «واقع در خیابان‌کمال‌الملك طهران ــ محل فعلی دفتر لغت‌نامهٔ دهخدا » برخورد کرده بزبان فرانسه سلام‌کرد ، استاد ایرانی بزبان فارسی جواب داد . معلم فرانسوی بزبان فرانسه احوالپرسی کرد ، آن روحانی محترم مجدداً بزبان شیرین فارسی پاسخ‌گفت . پس‌از آنکه از یکدیگر جدا شدند ازاین طرز احوالپرسی مضحك از آن استاد محترم معمّم سؤال‌شد درپاسخ فرمودند: فرزندان عزیز، این‌آقای فرانسوی بخوبی‌آگاهست‌که من فرانسه میدانم بهمین جهة با من بزبان فرانسه صحبت‌کرد ولی از شما میپرسم که آیا انصافست من درکشور خودم با مردی خارجی بزبان مادری او صحبت‌کنم ؟ **او در استخدام دولت ایرانست ، حقوق‌گزاف میگیرد ، از تمام تنعّمات کشور ما استفاده میکند معذلك زبان مادریش را از یاد نمیبَرد ولی منکه در مملکت خودم زندگی میکنم وازکلیهٔ نِعم ومواهب سرزمین آباء و اجدادی خویش بهره برمیگیرم اجبار ندارم که بزبان خارجی صحبت‌کنم . وظیفهٔ این معلم خارجی است‌که برود زبان کشوری‌راکه ازآن منتفع است یاد بگیرد .** من هروقت بکشور فرانسه رفتم البته فارسی صحبت نخواهم کرد ولی دراینجا وظیفهٔ اوست که بزبان فارسی‌تکلم‌کند ویامترجمی برای بیان منویات خویش‌استخدام نماید . . . .

اتفاقاً ملغلق‌گوئی اختصاص بعصر وزمان ما ندارد . اگر چندقرن بعقب‌برگردیم می‌بینیم‌که خواجه جمال‌الدین یَلْغَز « وزیرسلطان حسین‌بن سلطان اویس ایلکانی » درقرن هشتم هجری بقدری درمکالمه رعایت ِاطناب وتعقید وتکلف میکرد که این‌حکایت بنقل ازکتاب حبیب‌السیر نمونهٔ آنست: «خواجه جمال‌الدین یَلْغَز مقید بود بآنکه بعبارت مُلغز تکلم نماید ودوپسرداشت موسوم به‌عبدالله وفیض‌الله. نوبتی‌امیرشمس‌الدین زکریّا وزیر دیگر سلطان حسین یکی از نوکران ترك را جهة طلب کاه بخدمت خواجه جمال‌الدین فرستاد . چون آنشخص پیغام بگزارد خواجه جواب دادکه : **بسر عبدالله وجان فیض‌الله که درمِتْبِن[1] ما چندان تِبِن[2] موجودنیست‌که عصافیر بمناقیر برسطوح کشند[3]** . نوکر بیچاره معنی این‌کلمات را ندانسته گفت« بیك سَمان طیّلَه ده‌دور؟»[4] خواجه‌فرمودکه« اعادات عبارات از عادات اولوالالباب بعید است»[5] وآن تُرك چون دیدکه هرچند میایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت وامیر شمس‌الدین‌زکریا را گفت: «**هرچند من ازخواجه کاه میطلبم او قرآن میخواند !**» .

درپایان بیمناسبت نمیداندکه این‌چند حکایت مضحك وآموزنده را با استفاده ازکتب ادبی وتاریخی وبمنظور هشدار بجعفرخانها وبعنوان حسن‌ختام نقل‌کند :

۱ ــ گویند دهقانی چند الاغ هیمه بشهرآورده بود که بفروشد شخصی باو رسیده‌گفت : این حمل حَطَب مرتب برحمار اَسْوَدالّلون را بچند درْهم شرعی بمعرض بَیْع درمیآوری ؟ دهقان‌که ازگفتهٔ آن شخص چیزی مفهومش‌نشده بود گفت : **اگر قرآن میخوانی برو بمدرسه . اگر هیزم میخواهی الاغی دو ریال قیمت آنست .**

۲ ــ میگویند ناظم‌الملك که از معاریف و محترمین شیراز بود وقتی پسرش از فرنگ برگشت تمام اعیان واشراف شیراز را بناهار دعوت‌کرده بود وتوی سفره ضمن سایر اطعمه و اَشْربه بسبك شیرازیها یك قاب بزرگ آلبالو پلوهم بود که وسطش خروس گذاشته بودند . پسر ناظم‌الملك بپدرش گفت : آقاجان چیز میخوام !

ناظم‌الملك پرسید : چی میخوای پدرجان ؟

گفت : **شوهرمرغ ! !**

ناظم‌الملك وقتیکه دید پسرش پس‌از چند سال تحصیل درفرنگستان بجای خروس میگوید «شوهرمرغ» خیلی‌عصبانی شد وفوراً دستور داد که پای آقازاده را بچوب فلك ببندند و آنقدر او را بزنند تا اسم شوهرمرغ یادش بیاید . پسر ناظم‌الملك با همان تازیانهٔ اول اسم شوهر مرغ یادش آمد **وفریادکشید : خروس . خروس .**[6]

۳ ــ میگویند طَلَبه‌ای درچاه مدرسه افتاد ، سحرگاهان که مقنی آمد تا چاه را خالی‌کند صدائی از تَه چاه شنید . پرسید کیستی؟ طلبه‌گفت« اَعْطِنی‌حَبْلاً دقیقاً وَاجْذِبْنی جَذْباً رقیقاً» . مقنی‌گفت : **جات خیلی خوبه ، همانجا بمان تا یاد بگیری مثل‌آدم حرف بزنی.**[7]

---

۱ – متبن یعنی کاهدان .
۲ – تبن بکسر اول ودوم یعنی‌کاه .
۳ – یعنی‌گنجشگها با منقارها پلانهٔ خویش برند .
٤ – یعنی آیا کاه درطویله موجود است ؟
٥ – یعنی از بزرگان بعید است‌که مطالب را تکرارکنند .
٦ – مجلهٔ خواندنیها . سال ۲۷ شماره ۳٤ .
۷ – مجلهٔ وحید . سال چهارم . شماره ۳۸ صفحه ۱۱۰ .

صدوسی و اندر اثر فارسی در موسیقی

(۵)

محمدتقی دانش‌پژوه

۹۰ ــ منظومه درموسیقی، دارای این عنوانها :

۱ ــ دربیان آنکه هرمقامی ازچند نغمه حاصل وبه‌کدام برج منسوب است .

۲ ــ دربیان آنکه هرمقامی بــه‌کدام وقتی از اوقات منسوب است .

۳ ــ دربیان بیست وچهار شعبه‌که خواندن هریك در کدام ساعت مناسب است .

٤ ــ دربیان حرفهای موسیقی .

٥ ــ دربیان سازهای مختلفه .

آغاز : هذا رساله دربیان علم موسیقی . بسمله .

درشیوهٔ موسیقی‌سخن بسیار است
ازجمله وجود هرسخن‌ادواراست
غافل منشین ز نغمه داودی
کین‌قول یقین زسالك اطواراست

دربیان‌آنکه هرمقامی را دوشعبه است وهرشعبه‌ای‌نغمه‌ای چند است وهرشعبه شعبه‌ای کدام است .

مقامی را دو شعبه هست پیدا
ز پستی و بلندیش هویــدا
ز اول شعبه پستی را بیاری
بلندی را زآخر شعبه آری

انجام : هر نغمه که او نمود از عود
بگذشت ز نغمه‌هــای داود
ای خنگ خطایی ثناخوانش
بخت آمده بر سر و دندانش

(سپس غزلی است) :

باز این بی‌سروبی‌سامان سودای‌کسی دارد
باز این دل هــرجایی جای هوسی دارد
ازکوی بتان شاهی گم ره شده برگشتن
کین بادیه همچون تو آواره بسی دارد

نسخه : سپهسالار ش ۱٤۲/۲ در ۱۳ ص ازبرگ ۸۸ ودر ۱۲۱ بیت (٤ : ٤۸ و ٥ : ٦۸٦ فهرست).

۹۱ ــ رساله موسیقی، یك فصل دارد .

درآن ازشمس‌الدین محمدبن حسین وابواسحق موصلی وابونصر فارابی یاد شده وآمده :

«این کمنه درمیان دایره شش آوازه ساخته وآوازها هریك به دومقام علم افراخت» .

آغاز : بسمله مخفی نماندکه آنچه فقیر تتبع نموده است علم موسیقی ازحضرت ادریس علیه‌السلام به ظهور آمده‌گویند درحالت عروج روحانی ازصدای دورفلك فراگرفته .

انجام : اگرطالب علم خواهد بداند والله‌اعلم بالصواب.

نسخه : ش۱٦/۲۹۱۳ سپهسالار (٥ : ٦۸۷) (ص۳۵۸ــ۳۵۹).

۹۲ ــ رساله موسیقی، دارای این فصلها :

۱ ــ شش آوازه به نثر .

۲ ــ شش آوازه به نظم .

۳ ــ دربیان اصول این علم‌که مشتمل بر ۱۷ عدد آمده است .

٤ ــ دربیان نظم اصول‌که بیست وسه قرار داده‌اند .

٥ ــ دربیان آنکه هریك ازمقامات بــه‌کدام از بروج دوازده‌گانه تعلق دارد .

آغاز : بدانکه جمیع اشیاء به‌آهنگ ونغمه مشغولندکه اگر یك‌آهنگ ایشان بی‌اصول بوده باشد ملال در ذات بهم میرسد .

انجام : وآخرشب عشیران وماهور وبزرگ وکوچك بکار آید . والله اعلم بالصواب والیه المرجع ولمآب .

نسخه : سپهسالار ش ۲۹۱۳/۱۸ ص ۳۶۳ ــ ۳۶۵ (۵ : ۶۸۷ فهرست).

۹۳ ــ رساله موسیقی

آغاز : بدانکه بعضی ازاستادان موسیقی برآنند که حکیم افلاطون ازتمام دوازده بروج فلك بگوش جان دوازده مقام شنید وجمله را ضبط کرد چنانکه مقام راست ازبرج حمل ومقام اصفهان ازبرج ثور .

انجام : مقام زنگوله : شعبه‌چهارگانه ازاوج ، شعبه‌غزال ازحضیض .

نسخه : ش ۷۴۲۱/۲ سپهسالار (۵ : ۶۸۸)، ۲۰۵ر–۲۱ پ .

۹۴ ــ مقامات : محمدعلی صافی کرمانی درچهارده بیت به‌وزن مثنوی، درفرهنگ‌سخنوران (ص۳۲۶) ازآقامحمدصافی کرمانی ومیرزا محمدعلی صافی یزدی هردو ازسدهٔ ۱۳ یاد شده است ، این هرسه شاید یکی‌باشند .

آغاز : شنیدم شبی مطرب راست‌کیش
چنین گفت در پرده با تار خویش

انجام : نوا ساز سربار صافی چه اوست
شودکار این نغمه ازچوب‌وپوست

نسخه : هامش مجموعهٔ ش ۲۲۴۲ کتابخانهٔ مجلس سنا .

۹۵ ــ رساله درموسیقی گویا از میرزاآقا محمدعلی گرگانی ازسدهٔ ۱۳ درزمان قاجار .

نسخه : مجموعهٔ مورخ ۱۲۹۴ – ۱۲۹۰ نوشتهٔ میرزاآقا محمدعلی گرگانی وگردآوری او (کتابخانهٔ ملك ۸۰۵/۴).

۹۶ ــ بحورالالحان : میرزاآقا محمدنصیر فرصةالدوله حسینی شیرازی (۱۲۷۱ ــ ۱۳۳۹)، درمطبع مظفری بمبئی بسال ۱۳۳۲ چاپ شده است ، درعلم موسیقی است ونسبت آن به عروض . بندی ازآن درمجلهٔ موسیقی (ش ۲۶ : ۱۷ــ۲۷) نقل شده است . (رجال ایران ۴ : ۱۵ ــ مشار ۲۰۸).

۹۷ ــ مجمع‌الادوار : خان خانان حاج مهدی‌قلی‌خان بن علی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت طبرستانی (۱۲۸۰ ــ ۱۳۷۵) که از روی‌الادوار ارموی و شرح‌الادوار مراغی ومقاصدالالحان او و درةالتاج قطب شیرازی ساخته وموسیقی ایرانی را بروش نوین اروپایی درآورده وآن درتهران بسال ۱۳۱۷ خ به چاپ رسیده است .

(فهرست دانشکدهٔ حقوق ص ۱۸۳ ــ مشار ۱۳۸۰ ــ مؤلفین مشار ۶ : ۴۵۸ – شرح حال رجال ایران ۴ : ۱۸۴).

۹۸ ــ رساله درعلم موسیقی

آغاز : رساله درعلم موسیقی . بسمله . اما بعد بباید دانست که مقام چند است وشعبه چند است واصول چند است بدانکه مقام دوازده است وهرمقامی را دوشعبه ولازم است که بیست وچهار باشد .

انجام : زنگوله حجاز وکوچك اندربرماست. والله‌اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب .

نسخه : جنگ سدهٔ ۱۳ ص ۸–۳۳۶ (فهرست فیلمها ص ۶۴۹ س ۲۲۱۴).

۹۹ ــ قصیدهٔ لغنیه درمدح‌ائمه : عبدالغنی غنی‌تبریزی، درمقامات دوازده‌گانه .

آغاز : ای‌برادر اگرت هست هوای عرفان
رو تولا بکن ازجان به‌علی عمران

انجام : آنکه خواننده این باشد زکرم
دارم امیدکه‌باشد به‌غنی‌فاتحه خوان

نسخه : مجموعه ش ۲۲۴۲ سنا درهامش .

۱۰۰ ــ منظومه‌ای درموسیقی در ۱۵ بیت فارسی .

آغاز : درعلم موسیقی .
عشاق مرا قد حسینی است چو راست
حضیض‌اوج حضیض‌اوج حضیض‌اوج
زابل عوج دوگاه محیر مرقع پنجگاه
درپرده بوسلی رهاوی و نواست[1]
حضیض‌اوج حضیض‌اوج حضیض‌اوج
. . . . . .
مقام اندر عدد هشت آمد و چار
دو شعبه هر مقامی راست ناچار

انجام : نوا کاندرجهان افتاد ازآن شور
بود نوروز خارا فرع ماهور

نسخه : الهیات ۱ : ۱۵۸ ش۱۲۴/۴ ج ، ۲۲ پ – ۲۳ر مورخ ۱۲ رجب ۱۳۱۱ .

---

۱ – درپایان‌کرامیهٔ دوره سفره‌چی آمد، «درپرده بوسلیك شادی ونواست» (نسخه حقوق) .

۱۰۱ – دربیان دوازده مقام ودوازده شعبه به‌نظم در دوازده بیت :

(۱) ــ **راست**خوان‌وراست‌روای مرد راه
هم مرقع باشد و هم پنجگاه

(۲) ــ رو به **اصفهان** که یابی ای پسر
تو ز نیریز و نیشابورك خبر

(۳) ــ در **عراقم** دشمنان منکوب شد
تا مخالف پیش من مغلوب شد

(٤) ــ آنگه‌گوهرهای **کوچك** سفته است
شعبه‌اش رکب وبیاتی‌گفته‌است

(٥) ــ در **بزرگ** آخرگل وقتم شگفت
تا شنیدم از همایون و نهفت

(٦) ــ حاجیان را گشت آهنگ **حجاز**
تا سه‌گاه آمد حصار اهل ساز

(۷) ــ **بوسلیك** آهنگ‌سازی نیك نام
از عشیران تا سه‌گاه آرد پیام

(۸) ــ نالهٔ **عشاق** تــا دریافتــه
زابل از اوج محبت یافته

(۹) ــ از **حسینی** تا حدیثی خوانده‌ام
در دوگاه و در محیّر مانده‌ام

(۱۰)ــ نغمهٔ **زنگوله** کاهل حال خواند
چارگاه از بردن غزال خواند

(۱۱)ــ از **نوا** نوروز خارا دور نیست
گوشه‌ای‌نیکوتر ازماهور نیست

(۱۲)ــ از **رهاوی** پیش ارباب نغم
شد دونوروزاین‌عرب اینك‌عجم

نسخه : نزدیك پایان جنگ شمارهٔ ٤۸۲ آقای دکتر اصغر مهدوی (نشریه ۲ : ۷۱) گویا مورخ ۱۲۵۹ .

۱۰۲ ــ رساله درموسیقی

آغاز : بدانکه علم موسیقی در دوازده پرده است و در هشت باب .

نسخه : سنا ش ۲۸٤/٥ (نشریه ٦ : ٥۱۹).

۱۰۳ ــ رساله در علم موسیقی مشتمل‌بر دوازده مقام وبیست وچهار شعبه وچهل وهشت‌گوشه وشش آوازه وهفت بحر و اصول .

آغاز : بدان ایدك‌الله‌که این رساله‌ایست درعلم‌موسیقی مشتمل بر دوازده مقام وبیست‌وچهارشعبه وچهل‌وهشت گوشه وشش آوازه وهفت بحر واصول .

نسخه : مجموعه آقای مولوی‌درمشهد (نشریه ٥ : ۸۱) .

۱۰٤ ــ رساله درموسیقی به نظم فارسی دربارهٔ ۱۲ مقام و ۲٤ شعبه با دیباچهٔ نثر .

آغاز : بعد حمد خدا وصلوات بررسول واصحاب او بباید دانست‌که علم موسیقی علمی است .

نسخه : بادلیان ۱۸٥۰/۱ .

۱۰٥ ــ رساله درموسیقی : با عنوان «فصل دربیان مقامات‌وغیره» وازعبارت فارابی‌درتعریف‌نغمه درآن‌آمده‌است.

آغاز : علم موسیقی عبارت است ازمعرفت احوال .

نسخه : بادلیان ش ۲۰۱۸ .

۱۰٦ ــ منظومه درعلم موسیقی

مقام اندر عدد هشت آمد وچار
دوشعبه هرمقامی راست ناچار

که درمجله موسیقی (س ۳ ش ۱۰ و ۱۱ ص ۲۱) آمده ودر پایان نسیم طرب نیز دیده میشود .

نسخه : بادلیان Add 69 (ش ۱۲٤۱ گ ٤٥۰ پ ، ص ۷٦٦ فهرست) (فهرست فیلمها ص۵۸۲ ش۱۲۳٦ و ۱۳۳۸).

۱۰۷ ــ رساله موسیقی دربارهٔ شش دستگاه اصل وشش دستگاه فرع با دو دایره واشعاری دربارهٔ مقامات به مثال .

آغاز : بسمله . قاعده درعلم موسیقار . موسیقار بروزن بوتیمارسازی است از نی‌های بزرگ وکوچك به اندام مثلث سازند .

(۸ ص درمجموعه‌ای ازآن آقای محمد مشیری‌یزدی).

۱۰۸ ــ ساز قصعات چینی

درپایان آن جدولی است . (دانشمندان آذربایجان ص ۲٦۰)

آغاز : بیان قصعات چینی به ترتیب اصل وفرع مشتمل برمجموع نغمات مع‌الحواد(؟) بدو مضراب باید قرع‌کردن آن مضراب ازهرجسمی‌که ارادت ضارب‌که مباشرآنست .

انجام : در وترکاسها نیز همچنان نغمات از وتروکاسه حاصل می‌شود .

نسخه : ملك ۸۳۲/۲ برگ ۸۸ پ ــ ۸۹ر به‌خط ۸۳۷ .

۱۰۹ ــ ساز الواح فولاد ، با چند لوح .

آغاز : ساز الواح فولاد این الواح را ازفولاد سازند وچون درازباشد وعریض ثقیل‌اعنی بم باشد واینها سبب نرمی آن باشد .

انجام : اما چون چشمم روشنی نمی‌دهد بدین مقدار اکتفاء نمودیم .

نسخه : ملك ۸۳۲/۳ برگ ۸۹ پ ــ ۹۰ر به‌خط ۸۳۷ .

۱۱۰ ــ ساز غابی ، با شکل این ساز .

آغاز : این سازغابی چنانست‌که آن را ازدور وضع‌کرده باشد چنانکه درزیرزمین ریسمان راکشیم اوتار آن در ادوار می‌آیند ونغمات جلیه ازآن مسموع‌گردد .

انجام : که مضراب را درحرکت می‌آورد و بر اوتار می‌رساند .

نسخه : ملك ۸۳۲/٤ برگ ۹۰ پ به خط ۸۳۷ .

۱۱۱ ــ آداب آوازها و ذکرهائیکه درمنابر وجزآن خوانده میشود ، بفارسی درده باب :

۱ ــ آداب مقامات ورنگ وگوشه وشعبه وآوازهای مختلفه .

۲ ــ آداب‌آوازی‌که درچه وقت باید خوانده شود .

۳ ــ آداب‌آوازهائی‌که پیغمبران میخواندند .

٤ ــ آداب علاج امراض .

٥ ــ آداب وحش وطیرکه چه آوازه میخوانند .

٦ ــ آداب مرثیهٔ محتشم‌که درمنبرها خوانند .

۷ ــ آداب ذکرهایی‌که درپای منبرها خوانده میشود.

۸ ــ آداب ذکرهایی‌که درگلدسته خوانده میشود .

۹ ــ آداب ذکرهایی‌که درویشان وصوفیان خوانند .

۱۰ــ آداب تصنیفات‌که درمجلس اهل طرب خوانده می‌شود .

آغاز پس از فهرست یاد شده : وازجمله ده‌باب است. باب اول درآداب مقامات وگوشه‌ها وشعبه‌ها وآوازهایی که هریك اسمی دارد واین است :

راست‌گویان حجازی به نوا میگویند
که چنین‌کشته‌شد ازبهر مخالف به عراق

انجام : ذکر عشیران .

کو حسینم کو حسینم کو حسینم
کو شهیدم کو شهیدم کو شهیدم

نسخه : ملك : ۲۸۳۰/۲ برگ ۳۰ پ ــ ۵۳ر شکسته نستعلیق علی‌رضا بن حسین‌بن اسماعیل قاینی بیرجندی که الادوار ارموی را در ۱۲۷۵ در همین مجموعــه (ش ۱) نوشته است .

۱۱۲ ــ رساله درعلم موسیقی ، دائرهٔ شش‌آوازهٔ اصل ، به فارسی با شکل .

آغاز : ... خالق‌بی‌چون‌که هیچ علم ازعلوم به‌خورد ... به علم موسیقی نمی‌رسد چونکه جناب علی‌بن‌ابی‌طالب سیرعلم کرد .

نسخه : ملك ۳۵۳۶/۱۲ ازسدهٔ ۱۱ .

۱۱۳ ــ رساله درموسیقی ، بدین‌گونه :

باب دربیان دوازده مقام .
فصل دربیان اصول‌کبیر .
فصل دربیان چهارشد .
باب دوم دربیان شد سیوم .
باب دربیان شد چهارم .
فصل دربیان دوازده مقام .
فصل‌که صاحب ساز ونوازکه ازجهت هرطایفه چه مقام باید نواخت .

آغاز : بسمله . بدان ای فرزند ایدك‌الله تعالی‌که هیچ علمی به خورد بینی به علم موسیقی نمی‌رسد چنانکه حضرت امیر ع سیرهرعلمی‌کرد وچون به موسیقی رسیده فرموده‌که عجیب وغریب میماند .

انجام : وپنجگاه بکار آید . این مختصریست دربیان‌علم موسیقی امیدکه طالبان بهره‌مندگردند.

نسخه : ملك ٤۰۷٦/۳٦ گ ۲۹۰ پ ــ ۲۹۲ پ ، نوشتهٔ میان سالهای ۱۰٤۹ و ۱۰۵۸ .

۱۱٤ ــ دربیان‌علم‌موسیقی وآداب‌وکیفیات‌وخواص‌آن، به نظم فارسی‌که درپایان نسیم طرب هم آمده است :

آغاز : مقام اندر عدد هشت آمد وچار
دوشعبه هرمقامی راست ناچار
حسینی کز مقامات است برتر
دوگــاه آمد قرینش با محیر

انجام : بدین ترتیب تا آخر نوشتم
بری بردار از تخمی که کشتم

نسخه : ملك ٤۵۸۳/۲ (سدهٔ ۱۳) .

۱۱۵ ــ دربیان پیدا شدن علم موسیقی

آغاز : بدانکه درپیدا شد علم موسیقی اختلاف .

انجام : راست للمفارج .

نسخه : ملك ٤۵۸۳/۳ (سدهٔ ۱۳) .

۱۱٦ ــ تعلیم النغمات وبیان الدرج والشعب والمقامات درآن آمده است :

هرنغمه که روح از نفس می‌شنود
این‌گوش بدین خواب‌گران‌کی‌شنود

درهفت فصل :

۱ ــ دربیان سطور .

۲ ــ دربیان‌پرده‌های‌مقامات(اول راست‌ومعرفت‌آن) .

۳ ــ دربیان پرده‌های شعب (اول مبرقع چراکه او شعبهٔ اول راست است) .

٤ ــ دربیان پرده‌های آوازها وتفسیرکردن آن .

٥ ــ در ربط دادن .

٦ ــ دربیان آوازهاکه هریکی ازمیان دومقام چگونه نمایند .

۷ ــ دربیان هفده بحر اصول وتقطیع آن .

آغاز : سپاس بی‌قیاس صانعی را .

نسخه : ش ۱۵۱۹ وین(فهرست فلوگل ۲ : ۵۹۳) .

۱۱۷ ــ دربیان شعبهای هرمقام :

نسخه : تاشکند ش ۷۲۸ (۱ : ۳۱۹) .

۱۱۸ ــ دائره مقامات که به‌جانوران نسبت‌داده شده‌است دریك برگ به خط نستعلیق سدهٔ ۱٤ (دانشگاه ۸۳٤۸) .

۱۱۹ ــ رساله درموسیقی

نسخه : موزهٔ بریتانیا Or 6270 (مجموعه) (فهرست

اونس ۹۱ ــ نشریه ٤ : ٦٥٩).

۱۲۰ ــ مجموعه دارای یك رسالهٔ موسیقی که پس‌ازآن راگ موسیقی‌است وآن‌منظومه‌ایست‌دربیان‌راگه‌ها و راگینیها.

نسخه : موزهٔ بریتانیا Or 8116 ازسدهٔ ۱۸ م (فهرست اونس ص ۳۲ ــ نشریه ٦ : ٦٦٠).

۱۲۱ تا ۱۲۳ ــ مجموعه رساله‌های موسیقی :

۱ ــ کتاب سماع الوحدین (گزیده‌ای ازآن).

۲ ــ انتخاب راگ در پن .

۳ ــ انتخاب نائیکابهید .

موزهٔ بریتانیا Or 7628 ازسدهٔ ۱۸ و ۱۹ م (فهرست اونس ص ۳۲ ــ نشریه ٦ : ٦٦٠).

۱۲٤ ــ جواهر الموسیقات محمدی : شیخ عبدالکریم بن شیخ فرید انصاری قادری جاونپوری . دربارهٔ راگه‌ها .

نسخه : موزهٔ بریتانیا Or 12857 (فهرست اونس ص ۳۳) .

۱۲۵ ــ موسیقی (کتابی در ــ) : مداح حسینی . با شکل طنبور .

نسخه : مکتبة معهدالدراسات الاسلامیة العلیا در دانشگاه بغداد ش ۳۸ (نشریه ٥ : ٤٠٦).

۱۲٦ ــ رساله درموسیقی

نسخهٔ دکتر وصال درشیراز (نشریه ٥ : ۲۹۳).

۱۲۷ ــ رساله درموسیقی درچند فصل :

نسخهٔ دکتر وصال درشیراز (نشریه ٥ : ۲۹۳).

۱۲۸ تا ۱۳۱ ــ مجموعه رسایل یادشده درذیل ریو ص ۱۱٥ (فهرست دانشگاه ۳ : ۱۰۹) :

۱ ــ رساله درجمع مقالات فقهاء درباب شنیدن الحان واختلاف [آنان] ومقاله درتفصیل اقوال اولیاء درسماع : از محمدبن جلال رضوی ، در ۱۰۲۸ ، خاتمهٔ آن درآداب سماع است .

۲ ــ رساله دربارهٔ سماع ازعبدالجلیل‌بن عبدالرحمن مسیحی بنام نواب مسیح‌الزمان درگذشتهٔ ۱۰٦۱ دردوکتاب : نخستین درتحریم موسیقی درچهارفصل ، دومی دراصطلاحات صوفیان .

۳ ــ گزیده‌ای ازموسیقی دانش‌نامه .

٤ ــ کشف‌الاوتار : **قاسم بن دوست‌علی بخارایی** بنام **جلال‌الدین اکبر** دربارهٔ شش‌مقام رسالهٔ دوازده‌مقام که‌حیدر **تونیانی** بنام **همایون پادشاه** ساخته است .

آغاز : نغمات حمد کاملهٔ حکیم‌کارسازی را اعظم شانه اما بعد عرضه میدارد فقیرحقیر **شهیر** به **قاسم بن دوست‌علی بخاری** هداه‌الله سواءالطریق .

٥ ــ کنزالتحف .

توجه

این‌بند ، می‌بایستی در اول شماره ۹٦ و ۹۷ مجله به‌چاپ میرسیده وافتاده است اینك دراینجا میآید و مربوط است به‌آغاز وصف اثر ۳۷ .

۳۷ – زساله در علم موسیقی : میرصدرالدین محمد فرزند میرزا شرف جهان فرزند قاضی جهان سیفی قزوینی که خوشنویس ورنگ‌آمیز ووصال وموسیقی‌دان و نقاش بوده و تصنیفات داشته است . وی شاگرد مالك دیلمی‌قزوینی بوده وتذکرةالشعراء ساخته است . اودر ع۱۰۰۷/۱تنگوزئیل نزدیك بسطام درگذشته است . گویا اوست که نامه‌ای بیکی از ارباب نغمه نوشته و فرستاده است (همایون نامهٔ شهاب منشی نسخهٔ آثار سلطان‌القرائی) .

اوجز صدرالدین باقرین محب‌علی تبریزی شاگرد شیخ‌بهائی است که مترجم‌الاعتقادات فخرالدین محمد حلی بنام شاه‌عباس وبدستور استادش و مترجم دو اثنی عشریه در نماز وروزه شیخ‌بهائی در زمان استاد خود و زنده در۱۰۲۷ می‌باشد (ش ٥۸۸٤ دانشگاه) .

(عالم‌آرای‌عباسی۱٤۳ و ۱۷۱ و ۷۳۹ و ۹۲۹ و۱۰۸۹– خوشنویسان بیانی ۷۸۱ – گلستان هنر ترجمهٔ انگلیسی ۱٤٥– تاریخ تذکره‌های فارسی ۲٦۷) درآن‌ازکتابهای‌جامع‌الالحان ومقاصدالالحان واز عبدالقادر مراغی واستاد قطب ثانی و حافظ ادوار قزوینی وخواجه‌رضوان‌شاه‌تبریزی‌وخواجه‌مولانا شمس رومی و مولانا طاقیه‌دوز واستاد شاه محمود موزه‌دوز هروی و مولانا رضای سمرقندی ومولانا حسینی کوکبی یاد شده است . درپایان آن در نسخه سنا دائره‌ایست .

عکّاسی

هادی شفائیه

ظهور برگردان

با ظهور عادی فیلمی که روی آن عکس گرفته شده تصویرنگاتیو ایجاد میشودکه درصورت چاپ روی یك فیلم دیگر میتوان تصویر مثبت بدست آورد . اما با طریقه‌ی‌خاص ظهور برگـــردان در روی همان فیلم اول ، بجای تصویر نگاتیف ، میتوان تصویر پزیتیف بوجود آورد .

همچنین با این طریقه امکان دارد که ازیك نگاتیف ، بوسیله‌ی آگراندیسمان ، تصویر نگاتیفی بدست آوریم بدون اینکه احتیاجی به تهیه‌ی فیلم واسطه‌ی پزیتیف داشته باشیم.

بدین‌ترتیب ، طریقه‌ی مذکور ، برای تکثیر تصویر ، خواه نگاتیف و خواه پزیتیف ، طریقه‌ایست راحت و عملی.

این طرز عمل از زمان بسیار قدیم برای فیلم های رنگی پزیتیف (Inversible یا Reversal) وجود دارد که همگی با آن آشنا هستند (اززمان برادران لومیر ۱۹۰٤ بنام شیشه‌های رنگی Autochrome) . فیلم‌های سینمایی‌آماتوری نیز باهمین طریقه ظاهر میشود .

عمومیت یافتن دوربین های عکاسی کوچك که از فیلم ۳۵ میلیمتری استفاده میکند بعضی ازکارخانه‌ها را تشویق کرد تافیلم‌های سیاه – سفید برگردان نیزبرای این‌دوربین‌ها تهیه کنند .

اساس ظهور برگردان ازاینقرار است که :

پس ازگرفته شدن عکس ، فیلم تحت شرائط عادی در محلول ظهوری که دارای ماده‌ی محلل برمور نقره است (ازقبیل آمونیاك ، هیپوسولفیت سدیم ، سولفورسیانورآمونیم یا پتاسیم وغیره . . .) ظاهر میگردد . وقتی تصویر به‌اندازه کافی ظاهر شد فیلم کاملا شسته میشود و سپس در حمام برگردان (یاحمام سفیدگری) گذاشته میشود . درحالیکه تصویر نگاتیف بدین ترتیب حذف شده ، ملح نقره‌ییکه در لایه‌ی ژلاتینی باقیمانده درمعرض تابش نور قرار میگیرد و بالاخره با ظهور دوم تصویر مثبت بوجود میآید .

همه‌ی فیلم‌های نگاتیف برای این عملیات مناسب نیست. گرچه بعضی از سازندگان استفاده ازآنها را دراینمورد منع نمیکنند ولی تصاویر حاصل هیچگاه به اندازه‌ی تصاویری‌که از فیلم‌های مخصوص‌ظهور برگردان بدست‌میآید رضایت‌بخش نیست .

فرق فیلم‌های برگردان (Inversible) با فیلم های عادی دراینست که لایه‌ی سلولوئیدی آنها دارای شفافیت بسیار بوده وضخامت امولسیون آنها بسیارکم است . درظهور اول شدت سیاهی نواحی تاریك آنها به منتهی درجه میرسد ، مانند فیلمی‌که در زیر نور درمحل ظهور قرار گرفته باشد .

فیلم‌های ۳۵ میلیمتری برگردان سیاه – سفید اکثراً در کاست بفروش میرسد و هزینه‌ی ظهورآن نیز قبلا دریافت میشود . معهذا ظهور آن هیچگونه اشکالی ندارد و کافی‌است تانکی باشد که بتوان فیلم را در آن ظاهر کرد ودرموقع لزوم همه‌ی سطح فیلم را بطور کامل و یکنواخت نورداد .

مواد لازم برای ظهور ، دربسته های حاضر فروخته میشود . اما ازآنجاکه فیلم‌های مورد بحث ، درایران مصرف وفروش ندارد لذا مواد حاضر نیز موجود نیست . ازاینرو ، به ذکر فرمول آنها میپردازم تا هرکس بتواند شخصاً آماده واستفاده کند .

چون تقریباً همه‌ی‌فیلمهای برگردان‌ازنوع پانکروماتیك است لذا چراغ ایمنی تاریکخانه باید سبز تیره بوده و با فیلم اقلا یکمتر فاصله داشته باشد .

ظهور اول مهمترین قسمت عملیات برگردانی است ، محلول ظهور اول باید بحد کافی تأثیر کند ودرپشت فیلم تصویر با شدت لازم دیده شود .

۱ – ظهور اول

بطوریکه گفته شد ، بایستی با قدرت و بطور کامل

۱

انجام گیرد . درشتی دانه‌های نقره دراینجا مطرح نیست و نباید از آن نگرانی داشت ، زیرا بعداً حذف خواهد شد .

دراغلب فرمولها، محلل عبارتست‌ازسولفورسیانورپتاسیم (این ماده زهر خطرناکی است)، اما درفرمولی‌که یکی از کارخانه‌ها داده هیپوسولفیت سدیم مورداستفاده قرارگرفته‌که هیچگونه خطری‌ندارد . توجه باید داشت‌که سولفورسیانور-پتاسیم ماده‌ایست جاذب‌الرطوبه ونگهداری‌آن درشیشه‌ی کاملاً محکم باید انجام‌گیرد . چون بعلت جذب آب وزنش تغییر میکند لذا برای جلوگیری ازهرگونه اشتباه دروزن آن بهترین راه اینست که پس ازبازکردن درشیشه‌ی اصلی ، بلافاصله محلول ۱۰٪ تهیه‌گردد . مدت نگهداری این محلول نامحدود است واستفاده ازآن برای تهیه محلولها بسیار راحت وآسان میباشد .

یك فرمول برای ظهور اول .

آب	۱۰۰۰	سانتیمتر مکعب
متول	۱/۵	گرم
هیدروکینون	۱/۵	گرم
سولفیت سدیم آنهیدر	۱۶	گرم
سولفورسیانورپتاسیم ۱۰٪	۱۶	سانتیمتر مکعب
کربنات پتاسیم	۱۶	گرم
برمورپتاسیم	۱/۵	گرم

مدت ظهوردراین محلول ۸ – ۹ دقیقه ، در ۱۸ درجه‌ی سانتی‌گراد است . یك فرمول دیگر برای ظهور اول :

آب	۶۰۰	سانتیمتر مکعب
متول	۱/۵	گرم
سولفیت سدیم آنهیدر	۲۵	گرم
هیدروکینون	۶	گرم
کربنات سدیم آنهیدر	۳۶	گرم
برمورپتاسیم	.ر۵۰	گرم

آب به مقدار کافی تا ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب

پیش از قراردادن فیلم دراین محلول برای ظهور ، مقدار ۱۰ گرم هیپوسولفیت سدیم به آن باید اضافه گردد . مدت ظهور ۲۰ درجه‌ی سانتی گراد ۱۲ دقیقه است .

یك فرمول دیگر برای ظهور اول :

متول	۲	گرم
سولفیت سدیم‌آنهیدر	۱۰۰	گرم
هیدروکینون	۸	گرم
کربنات پتاسیم آنهیدر	۵۰	گرم
سولفورسیانورپتاسیم	۲	گرم
برمورپتاسیم	.ر۵۰	گرم

آب به مقدار کافی تا ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب

مدت ظهور ۱۰ – ۱۳ دقیقه در ۱۸ درجه‌ی‌سانتی‌گراد

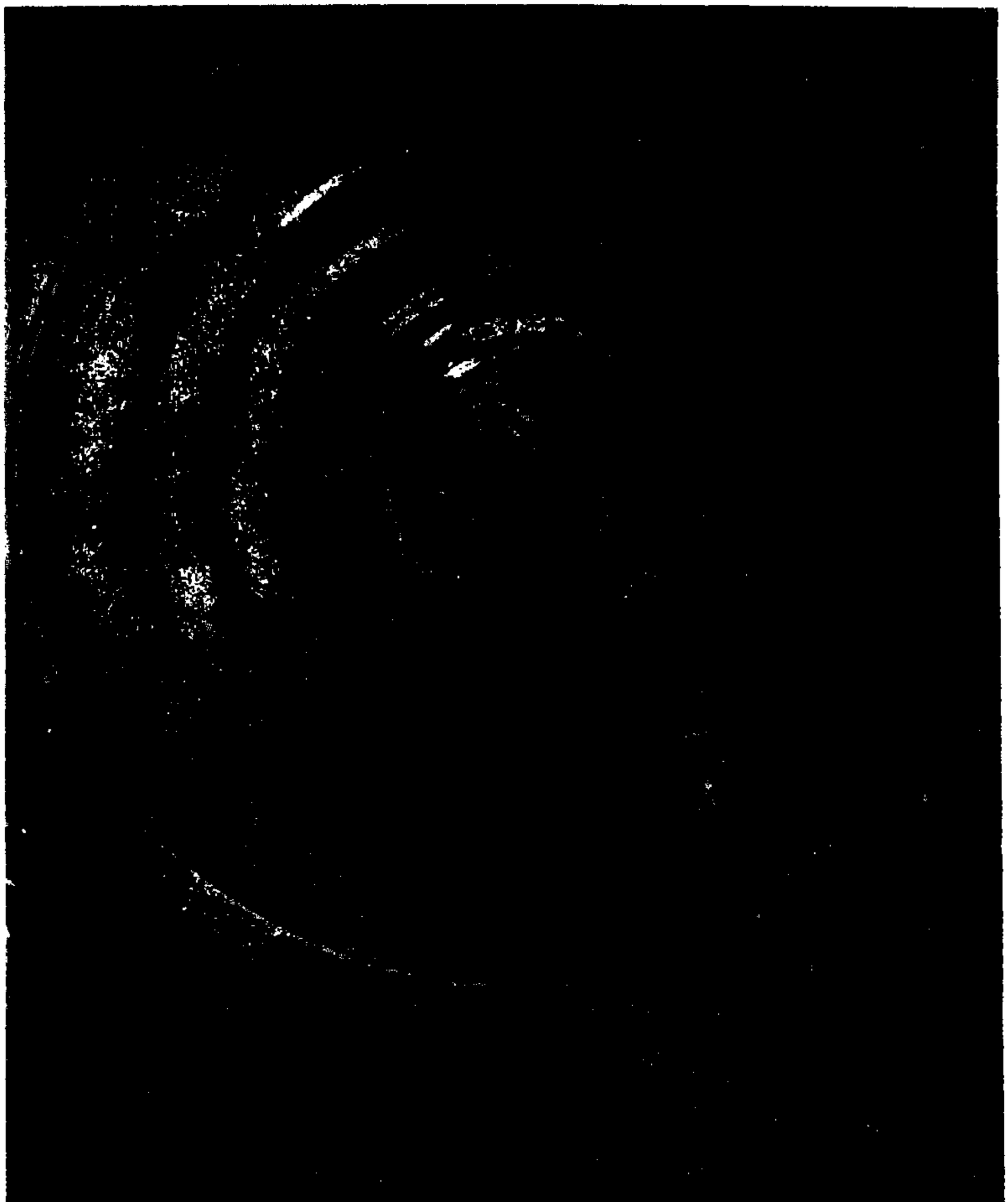

۲

۲ – شستشو

ازطرف کارخانه‌های مختلف برای شستشو مدت‌های متفاوتی تعیین شده که از ۳ تا ۱۵ دقیقه فرق میکند . در هرصورت ، لازم است که این عمل درآب جاری انجام‌گیرد ومدت آن خیلی‌کوتاه نباشد .

۳ – نقره‌زدایی یا سفیدگری

برای خارج کردن نقره از امولسیون از دو حمام مختلف ، که ازلحاظ نتیجه‌ی کار با یکدیگر فرقی ندارد ، میتوان استفاده کرد . دریکی بیکرمات پتاسیم ودر دیگری پرمنگنات پتاسیم وجود دارد که همراه با آسید سولفوریك میباشد .

فرمول اول

بیکرمات پتاسیم	٤	گرم
آسید سولفریك غلیظ خالص	۸	سانتیمتر مکعب
آب به مقدارکافی برای	۱۰۰۰	سانتیمتر مکعب

فیلم ، دراین حمام که حرارت آن ۱۸ درجـه‌ی سانتی‌گراد است ، در حالیکه پیوسته تکان داده میشود مدت ۱/۵–۳ دقیقه قرار میگیرد .

اگر لازم باشد که آخرین آثار نقره زایل شود نباید فیلم را مدت بیشتری دراین حمام نگاهداشت ، زیرا برطرف کردن رنگ زرد حاصل ازبیکرمات واجتناب ازقهوه‌یی شدن سفیدی‌ها مشکل میگردد . وقتی نقره ناپدید شد ، کافی‌است برحسب احتیاط فیلمرا بازهم مـدت نیم دقیقه در حمام نگهداشت .

استعمال آسید سولفریك بعلت سوزاننده بـودن آن خطراتی دارد که باید آگاه بود . همچنین لازم است دقت شود که همیشه آسید سولفریك قطره قطره ازکنار شیشه بداخل آب بریزد تا حرارت آن یکمرتبه بالا نـرود . **برعکس ازریختن آب به داخل آسیدسولفوریك جداً باید خودداری کرد .**

به جای آسید سولفریك میتوان از بیسولفات سدیم (سولفات آسید سدیم) استفاده کرد . (برای هر سانتیمتر مکعب آسید سولفریك ۳ گرم بیسولفات سدیم) .

چون استفاده ازاین حمام سفیدگری بعضی از فیلم‌هارا بطور همیشگی زردرنگ میکند لذا بجای بیکرمات میتوان پرمنگنات پتاسیم بکار برد . دراینصورت دو محلول زیرباید جداگانه تهیه گردد ودر موقع لزوم به مقدار مساوی از هر یك مخلوط شود .

محلول اول

پرمنگنات پتاسیم	۲	گرم
آب	۵۰۰	گرم

محلول دوم

آب	۵۰۰	سانتیمتر مکعب
آسید سولفریك غلیظ	۱۰	سانتیمتر مکعب
(یابیسولفیت سدیم	۳۰	گرم)

مدت عمل ۵ دقیقه است و فیلم درتمام مدت بایدتکان داده شود .

محلول جدید که مخلوطی از محلول اول و محلول دوم است قابل نگاهداری نیست وپس‌ازخاتمه‌ی کار باید دور ریخته شود .

٤ – شستشو

۸ – ۵ دقیقه درآب جاری

۵ – روشنگری

نقش این حمام ، ازبین بردن رنگی است که ازحمام سفیدگری در فیلم باقیمانده . بدین منظور از محلول زیر استفاده میشود که فیلم باید اقلا مدت ۵ دقیقه درآن تکان داده شود :

متابیسولفیت پتاسیم	۱۰۰	گرم
آب به مقدارکافی برای	۱۰۰۰	سانتیمتر مکعب

عملیات مختلف ، تا بدینجا ، دور ازروشنایی ودر تانك سربسته انجام میگیرد . ولی پس ازدودقیقه توقف در حمام روشنگری میتوان درتانك را بازکرد و بقیه عملیات را ادامه داد . اما بهرحال بهتراست که این مرحله نیز دراطاقی انجام گیرد که با نور لامپ ضعیفی روشن شده باشد .

٦ – نوردادن

بطوریکه گفته شد ، بقیه عملیات در اطاقی انجام میگیرد که فقط با نور لامپ ضعیفی روشن شده . این موضوع مخصوصاً دراین مرحله اهمیت دارد که لازم است نور روز و نور لامپ فلورسنت وجود نداشته باشد . در فاصله‌ی ۵۰

سانتی‌متری میزی‌که فیلم روی آن قرار دارد یك لامپ معمولی ۱۰۰ شمع آویزان کرده حلقه‌ی تانك را که فیلم به آن پیچیده درکاسه‌یی پرآب زیر لامپ میگذاریم . آنگاه لامپ را روشن کرده مدت یك دقیقه حلقه‌ی تانك را درداخل آب مرتباً سروته برمیگردانیم بطوریکه همه‌جای آن کاملا وبطوریکنواخت درمعرض تابش نور قرار گیرد .

علت گذاشتن درداخل آب اینست که در غیراینصورت آب بشکل قطره‌هایی در روی فیلم جمع شده بصورت عدسی های کوچکی درمیآید که نوررا در خود جمع کرده وباعث ایجاد لکه‌هائی میگردد .

درمدتیکه فیلم در معرض تابش نور است برمورنقره‌ی باقیمانده قابل ظهور شده تصویر مثبت بوجود میآید .

۷ – ظهور دوم

اینك ، تصویر برگشته دریك محلول ظهور که برای کاغذهای برمور استفاده میشود با قدرت تمام باید ظاهر گردد .

بطور مثال میتوان فرمول زیررا بکار برد :

متول	۳	گرم
هیدروکینون	٦	گرم
سولفیت سدیم آنهیدر	٤۰	گرم
کربنات سدیم آنهیدر	۳۰	گرم
برمورپتاسیم	۱	گرم
آب به مقدارکافی برای	۱۰۰۰	سانتیمتر مکعب

مدت ظهور : ٤ دقیقه در ۱۸ درجه سانتی‌گراد

۸ – ثبوت

پس از عبور ازمراحل فوق‌الذکر در لایه‌ی ژلاتین فیلم آثاری از هالوژ نورهای نقره باقی میماند که بوسیله‌ی حمام ثبوت لازم است خارج گردد .

از اینرو لازم است فیلمرا مدت ٥ دقیقه در محلول هیپوسولفیت سدیم که تازه تهیه شده قرار داد.

۹ – شستشوی نهائی

این شستشو در زیر آب جاری حداقل باید مدت ۳۰ دقیقه طول بکشد .

برای جلوگیری از تشکیل قطره‌های آب در موقع خشك شدن ، که میتواند لکه هائی بوجود آورد ، بهتر است پیش از آویزان کردن فیلم ، مدت یکدقیقه آنرا در آب محتوی ۲٪ ماده‌ی خیس کننده (از قبیل **Agepon** یـا **Phto - Flo**) قرارداد .

۱۰ – خشك کردن

فیلم در محلی دور ازگرد و غبار وحرارت برای‌خشك شدن آویزان میگردد و بهتر است تا ۲٤ ساعت از دست‌زدن بدان خودداری شود تا ژلاتین کاملا خشك‌گردد وخطرخراش برداشتن از بین برود .

نکات قابل توجه و دقت

از آنجاکه وسعت دامنه عمل **Latitude** این‌فیلم‌ها، به علت طرز خاص ظهورشان ، مانند فیلم رنگی بسیارمحدود است لذا درموقع‌گرفتن عکس لازم‌است نوربادقت‌زیادمحاسبه وتعیین گردد . اگرمقدار نورکم باشد تصویر حاصل خیلی سیاه خواهد بود (درصورت اجبار میتوان آنرا با تضعیف تا حدی اصلاح کرد) . برعکس اگربیش ازاندازه‌ی لازم نور به فیلم رسیده باشد تقریباً تصویر سفیدی بدست خواهد آمد که چاره‌یی‌برای‌جبران آن نیست . بنابراین توصیه میشود از نور سنجی که صحت کار آن مورد اطمینان میباشد استفاده گردد .

محلول‌های ظهوریکه محتوی سولفوسیانورپتاسیم است، درصورتیکه مورد استفاده قرار نگرفته باشد مدت زیادی قابل نگهداری است . اما اگر یك یا چندبار فیلمی در آن ظاهرگردد بیش از ۳–٤ هفته نمیتواند نگهداری شود . اساساً استفاده از یك حمام ظهور برای مدت طولانی صلاح نبوده وبهتر است در هر ٥۰۰ سانتیمتر مکعب فقط ۳–٤ حلقه فیلم ظاهر شود .

برای تضعیف فیلمی که خیلی خفه و تاریك است‌میتوان فرمول زیررا بکار برد :

فری‌سیانورپتاسیم (پروسیات قرمز)	٥	گرم
هیپوسولفیت‌سدیم	۲۰	گرم
آب	٥۰۰	سانتیمترمکعب

فیلم بطور مرتب دراین محلول باید تکان داده شود و پیش ازاینکه به روشنی و شفافیت لازم برسد باید عملیات متوقف گردد ، زیرا تأثیر محلول فوراً متوقف نمیشود . پس از آن ، ۳۰ دقیقه شستشو درآب جاری عملیات را به پایان میرساند .

محلول تضعیف شده قابل نگهداری‌نیست وپس ازمصرف

دور ریخته خواهد شد .

بار دیگر لازم به یادآوری است که **سیانور** زهر بسیار خطرناکی است .

ظهور برگردان کاغذهای عکاسی

برای بدست آوردن تصویر مثبت از یك فیلم مثبت، بدون احتیاج به‌تهیه‌ی نگاتیف ، کاغذهای مخصوصی ساخته میشود . معهذا ، بعضی ازکاغذهای برمور معمولی ، که مخصوص این‌عمل ساخته نشده ، نیز باعملیات ظهور برگردان نتایج خوبی میدهد .

همه‌ی کارها عیناً مانند ظهور برگردان فیلم است ، اما سریع‌ترازآن انجام میگیرد . زیرنور چراغی که در تاریکخانه برای‌کاغذهای برمور مورد استفاده‌است درتشتك ساده‌ی معمولی میتوان بکار پرداخت .

درمورد نور دادن ، برای اینکه مدت ظهور محدود گردد ، بهتر است مدت آنرا دو وحتی سه برابر کرد تا تصویرنرمال خوبی بوجود آید .

همه‌ی محلول‌هایی که برای کاغذ های برمور توصیه شده قابل استفاده است ولی ترجیح دارد که فرمول تعیین شده از طرف کارخانه‌ی همان کاغذ بکاررود .

انحلال نقره‌ی آزاد شده (حمام سفیدگری) بوسیله‌ی محلول محتوی پرمنگنات‌پتاسیم و آسید سولفریك انجام میگیرد که فرمول آن ذکر شد . وقتی کاغذ ازاین حمام خارج میشود – درحالیکه تصویر نقره‌یی ازآن حذف شده ، بطورنامرتب به رنگ قهوه‌یی درآمده ولازم است درمحلول آبکی ۵٪ بیسولفیت سدیم تا ۳٪ متابی‌سولفیت‌پتاسیم سفید گردد .

نور دادن کاغذ بوسیله‌ی یك لامپ سفید ۲۵ شمع در مدت ٤۰ ثانیه انجام میگیرد . برای جلوگیری ازهرگونه ناصافی چاپ ، بهتر است درتمام مدتیکه نور داده میشود کاغذ درتشتك محتوی آب بوده و بطور مداوم تکان داده شود .

به جای سعی در تعیین مدت نور دادن ، کافی است کاغذرا در محلولی که برای ظهور اول بکار رفته قرار داد . ونور سفید را (در ۵۰ سانتی‌متری) روشن کرده‌ظهور تصویررا تعقیب کرد . هروقت ظهور باندازه کافی انجام گرفت عملیات بوسیله‌ی حمام ثبوت معمولی متوقف شده وبا نیمساعت شستشو در آب جاری خاتمه مییابد .

رنگ سبز علامت خوشبختی است

علی‌نقی ــ بهروزی
از شیراز

درمقاله‌ایکه آقای داریوش به‌آذین تحت عنوان «مراسم ازدواج زردشتیان» نوشته ودرشماره ۸۵ مجله وزین‌هنرومردم درج شده بود نکته مهمی توجه مرا جلب کرد و آن اینکه هنوز زردشتیان که فرزندان اصیل ایرانی هستند ، همانند مردم روستاهای ایران به «رنگ سبز» چون پدران خود علاقمنداند وآنرا « **رمز خوشبختی** » میشمارند .

درآن مقاله این جمله‌ها بچشم میخورد :

« . . . این نامه را بیشتر **برای شکون** ، روی کاغذ سبزرنگ نوشته ودر پاکتی سبز میگذارند و با یك دستمال سبز . . . » و « . . . کله قند سبزپوش . . . » و « . . . شرابه سبزرنگ . . . »

عقیده اینکه «**رنگ سبز شکون دارد وعلامت خوشبختی است**» یك عقیده قدیمی است که از عهد باستان مردم ایران بدان پای‌بند بوده‌اند واین امر مخصوصاً هنوزهم بین مردم دهات و روستاها باقی است . وچقدر جای خوشوقتی است که علیرغم رسم زننده و مشئومیکه اینروزها مرسوم شده و داماد شب عروسی «لباس‌سیاه» که علامت سوگواری است میپوشد ، هنوز زردشتیان و مردم اصیل روستاها به رنگ سبز ولباس سبز ، طبق سنن ملی ، پای‌بند میباشند .

در فرهنگها «سرسبز» بودن و «سبزبخت شدن» ضبط شده چنانکه در فرهنگ آنندراج آمده است که :

سرسبز کنایه از زندگی وتری وتازگی وجوانی صاحب دولت و کامکار باشد و باضافت ، کنایه است از دماغ تازه و شکفته .

میرزا صائب گوید :

دراین‌چمن سر سبز ، آن برهنه پا دارد
که چار موسم ، چون سرو یکقبا دارد

در تواریخ میخوانیم که ایرانیها یکماه پیش از جشن بزرگ نوروز ، هفت ستون را درخانه میساختند و بربالای آنها هفت قسم سبزی میرویانیدند تا هنگام عیدنوروز ، درخانه آنها سبزی که علامت خوشبختی است موجود باشد.

درسفره عید نوروزهم ازجمله اشیائیکه گذارده میشده ، یکی‌هم سبزی بوده است .

حکیم‌عمرخیام‌نیشابوری درکتاب «نوروزنامه» گوید که:

بامداد نوروز ــ مؤبد مؤبدان ــ بحضور شاهنشاه بار میبافت و مقداری هدایا تقدیم میکرد که از آنجمله است یکدسته «خوید سبز» که رمز خوشبختی بوده است .

سرسبز بودن و سبزبخت بودن در ادبیات هم وارد شده است. چنانکه حافظ فرماید :

سرت سبز و دلت خوش‌باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از خط یار

وهمچنین :

زبان سرخ ، سر سبز میدهد بر باد

درقدیم درتمام جشنها لباس‌سبز میپوشیدند و اصولاً غالب لباس دختران و پسران جوان سبز بود زیرا که آنرا خوش‌یمن و شکون‌دار میدانستند و واقعاً زیبا و خوش‌منظر هم بود .

درجشن ختنه‌سورانی ، بچه‌ایرا که میخواستند ختنه‌کنند قبای سبز میپوشانیدند و «چهل‌بسم‌الله» را چپ وراست بگردن او میآویختند و سپس اورا براسبی که با پوششی از پارچه سبز مزیّن بود سوار کرده در شهر میگردانیدند و آنگاه او را بمجلس ختنه سورانی وارد میساختند .

شب عروسی، داماد وعروس، هردو لباس‌سبز میپوشیدند وتا ممکن بود پوششها وزینت اطاقها را هم رنگ سبز قرار میدادند .

مرحوم رحمت‌کازرونی ضمن مسمّطی فرموده است :

از قلم صنع باز ، در چمن روزگار
جلوه بصدحسن‌وناز کرده عروس‌بهار
سرو چمن سبزپوش آمده دامادوار
زجوش گل‌درخروش چوچنگ، بلبل‌هزار
سنبل شیرین‌صفت ، گشوده اززلف‌تار
لاله چو فرهادبین ز عشق حق داغدار

ونه‌فقط عروس وداماد لباس‌سبز میپوشیدند بلکه غالب مدعوین جوانهم برای داشتن شکون ، لباس‌سبز میپوشیدند وخوشبختانه هنوز این رسم پسندیده ، کم‌وبیش ، دربرخی از دهات وایلات و روستاهای ایران ، مخصوصاً فارس رواج دارد .

سابقاً وقتیکه میخواستند در حق دختری دعا کنند ، میگفتند : الهی سبزبخت بشوی .

روی همین عقیده ملی است که امروزه هم **ثلث** پرچم رسمی **ایران** سبز است و **رمز خوشبختی ملت ایران است** .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند :

ژکفر

خیابان‌تخت‌جمشید ــ مقابل سفارت امریکا ــ شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن .

خانه‌کتاب

خیابان شاهرضا ــ روبروی‌دانشگاه

کتابفروشی سخن

خیابان نادری

کتابفروشی دهخدا

روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری

روبروی دانشگاه

بها ٦ ریال